

اویس قرنی

مؤلف: محمد رضا یکتایی

این کتاب توسط مؤسسه فرهنگی - اسلامی شبکه الامامین الحسنین علیهم السلام بصورت الکترونیکی برای مخاطبین گرامی منتشر شده است.

لازم به ذکر است تصحیح اشتباهات تاییبی احتمالی، روی این کتاب انجام نگردیده است.

مقدمه

سلام بر سفیران خداوند، از آدم عَلَيْهِ السَّلَامُ تا خاتم عَلَيْهِ السَّلَامُ .

سلام بر جانشینان حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، از علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ تا حضرت مهدی (عج).
سلام بر سالکان وارسته و عارفان دل شکسته.

سلام بر اوئیس قرنی، که نسیم رحمانی بود و رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به وجودش بشارت داد.

سلام بر اوئیس قرنی، که حکیم یمانی بود و رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بوی خوش خویش را از او استشمام می کرد.

سلام بر اوئیس قرنی، که امی زیست و همواره از پیامبر امی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ پیروی کرد.

سلام بر اوئیس قرنی، که شبانی می کرد و قدر و منزلت مادر پیر و ناتوان خویش می دانست.

سلام بر اوئیس قرنی، که زهد و قناعت را در کردار و گفتار به همگان آموخت.

سلام بر اوئیس قرنی، که از شهرت فرار کرد و از شهوت به دور بود.

سلام بر اوئیس قرنی، که کلامش عطر عرفان دارد و طعم تقوا.

سلام بر اوئیس قرنی، که سخنان مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ درباره خویش را مایه فخر فروشی قرار نداد.

سلام بر خیر التابعین، که شیفته محمد امین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود و شیعه امیرالمؤمنین عَلَيْهِ السَّلَامُ .

سلام بر زاهد مجاهد، که به صفین آمد و دست در دست امیرالمؤمنین
علیه السلام گذاشت، در جهاد فی سبیل الله به شهادت رسید،⁽¹⁾ و یک بار دیگر غدیر
را تقریر و تقدیر کرد.

و سلام بر او ایس، که خیرالمرسلین به او سلام هدیه کرد.
و بشارت بر شما خواننده ای که مشتاق شناخت بیشتر او ایس قرنی هستید،
کسی که پیامبر ﷺ درباره او فرمود: ابشروا برجل من ائمتی یقال له اءو ایس
القرنی.

در نوشتاری که پیش رو دارید، سعی شده است که غبار غربت از شخصیت
عارف برجسته و زاهد وارسته و مسافر من الله و مهاجر الی الله، او ایس قرنی،
زدوده شود، تا آشنایی مختصری با زندگی معنوی او فراهم آید.

ای کاش معرفی این شخصیت بزرگ صدر اسلام را فردی برجسته به عهده
می گرفت که شایستگی چنین کاری را داشت و خود اهل علم و عمل بود.

اما اگر این بنده ناچیز در این راه قدم زده و درباره او ایس قلم زده ام، امثال
امر اساتید و سروران گرامی خویش را کرده ام. و اگر چه به جمع آوری منابع و
ماءخذ دشوار می نمود، اما به توفیق الهی و راهنماییهای خالصانه استاد فرزانه
جناب آقای دکتر ابراهیمی دینانی، راه هموار شد و بار به سر منزل مقصود
رسید. البته هر گونه حقیقت و راستی در آن به فضل الهی و لطف آن عزیز می
گردد و هر سستی و کاستی به این جانب.

بسیار ضروری و بجاست که از تمامی سروران، اساتید و عزیزانی که در
گردآوری، تدوین و چاپ و نشر این اثر قبول زحمت فرموده اند، تشکر نمایم.
به ویژه از فاضل محترم آقای کریم جباری و فاضل معظم مرحوم علیرضا فلاح
که زحمت ویرایش کتاب را متحمل شده اند، سپاسگزارم.

از خداوند مهربان، توفیق همگان را در کسب معرفت و عرفان خواستارم.

فصل اول : از ولادت تا شهادت

زادگاه اویس

یمن در جنوب غربی شبه جزیره عربستان و کنار دریای سرخ واقع شده است و از خوش آب و هواترین و پر جمعیت ترین منطقه عربستان است. از مهمترین محصولات زمینی آن جو، گندم و ارزن است. اما «محصولات آسمانی» یمن چشمگیرتر است و دلپذیرتر. یمن در جغرافیای عشق نیز سرزمینی است خوش آب و هوا، حاصل خیز و دل انگیز. و از این جهت این سرزمینی پر یمن و با برکت را «یمن» نامیده اند. (2) و از افتخارات اهل یمن این است که گروهی از انصار رسول خدا ﷺ از یمن قیام کرده اند. و وقتی جمعی از ایشان به خدمت حضرت ختمی مرتبت ﷺ رسیدند، آن حضرت چنین فرمود:

«تاکم اهل الیمن، هم اهلین قلوبا، و ارق افئدة، الایمان یمان، والحکمة یمانیة؛ (3) اهل یمن بر شما وارد شده اند، آنان قلبهایی بسیار نرم و دلهایی سرشار از مهربانی دارند، ایمان یمنی و حکمت یمانی است.»

اگر به یمن «عربستان خوشبخت» گفته اند، راه به اشتباه نرفته اند. اهل یمن را به حق، اهل و عمل، و حکمت و معرفت دانسته اند. در آسمان یمن ستارگانی می درخشد، اما ستاره سهیل را از آن جهت که در یمن کاملا مشهود است، سهیل یمانی خوانند و مولوی چه خوش سروده است:

کی باشد کاین قفس چمن گردد؟ و اندر خورگام و کام من گردد؟
این زهر کشنده انگبین بخشد وین خار خلنده یاسمن گردد؟
در خرمن ماه سنبله کویم چون نور سهیل در یمن گردد؟ (4)

یمن دو آسمان دارد و دو سهیل یمانی؛ هنگامی که ستاره سهیل در آسمان یمن ظهور می کند، آخر فصل گرماست و میوه ها می رسند و آن گاه که «اویس قرنی» و سهیل یمانی طلوع می کند، گرما گرم فصل «قولوا لا اله الا الله تفلحوا».

اویس قرنی را می توان اویس یمنی نیز گفت؛ زیرا اصل او از یمن بوده و در این سرزمین می زیسته است.⁽⁵⁾

چرا اویس «قرنی» است؟

وجود نامگذاری اویس به قرنی بدین شرح است:

وجه اول:

قرن منطقه ای است نزدیک طائف و اهل نجد از این موضع، احرام حج می بندند که میقات ایشان است و اویس را از این منطقه می دانند.⁽⁶⁾

وجه دوم:

قرن منسوب به قبیله بنی قرن است و این قبیله از بنی عامر بن صعصعه می باشد⁽⁷⁾

وجه سوم:

قرن نام شخصی است از اجداد اویس؛ زیرا مورخان او را این گونه معرفی می کنند: «اویس بن عامر بن جزء بن مالک بن عمرو بن سعد بن عصوان بن قرن بن ردمان بن ناحیه بن مراد.»⁽⁸⁾ پس اویس قرنی منسوب است به «قرن بن ردمان» که یکی از اجداد اوست و این وجه در نامگذاری اویس به قرنی به حقیقت نزدیکتر است.⁽⁹⁾ به هر حال در پاسخ این پرسش که «اویس کجایی است؟» باید گفت: اویس یگانه یمن است و دردانه قرن.

اویس در آغوش اسلام

جبرئیل نغمه وحی را در گوش حبیب خدا ﷺ زمزمه می کند و خورشید هدایت طالع می شود، اما تا سه سال آفتاب هدایت از پس ابرها پرتو افشانی می نماید. آن گاه که فرمان می رسد: و انذر عشیرتک الاقربین⁽¹⁰⁾ دعوت خویشاوندان و نزدیکان آغاز می شود.

تشنگان فضیلت، تک تک و گروه گروه به سوی چشمه حقیقت شتابانند و پیروان «جبل النور» ﷺ روز افزون است و رحمة للعالمین از گمراهان و خفتگان محزون. پیامبر ﷺ به دستور حضرت حق، بال تواضع را برای مؤمنان می گستراند: و اخفض جناحک لمن اتبعک من المؤمنین⁽¹¹⁾ تا این که آوازه او و زیباییهایش فراگیر می شود. سفره نورانی و لتنذر اءم القرى و من حولها،⁽¹²⁾ گرسنگان را به سوی خود فرا می خواند. ندای حق، اهل حق را نوازش می دهد. گوشهای مشتاقان تیز می شود و دلهایشان از عشق لبریز. این ندا مرزهای زمان و مکان را در هم می نوردد و در جای جای گیتی می درخشد. همه جا سخن از محمد بن عبدالله ﷺ است. پرتوی از خورشید، یمن و اهل آن را نور و گرما می بخشد. در این سرزمین جوانی زندگی می کند به نام «اویس قرنی».

برای اویس، «شب یلدای جاهلیت» آزار دهنده است که جاهلیت، یعنی خشک سالی امان و قحطی انسان. در تاریکی جهل و نادانی، نور دعوت محمد ﷺ می درخشد. دعوت او که مرز زمان و مکان را شکسته است، همه انسانها، همه نسلها و تمامی عصرها مخاطبند. البته و صد البته که استحکام دعوت، به معجزه آن است این دعوت، روح اعجاز را نیز در خود دارد!

اویس پیامبری صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را از نزدیک ندیده و معجزات او را مشاهده نکرده است. اما در جغرافیای عشق، مرز معنا ندارد. بر این مبنای اویس هم از نزدیک پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دیده است و هم معجزه او را مشاهده نموده است. چشمان اویس به دو نور، نورانی است: یکی «سراج منیر» و دیگری «قران مبین». دیدگان جوان یمنی این دو نور را از یکدیگر جدا نمی داند و نمی بیند. اویس که مشتاق نور معرفت است، مشتاقانه بر سفره واءوحی الی هذا القرآن لاندزکم به و من بلغ ⁽¹³⁾ می نشیند. «ولادت اویس» درست در کنار سفره نور است. فطرت او مرز نمی شناسد و او را به هرز نمی کشاند. آن گاه که گوش درون می شنود و چشم دل می بیند، زبان ضمیر سخن می گوید:

لیبک یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! اینک من با تمام وجودم وارد وادی اسلام می شوم.

لیبک یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! با تو پیمان می بندم که بند بند وجودم از هم نپاشیده از پا ننشینم.

لیبک یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! که بر من به صبغة الله منت نهادی، این هویت الهی را با هیچ چیز تعویض نمی کنم.

لیبک یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! که تو را ندیده ام، ولی پیام دلنشین و کلام شیرین تو را شنیده ام.

لیبک یا محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! که عطر وجودت از دور و بر کوچه های دلم عبور می کند و آن را بر همه عطرها ترجیح می دهم. فطرتم را به تو متوجه کرده ام و روی به سوی تو بر می گردانم. سرشتم از دعوت شیطانی بیزار است و از شیطنت نفسانی دل آزار.

لیبک یا محمد ﷺ! که دعوت از توست و لیبک هم از تو، که حضورت را در وجودم حس و لمس می کنم. بخشی از هستی ام دعوت و قسمتی از ضمیرم، مستی ام را اعلام می کند.

و بدین سان، اویس به آغوش اسلام پناه آورد. او کلام رسول خدا ﷺ: «یؤ من بی»⁽¹⁴⁾ را تحقق می بخشد. البته شایان ذکر است که اویس از هدایت و ارشاد عمومی خویش به نام «عصام قرنی» بهره مند بوده است.⁽¹⁵⁾

رویش بدون گویش

اویس در دامان اسلام و دامنه ایمان رشد و نمو می کند، اما بدون سر و صدا؛ مثل غنچه ای که شکوفا می شود ولی معرکه به راه نمی اندازد. اساساً شکوفایی مولود وجد و حال است نه قیل و قال. عطر افشانی که نیاز به فریاد ندارد. این رویش بدون گویش بهترین مبلغ اسلام است. اویس در عمل تبلیغ دین می کند. او نشانی سفره نورانی را به همگان هدیه می نماید. البته بیشترین استفاده را در راهنمایی گم گشتگان از رفتار و کمترین آن را از گفتار می برد. او این سفارش امام صادق علیه السلام را عملاً ستایش می کند که:

كونوا دعاة للناس بغير اءلسنتكم ليروا منكم الورع و الاجتهاد و الصلاة و الخیر؛ فان ذلك داعية؛⁽¹⁶⁾ با غیر زبان خویش مردم را دعوت کنید، تا مردم ورع و کوشش و نماز و خیر شما را ببینند؛ چرا که اینها خود دعوت کننده اند. «

هنر اویس در تبلیغ کیش خویش همین است که با مردم سخن می گوید، ولی از زبان استفاده نمی کند. او پارسا، جهادگر، نمازگزار و اهل خیر است و چنین ارزش های والایی است که انسانها را به منزل کمال، رهنمون می سازد.

اگر چه از زمان ولادت اویس بی خبریم، اما ولادت حقیقی او در دامان اسلام مسلم و مسجل است. تولد دوم او در مهد قرآن است. تاریخ از تولد اول

او حرفی نمی زند. شاید به این دلیل است که او ایس به شدت از شهرت فرار می کرد. او از اولیا الله بود و ناشناس و ناشناخته زیسته است.

شغل او ایس

او ایس شتربانی می کرد. ⁽¹⁷⁾ هر صبحگاه شتران را به صحرا می برد و هر شامگاه از چراگاه بر می گرداند. او نگهبان خوبی برای شتران بود. شتربانی برای او ایس فقط اشتغال نبود، بلکه دیگری برایش به ارمغان می آورد.

شتربانی، انس با طبیعت را ممکن می کند. طبیعت برای رندان مثل دامن مادر، آسایشگاه و دانشگاه است. البته شرط اول «سکوت» و «شنیدن» است. کسانی که در بهره گیری از مواهب طبیعی زرنگند؛ پیش و بیش از هر سخنی ساکت و شنونده اند. بذر تعقل و تفکر، در سرزمین سکوت و در پرتو آفتاب ملکوت رشد و نمو می کند. این سخن دلنشین از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام است:

یا هشام! ان لكل شیء دلیلا و دلیل العقل، التفکر، و دلیل التفکر، الصمت؛ ⁽¹⁸⁾ ای هشام! هر چیزی دلیلی دارد، دلیل عقل، تفکر و دلیل تفکر، سکوت است. شغل او ایس سکوت و چگونه شنیدن را به او هدیه می کند. طبیعت با او سخن می گوید و او نیز با طبیعت حرف می زند. او ایس از طبیعت ماء یوس نیست، بلکه با زیباییهایش ماء نوس است.

شتربانی خلوت و تنهایی را مهیا می سازد. او ایس اهل خلوت است. او تنهاست و به تنهایی عشق می ورزد. او را مکتب فطری پیروی می کند. تنهایی برایش کسالت آور نیست؛ زیرا در زمین فطرت، بذر کمال می کارد و خوشه وصال می کاود. او در تنهایی شور و نشاطی دارد. اساسا برای بنده خدا کسالت وجود ندارد. پرسش خدا انسان را سر حال و شادمان می سازد. تنهایی می

تواند زمینه زمزمه با خدا باشد. اویس تشنه زمزم زمزمه است. او برای چشیدن حقیقت بی تاب است. در این دنیا انسانها دو گروهند: گروهی بی تاب چریدن و گروهی بی تاب چشیدن.

دنیا برای گروه اول مرتع و برای گروه دوم معبد است. اویس خداست و از کسانی که دنیا را چراگاه می دانند، بیزاری و دوری می جوید و به پناه خلوت روی می آورد. او از تنهایی وحشت ندارد؛ زیرا در تنهایی تنها نیست. آن گاه که تنها می نشیند، در مکتب فطرت زانو می زند و دردهایش را می گوید. او از درخت تنهایی دو میوه می چیند: تفکر و تعبد.

البته تنهایی افراطی و ناپسند است. انسان باید در جامعه و با اجتماع زندگی کند. جامعه را بشناسد و خدمتگزار اجتماع باشد. اویس هم تنهاست و هم در میان جامعه. او کار می کند و با جامعه داد و ستد می نماید. او از طریق شتربانی خدمتگزار جامعه است. پیوند اویس با خانواده خویش محکم و مستحکم است. او شغل و درآمدش را دوست دارد، اما به مادر نیز عشق می ورزد و دسترنج خویش را پیش پای مادر می ریزد و تقدیم او می نماید. نان آور خانه است. سفره کوچکش را به حلال و نفقه زلال زینت می کند.

شتربانی «چوپان نفس» را میسر می کند. اویس هر بامداد قوای نفس را به صف کرده و زمام هوا را به کف می گیرد. او بسیار مراقب است که نفسش در سرزمین اطمینان به سر برد، تا مخاطب یا ائیتها النفس المطمئنة⁽¹⁹⁾ باشد. نفس خود را به سفره رضا دعوت و مهمان می کند. رضایت حق برایش رضایت خاطر می آورد. او سرمست این نداست که: ارجعی الی ربک راضیه مرضیه.⁽²⁰⁾ او چوپان است. مراقب می کند که گرگان هوا، گردان خدا را پاره پاره و تکه تکه نکنند و این مراقبت لحظه لحظه زندگی او را فراگرفته است. قوای نفس باید

از سفره «کلوا» کامیاب و از چشمه «واشربوا» سیراب باشد. اویس شیفته وصال است، بنابراین راه حلال می پوید و حرام مرام او نیست.

اویس هر روز خویشتن خویش را به معبد حق می برد نه مرتع دنیا. او شدیداً مراقب خویش و پیرو این آیین و کیش است. او قوای نفس را با غذای مناسب، کامیاب و سیراب می نماید و در عین حال مواظب است که گرگی به این گله نزند. به خصوص آن گاه که گرگ به لباس میش در آید و گناهی را زینت بخشد:

تالله لقد اءرسلنا الی امم من قبلک فزین لهم الشیطان اعمالهم فهو ولیهم الیوم
و لهم عذاب الیم؛⁽²¹⁾

به خدا سوگند که برای مردمی هم که پیش از تو بوده اند پیامبرانی فرستاده ایم. ولی شیطان اعمال زشت آنها را در نظرشان زیبا جلوه داد. پس امروز (روز محشر) شیطان یار آنهاست و به عذاب دردناک گرفتار خواهند بود. «

اویس شیفته و فریفته زینتهای شیطانی نیست. شعار او مراقبت است و مراقبت. او هر شامگاه در تداوم این چوپانی به حساب و کتاب نفس خود می پردازد و چنین مراقبتی را با محاسبه کمال می بخشد. همان گونه که در شتربانی عمل می کند، در شب نیز به چوپانی نفس می پردازد. شغل او چوپانی است، اما ساعت کارش هشت ساعت در شبانه روز نیست بلکه او چوپان شبانه روزی و شغل او زندگی اوست. شغل اویس الگوی کاریابی است، برای هر کسی که کامیابی آرزو می کند.

شتربانی به اویس این امکان را می دهد، آن گونه عمل کند که امیرالمؤمنین علی علیه السلام به یکی از اصحابش به عنوان موعظه نوشت و تقوای شغلی را به او گوشزد نمود:

«تو را و خودم را به تقوای کسی سفارش می‌کنم که نافرمانی اش روا نیست، و امید و بی‌نیازی جز به او و از او نباشد؛ زیرا هر که از خدا پروا کرد، عزیز و قوی شد و سیر و سیراب گشت و عقلش از اهل دنیا بالا گرفت، تنها پیکرش همراه اهل دنیا است، ولی دل و خردش نگران آخرت است. آنچه را از محبت دنیا چشمش دیده، پرتو دلش خاموش نموده، حرامش را پلید دانسته و از شبهاتش دوری گزیده، به خدا که به حلال دنیا هم توجه ننموده، جز به مقداری که ناچار از آن است؛ مانند نانی که به پیکرش نیرو دهد و جامه ای که عورتش را بپوشاند، آن هم از درشت‌ترین خوراک و ناهموارترین لباسی که به دستش آید، و نسبت به آنچه هم که ناچار می‌باشد، اطمینان و امیدش ندارد، و اطمینان و امیدش به آفریننده همه چیز است.

تلاش و کوشش کند و تنش را به زحمت اندازد. تا استخوانهایش نمودار شود، و دیدگانش به گودی رود و خدا در عوض نیروی بدنی و توانایی عقلی اش دهد، و آنچه در آخرت برایش اندوخته، بیشتر است. دنیا را رها کن که محبت دنیا انسان را کور و کر و لال و زبون کند، پس در آنچه از عمرت باقی مانده، جبران گذشته نما و فردا و پس فردا کردن؛ زیرا پیشینیانت که هلاک شدند، به خاطر پایداری بر آرزوها و امروز و فردا کردن بود تا آن که ناگهان فرمان خدا به سویشان آمد (مرگشان رسید)، آنها غافل بودند، سپس بر روی تابوت به سوی گورهای تنگ و تاریک خود رهسپار گشته و فرزندان و خانواده اش او را رها کردند، پس با دلی متوجه و از همه بریده و ترک دنیا نموده، با تصمیمی که شکست و بریدگی ندارد، به سوی خدا رو. خدا من و تو را بر اطاعتش یاری کند و به موجبات رضایتش موفق دارد. «⁽²²⁾ اویس زندگی

خویش را بر اساس این رهنمودها به سر منزل کمال رهنمون و هوای نفس را سرنگون می نماید. برای او اشتغال این چنین جلوه می کند:

- سوز و گذار در عشق حق

- اشتیاق به خلوت و تنهایی؛

- پرهیز از گوشه گیری و دوری از مردم؛

- علاقه روز افزون برای احسان به مادر.

و در نهایت، شغل برای او یس عبارت از عبادت حق است. و به او رضایت خاطر می بخشد، تا آن جا که در اواخر زندگی و در کوفه نیز شتربانی و چوپانی و چوپانی می کرد. (23)

پیامبر ﷺ در نگاه او یس

آن گاه که اذان، عطر یار را منتشر می کند، دل او یس دیگر از آن خویش نیست. دلدادگی او با شنیدن اءشهد اءن محمدا رسول الله ﷺ، دو صد چندان می شود. دلش مالا مال محبت پیامبر رحمت ﷺ است و لبش تشنه بوسه خاک پای یار، آتش اشتیاق در دل او زبانه می کشد. از زمانی که خود را چنین مورد سوال قرار می دهد: آیا آن فردای روح افزا خواهد آمد که خود را رد گلستان هدایت بیابم؟! و به حمایت از این کشش فطری به سر کویش پر و بالی بزنم؟! و چهره به چهره و رو به رو با آن آفتاب آفرینش گفتگو کنم؟! آیا می شود از گلستان رخسارش یک گل تبسم بچینم؟!

قطعا کشش را باید با کوشش زنده نگهداشت. او یس می خواهد از نزدیک به رسالت عبدالله، فرزند عبدالله گواهی دهد. اما راهی دور و دراز پیش دارد. آرزو بزرگ است و مشکلاتش بیشتر، ولی در یک زندگی در هم و بر هم است که آرزوهای طبقه بندی نمی شوند و یک عمر عزیز، لبریز از بیهودگی می شود. و

هوا و هوس به سان آتش سوزان، سرمایه را نابود می کند. آرزوهای اویس محدود است و نفیس، نه قبیح و خبث. او تصمیم می گیرد گام در راه سفری پر خطر و در عین حال پر ثمر بگذارد و برای زیارت پیامبر به مدینه برود. اویس بر خویش واجب می داند که با اجازه مادر این مسافرت را انجام دهد. او شتربانی می کند، تا مخارج زندگی مادر را تاءمین نماید. او کسی جز مادر ندارد. او خود را وقف پسر نموده است. اویس می داند که جوان شدن او، پیری مادر را به دنبال داشته است. اویس می داند که سلامت او، مدیون بیماری مادر است. اویس می داند که اینک او جهان و زیباییهای آن را می بیند، ولی مادر نابیناست. اویس می داند که مادر تاب و توان خویش را به او هدیه کرده است. و از این رو معتقد است که بدون اجازه مادر حتی به زیارت حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نیز نرود. زیرا اویس پرستار مادر نیز کسی جز او ندارد. مادر هر چند با چشم سر فرزند را نمی بیند، اما با چشم سر دلبنده خویش را مشاهده می کند و زحمات شبانه روزی خود را هدر رفته نمی داند، لذا واژه واژه دعاهای او، لحظه لحظه اویس را گلباران می کند.

مادر اویس پیر زنی است، ناتوان، بیمار و نابینا. و اویس خدمت به او را برای خویش نعمت می داند. اویس برخوردار از نعمت «مادر داری» است. مادری که نه فقط نامهربان، نادان و بی ایمان نیست، بلکه موج اسلام، ایمان، صلاحیت و صداقت وجود او را به اوج تسلیم و تزکیه رسانده است. اگر خدا و رسول خدا و رسول هم امر به احسان والدین نکرده بودند، اویس به حکم فطرت به مادر نیکی می کرد. شکی نیست که بی مهری به خورشیدی که آسمان طفولیت را گرم و روشن کرده است، انسان را از انسانیت می اندازد. متأسفانه فرهنگ قدرشناسی از مادر، رواج چندانی نداشته و آماج تیر بی معرفتیها قرار گرفته

است و این ظلم و ستم در خود خواهی و خود پرستی ریشه دارد. به عنوان مثال یکی از صفحات تاریک تاریخ متعلق به «نرون» امپراتور روم است. نرون از سال 54 تا 68 میلادی حکومت کرد و مجموعه ای از جنایات را مرتکب شد. اما از همه زشت تر این که برای تصاحب قدرت، مادر را به قتل رساند و این ممکن نبود، مگر این که او فقط خود را می دید و خویش را می پرستید. نرون خود را شاعر و هنرمندی بی بدیل تصور می کرد، و هنگامی که می کرد گفت: «دنیا با مرگ من چه هنرمندی را از دست داد!»⁽²⁴⁾

اما اویس پیرو مکتبی است که نگاه خصمانه به پدر و مادر ستمگر را نیز جایز نمی داند. چنان که امام صادق می فرماید:

من نظر الی ابویه نظر مامت، و هما ظالمان له، لم یقبل الله له صلاة؛⁽²⁵⁾ هر کس به پدر و مادر خود نظر دشمنی کند، در صورتی که آن دو به او ستم کرده باشند، خداوند نمازش را نپذیرد. «

این است برای گرفتن اجازه و گذرنامه سفر به نزد مادر می آید.

مادری ناتوان، بیمار، نابینا، پیر، مؤمنه، صالحه و صادقه.⁽²⁶⁾ مادر با زیارت حضرت رسول الله ﷺ و مسافرت به مدینه موافقت می کند، به شرط آن که اگر رسول خدا ﷺ در منزل نبود، اویس بیش از نیم روز توقف نکند! اویس خوشحال و سر حال توشه مختصری آماده می کند، و پا در چادر عشق می گذارد. اولین هجرت مکانی را برای کمال بخشی به هجرت نهانی خویش آغاز می کند و به سوی مدینه پرواز می نماید.

راهی است دور، یر فراز و نشیب و سنگلاخ، گرمای طاقت فرسا بر فرق او تازیانه می زند و خارهای مغیلان زیر پای او زبانه می کشد، اما او آزاده است و

نه آزرده، چرا که مرکب شوق را به سوی خورشید می برد. خستگی را نمی فهمد.

اساسا دلبستگی، خستگی نمی شناسد. اویس روشن روان، شتابان راهی مدینه است. صحرا و بیابان، کوه و دشت، رمل و راه را پشت سر می گذارد و اینک مدینه را پیش رو دارد. دیوارهای مدینه را می بیند، مثل سر زدن خورشید در سحرگاهان. سر از پا نمی شناسد و به شهریار پیر می کشید. بی قرار است و قرارگاه عشق را می جوید: خانه دوست کجاست؟ خانه حبیب کجاست؟ منزل طیب کدام است؟ و آن وقت با خود می گوید: اگر پیامبر ﷺ را ببینم، اول خاک پای او را بوسه می زنم. من سخنی نخواهم گفت. او همه چیز را می داند. من فقط او را نگاه می کنم. خدایا یاریم کن. توانم بخش. لیاقتم بده. طاقتم عطا کن و....

یمن خوش آب و هواست، ولی مدینه حال و هوای دیگری دارد. این جا بهشت روی زمین است. تنفس در مدینه به زندگی تحرک می بخشد. یاس رسالت از مدینه عطر افشان است و آفتاب نبوت از این جا نور افشان. در این سر زمین نه فقط زندگی شیرین است، بلکه مرگ نیز دلنشین است. اگر او نگاهش را از من دریغ نکند و از ستیغ رحمت، شعله ای روانه وجودم کند، من نیز با مرگ ستیز نکنم و اگر بپذیرد جانم را فدایش نمایم:

خوش آن چشمی که بیند روی ماهت خوشا آن سر که گردد خاک پایت
روا باشد دهد جان، عاشق تو اگر افتد به روی او نگاهت (27)

اگر او را در میان جمع ببینم حتما می شناسم و چون شمع برای او خواهم سوخت. اصلا اگر او نبود من نبود. آفرینش عالم و آدم طفیل «وجود» اوست. من چه هستم؟! هر چه هست به واسطه اوست. اگر هستی و مستی هست،

تشعشع اوست. او سر سبد آفرینش است. اگر شب‌نم وجودم هم آغوش لطف و محبتش شود، عاشقانه روانه سرزمین دل‌باختگان خواهم شد. احساس می‌کنم اویسی در کار نیست. هر چه هست به او تعلق دارد:

تا در طلب گوهر کانی کانی تا در هوس لقمه نانی نانی
این نکته و رمز اگر بدانی دانی هر چیز که در جستن آنی آنی⁽²⁸⁾
از وجود اویس شور و اشتیاق زبانه می‌کشد. خود را در یک قدمی آرزوی دیرینه می‌بیند. آن گاه که در خانه خاتم الانبیاء را می‌یابد و از محبوب خویش جویا می‌شود؛ زمان به سختی می‌گذرد و دلشوره او را لختی آرام نمی‌گذارد. او با دیدارش به مادر عهد و پیمانی دارد و می‌داند که فرزند آمنه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نیز راضی نیست که برای دیدارش به مادری بی‌احترامی شود. اویس رضا به قضا می‌دهد و آخرین نگاه را از خانه گلین محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ توشه راه می‌کند. بیرون رفتن از «مدینه النبی» خیلی سخت است. اما اگر پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ راضی باشد، سهل است: اویس راه یمن را پیش می‌گیرد، تا تقدیر برای این جوان چه سر نوشتی به رشته تحریر آورد؟!

آری، اویس راه دور را در آرزوی زیارت زیور کاینات می‌پیماید، ولی به دو جهت به زیارت ظاهری او توفیق نمی‌یابد: یکی احسان به مادر و دیگری غلبه حال، چرا که اگر آن نگاه، در این جوان دل‌آگاه می‌افتاد، حتما جان به جان آفرین تسلیم می‌کرد.⁽²⁹⁾

حافظ ازبهر تو آمد سوی اقلیم وجود قدمی نه به وداعش که روان خواهد شد

اویس در نگاه پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ

اویس به پیمان خویش با مادر پای بند می‌ماند و به یمن باز می‌گردد. هنگامی که حضرت مصطفی به مدینه و خانه می‌آید، نوری مشاهده می‌نماید و

سؤال می کند که چه کسی به خانه آمده است؟! پاسخ می دهند که شتربانی به نام اویس آمد، تحیتی فرستاد و بازگشت. ختم رسل صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرماید: آری این نور اویس است که در خانه ما هدیه گذاشته و خود رفته است. ⁽³⁰⁾

چرخ زمان به گردش خویش ادامه می دهد و اویس همچنان در فراق دلدار، روزگار می گذارند. آوای دلتواز اذان را می شنود. جمله اءشهد اءن محمدا رسول الله عطر یاد مدینه و یار دیرینه را در وجودش جاری می کند. آتش عشق دلدار، او را وادار به یک ارتباط معنوی و حقیقت دیدار می نماید. کم نبودند سیه رویانی که در حضور پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ سیه روزی خویش را افزون می نمودند. آنها در یک قدمی زیبایی، چشمان خود می بستند و به کفر و نفاق می پیوستند. باید دل به دل راه یابد. باید چشم دل را باز نمود. زیارت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باید مورد قبول دل باشد. لحظه لحظه، اویس به استقبال دیدار رفته، زیارت یار را در دل استمرار می بخشد و صد البته که دل به دل راه دار، و جای شگفتی نیست که خاتم انبیا و محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گاه گاهی رو به جانب «یمن» کرده و چنین ترنم می فرمود: ائی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن؛ ⁽³¹⁾ من نسیم رحمانی را از سوی یمن می یابم. «

به یاد داشته باشیم که حضرت ختمی مرتبت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مظهر رحمانیت عام و رحمت برای تمام موجودات است، لذا آن حضرت از سوی یمن و از اویس قرن، بوی خویش را استشمام می نمود، چرا که خداوند درباره آن وجود مقدس چنین فرمود: و ما اءرسلناک الا رحمة للعالمین. ⁽³²⁾ آری، پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نسیم رحمت را از سوی یمن، از آن گل باغ معرفت، دریافت می کند. و جای شگفتی نیست که روزی از روزها رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اصحاب خویش را چنین مورد خطاب قرار دهد:

ابشروا برجل من ائمتی یقال له اءویس القرنی فانه یشفع لمثل ربیعه و مضر؛
(33)

بشارت می دهم به شخصی از ائمتی که به او اویس قرنی گفته می شود و او
(برای افراد کثیری) به تعداد دو قبیله ربیعه و مضر شفاعت می کند. «
آری اویس کسی است که بشیر نذیر و سراج منیر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به آمدنش بشارت
می دهد.

اویس کسی است که رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در خطاب به عمر، آن کلام نغز را با
این سخن پر مغز تداوم می بخشد:

یا عمر! ان اءنت اءدرکته فاقراءه منی السلام؛⁽³⁴⁾

ای عمر اگر محضرش را درک کردی، سلام مرا به او برسان.

سلام بر اویس که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ندید و به او ایمان آورد و رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره او چنین فرمود: «یؤ من بی ولایرانی.»⁽³⁵⁾

سلام بر اویس که نبی مکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ طلب استغفار از وی را این گونه دستور
می دهد: ... فمن لقیه منکم فمروه فلیستغفر لکم.⁽³⁶⁾

سلام بر اویس که دوست و خلیل فرستاده رب جلیل است: خلیلی من هذه
الامة، اءویس القرنی.⁽³⁷⁾

و چرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اویس چنین می گوید؟! در زمان اویس نیز
این پرسش مطرح بود. شخصی از مادر اویس می پرسد که از کجا این جایگاه
عظیم و پایگاه رفیع برای فرزندت حاصل شده که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ او را به گونه ای
مدح و ستایش کرده که نمونه ندارد، و حال آن که حضرت او را ندیده است؟!
مادر وی پاسخ می دهد: «اویس از دوران بلوغ، عزلت و گوشه نشینی بر می
گزید، و به تفکر و عبرت آموزی می پرداخت.»⁽³⁸⁾

حال اگر «بشارت محمد (صلی الله علیه و آله و سلم)» و «شهادت مادر» را درباره اویس کنار هم بگذاریم، قدر و منزلت او را آشکارتر می بینیم، و ناگریز در برابر بزرگیش، سر به زیر می افکنیم و او را به دیده تکریم و تعظیم می نگریم.

سلام بر اویس که پیامبر او را «خیر التابعین» نامید⁽³⁹⁾ و اگر دستور داد که از او درخواست استغفار کنید و سلام مرا به او برسانید، نشانه های او را نیز این گونه بیان داشت: اویس چشمان میشی دارد و بین دو کتف او اثر گرفتگی وجود دارد، متوسط القامه و بسیار گندم گون است، چانه اش مایل است... قرآن می خواند و به حال خویش می گرید. دو جامه کهنه دارد. زمینیان او را نمی شناسند، اما نیز آسمانیان معروف است. اگر به خداوند قسم خورد، سوگندش پذیرفته است. پایین دوش چپ او لکه سپید رنگی وجود دارد. هنگامی که قیامت فرا رسد، به دیگر مردمان گفته می شود؟ وارد بهشت شوید، ولی به اویس گفته خواهد شد که بایست و شفاعت کن، خداوند به تعداد قبیله ربیعہ و مضر، شفاعت او را می پذیرد.⁽⁴⁰⁾

اویس مردی است با موهای بلند و بر پهلوی چپ و کف وی به اندازه یک درهم سپیدی است.⁽⁴¹⁾

پیامبر رحمت ﷺ در هنگام وفات، جامه خویش به اویس قرنی مرحمت می فرماید.⁽⁴²⁾

همو بود که گاه گاهی می فرمود: واشوقاه الیک یا اءویس القرن؛⁽⁴³⁾ چقدر اشتیاق دیدارت را دارم ای اویس قرنی! «

اویس، میراثدار ارزشها

برخی افراد هستند که اگر مورد تعریف و تمجید بزرگی قرار گیرند، دیگر در در پوست خویش نمی گنجد و به سرعت گرفتار انحراف و انحطاط می شوند. و ارزشهای را که بدان افتخار و تظاهر می کنند از دست می دهند. در صورتی که نگهداری ارزشها بسیار دشوارتر از دستیابی به آنهاست. اگر یک بار دیگر اویس را در نگاه پیامبر ﷺ مرو کرده و از کوچه های زندگانی اویس نیز عبور کنیم، به خوبی می یابیم که اویس میراثدار ارزشها و پاسدار سفارشهای محمدی ﷺ است.

همان طور که اشاره شد رسول خدا ﷺ با اشاره به اویس قرنی فرمودند: نسیم رحمانی را از جانب یمن استشمام می کنم. به عمر فرمودند: اگر او را دیدی سلام مرا به او برسان! به همین دلیل بود که پس از رحلت پیامبر رحمت ﷺ، عمر چند بار در صدد تفقد از احوال اویس بر آمد:

1 - هر گاه از جانب یمن جمعیتی می آمد، عمر از ایشان می پرسد: «آیا اویس بن عامر با شماست؟» (44) تا آن که در یکی از گروههای یمنی، اویس را به عمر معرفی کردند و عمر خطاب به او گفت:

- «آیا تو اویس فرزند عامری؟»

اویس: «آری من همان اویسم.»

- «از طایفه قرن؟»

- «آری از طایفه قرن هستم.»

- «آیا زمانی مبتلا به بیماری برص بوده ای که صحت یافته باشی و تنها به

مقدار درهمی از آثار آن باقی مانده باشد؟»

- «بلی چنین است که گفتم.»

- «مادر داری؟»

- آری مادر پیری دار.

- «از پیامبر خدا شنیدم که می فرمود: اویس فرزند عامر قرنی، جزء جمعیت های یمن نزد شما خواهد آمد. او مبتلا به برص بوده و از خداوند خواسته تا او را شفا دهد، مگر به مقدار درهمی، و مادری دارد که نسبت به او بسیار نیکی می کند، اگر بر امری قسم یاد کند، خدای متعال به واسطه انجام مقصودش از پیامدهای آن رهایی اش می بخشد، پس اگر توانستی، از او بخواه که برایت از خداوند درخواست بخشایش کند.»

سپس عمر خواست که برایش استغفار کند و اویس از درگاه خداوندی برایش طلب مغفرت نمود.

عمر: «به کجا خواهی رفت؟»

اویس: «می خواهم به کوفه بروم.»

عمر: «آیا می خواهی سفارش نامه ای به حاکم کوفه برایت بنویسم؟»

اویس: «همنشینی با فقرا نزد من محبوبتر است!»⁽⁴⁵⁾

2 - گروهی از اهالی کوفه در مدینه نزد عمر رفتند. عمر پرسید: «از اهل

قرن کسی این جاست؟» شخصی خود را قرنی معرفی کرد.

عمر گفت: «پیغمبر خدا به ما خبر داد که «از یمن مردی به نام اویس به نزد شما می آید، و جز مادر، کسی ندارد، در بدنش سفیدی بوده، خدا را خوانده، و فقط به اندازه یک درهم (از آثار برص) بر جای مانده است. هر که او را دید، از او بخواهد تا برایش استغفار کند». زمانی بر ما وارد شد، سخنان پیامبر را درباره او تحقیق کردم، همه آنها درست بود. از او خواستم تا برایم طلب آمرزش کند، و سپس پیشنهاد کردم تا نزد من بماند، نپذیرفت و به کوفه رفت.»

شخصی هنگام مراجعت به کوفه قبل از آن که به خانه خویش برود، پیش او ایس رفته و از او عذر خواهی نمود، او ایس گفت: «رفتار تو با من غیر از این بود، چه شده که دگرگون شده ای؟!»

آن مرد گفت: «آری در مدینه نزد عمر رفته بودم و او چنین و چنان گفت، اینک از تو می خواهم تا برای من طلب آمرزش کنی.»

او ایس گفت: «برایت استغفار می کنم به شرط آن که آنچه از عمر شنیده ای برای کسی بازگو نکنی!»⁽⁴⁶⁾

3 - عمر در مسافرتی که به کوفه داشت، به جستجوی او ایس پرداخت و او را نیافت، تصمیم گرفت در مراسم حج به دیدارش رود، تا این که در ایام حج او ایس را در هیاتی زیبا و جامه ای کهنه و مندرس یافت. آن گاه که از او سوال کرد، حضار عمر را سرزنش کردند و گفتند: «ای امیر المومنین! از کسی سوال می کنید که سزاوار نیست شخصی مانند شما از او سوال کند!»

عمر گفت: «چرا؟» گفتند: «زیرا او مردی گمنام و بی عقل است و گاه گاهی بچه ها او را به بازی می گیرند.»

عمر گفت: «او برای من محبوبتر است.» سپس عمر پیش روی او ایستاد و گفت: «ای او ایس! رسول خدا ﷺ به من سفارش کرد که پیام او را به تو برسانم، پیامبر ﷺ به تو سلام رساند، و به من خبر داد که تو به اندازه دو قبیله ربیع و مضر شفاعت می کنی.»

ناگاه او ایس به زمین افتاد و سجده کرد، و مدتی طولانی در آن حالت ماند، تا این که از گریه ایستاد و خاموش و ساکت شد، چنانچه گمان کردند که او مرده است! او را گفتند، «ای او ایس! این امیر المومنین است.» سپس او ایس سر از

سجده برداشت و گفت: «ای امیرالمومنین! آیا اشتباه نمی کنی و خودت آن سخنان را شنیده ای؟!»

عمر گفت: «آری ای اویس! پس مرا نیز در شفاعت خویش قرار ده» سپس مردم نیز از او خواهش و درخواست شفاعت می کردند و به او تبرک می جستند که اویس گفت: «ای امیرالمومنین! مرا مشهور کردی و به هلاکت رساندی!» ⁽⁴⁷⁾

4 - عمر در یکی از سالها و در موسم حج گفت: «ای مردم بایستید». همه برخاستند، سپس عمر گفت: «بنشینید مگر کسی که از اهالی یمن است». گروهی نشستند. گفت: «بنشینید مگر کسانی که از قبیله مراد هستند». عده ای نشستند. عمر گفت: «بنشینید مگر کسی که از قرن است». همه نشستند مگر شخصی که عموی اویس بود.

عمر گفت: «آیا تو قرنی هستی؟» پاسخ داد: «بله». عمر گفت: «آیا اویس را می شناسی؟» عموی اویس گفت: «ای امیرالمومنین شما چرا از او سوال می کنید؟! به خدا سوگند که در میان ما کسی از او بی عقلتر، نادانتر و فقیرتر وجود ندارد.»

عمر پس از شنیدن این سخنان گریه کرد و گفت: «برای تو یادآور می شوم که خودم از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: «با شفاعت او، افرادی به تعداد قبیله ربیعه و مضر وارد می شوند.» ⁽⁴⁸⁾

فرار از شهرت

اویس حقیقتاً میراثدار ارزشها بود. او هرگز از شنیدن سخنان پیامبر ﷺ درباره خودش در باتلاق غرور فرو نرفت. او در برابر جستجوها و گفتگوهای عمر گرفتار اشتها نشد. او شهوت شهرت را در خویش نابود کرده بود. آن گاه

که گروهی از اهالی قرن از کوفه به یمن بازگشتند و به ستایش او پرداختند، او در میان قوم خویش حرمت و احترامی ویژه یافت. اما اویس که عارفی وارسته و زاهدی ای آراسته بود، و از ظاهر سازی و ظاهر پرستی رنج می برد، از یمن به کوفه مهاجرت کرد،⁽⁴⁹⁾ و به تعبیر دیگر از شهرت فرار کرد، تا در عزلت قرار گیرد.

اویس در کوفه به شتربانی اشتغال داشت و دسترنج خویش را، جز مقداری ناچیز، در راه خدا ایثار می کرد. او از فرصتهای مناسب استفاده می نمود و به بیان حقایق قرانی و دقایق عرفانی می پرداخت. تا آن جا که اسیر بن جابر می گوید:

«در کوفه گوینده و محدثی بود که برای ما حدیث می گفت، هنگامی که سخنانش پایان می یافت جمعیت متفرق می شد، گروهی می نشستند و در میان ایشان مردی بود که به صحبت او بسیار علاقه مند بودم؛ زیرا سخنان او را کس دیگری نمی شنیدم، اما دیگران او را مسخره و استهزا می کردند. مدتی گذشت و او را ندیدم. به دوستانم گفتم: چنین کسی را که در میان ما بود می شناسید؟ یک نفر پاسخ داد: آری او را می شناسم، اویس قرنی است. گفتم: نشان منزلش را می دانی؟ گفت: آری. مرا به خانه اویس راهنمایی کرد، در کوفتم، جلو در آمد، گفتم: برادر! چرا بیرون نمی آیی؟! گفت: برهنه ام، گفتم: این برد یمانی را پوش و به مسجد بیا. گفت: این کار را نکن؛ زیرا اگر برد را بر تنم ببینند، اذیت می کنند! من اصرار کردم، تا آن که آن را پوشید و در میان جمعیت آمد، همین که وارد شد، یکی از ایشان گفت: نمی دانم چه کسی را فریفته و لباسش را دزدیده است! گفتم: چرا او را آزار می دهید؟! شخص گاهی لباس می پوشد و زمانی برهنه است. به شدت آنان را ملامت و سرزنش نمود.»⁽⁵⁰⁾

اویس به سفر حج می رود

شعله شوق زیارت کعبه و سفر حج در دل اویس زبانه می کشد. اویس دوست می دارد که آهنگ کعبه کند و لباس احرام بپوشید و دعوت حق را لبیک بگوید.

اویس دوست می دارد که به شوق معبود، سر از پا نشناخته، بیابانها را پشت سرگذاشته و به سوی مکه پرواز نماید و با معبود خویش راز و نیاز کند. اویس دوست می دارد که طواف کعبه کند و به دور خانه دوست بگردد، پشت مقام ابراهیم نماز گزارد و در حجر اسماعیل دست نیاز به سوی خدای بی نیاز برد.

اویس دوست می دارد که از زمزم عشق جرعه ای بنوشد و تشنگی را سیراب و سراب را رسوا نماید. اویس دوست می دارد که از صفا به مروه رود و از مروه به صفا و دل را به زمزمه های عاشقانه صفا بخشد. اویس عاشق حج است.

اویس دوست می دارد که در عرفات به شناخت خالق کائنات پردازد، و در مشعرالحرام، شعور را با وجود خویش بیامیزد، و در منای یار، شیطان مکار را به آتش ایمان بگذارد، و اسماعیل خویش را به قربانگاه برد و آنچه در آستین دارد هدیه آستان حق کند.

اویس حج را دوست می دارد چرا که دستور پروردگار است، او می داند که اگر کسی استطاعت یابد و به حج نرود و امروز و فردا کند تا بمیرد، خداوند او را در روز قیامت، یهودی و یا نصرانی بر می انگیزد.⁽⁵¹⁾

اما اویس چوپانی است ساده و پر تلاش، و دستمزد خویش را صرف نفقه مادر زندگی زاهدانه خود و انفاق در راه خدا می کند. پس انداز او دعای مادر و رضایت خاطر و خشنودی باری تعالی است.

اویس استطاعت حج رفتن نداشت، تا این که در جلسه ای که او هم حضور داشت، از حج سخن به میان آمد. از سوال می شود که: «آیا به حج رفته ای؟». اویس پاسخ می دهد: «نه». سوال می کنند که: «چرا؟» اویس سکوت اختیار کرده و چیزی نمی گوید. در این هنگام شخصی می گوید: «مركب و وسیله سواری دارم». دیگری اظهار می دارد: «من هزینه مسافرت را می دهم» و شخص دیگری می گوید: «من نیز توشه سفر را تقبل می کنم». سپس اویس از ایشان می پذیرد و به سفر حج می رود.⁽⁵²⁾ و بدین صورت صاحبخانه برای اویس دعوتنامه می فرستد و او به آرزوی خویش می رسد و در لباس ساده بی رنگ و شورانگیز احرام زمزمه می کند که:

لیبک، اللهم لیبک، لیبک لا شریک لک لیبک، ان الحمد و النعمة لک و الملک، لا شریک لک لیبک و تولدی دیگر....

هرم بن حیان در جستجوی اویس

«هرم بن حیان» یکی از بزرگان زهد و عرفان در قرن اول هجری است. از اصحاب امیرالمومنین علی علیه السلام است و در عبادت و تقوا، شخصیتی وارسته می باشد. او در عرصه زهد آن چنان جلوه گر شد که یکی از زهاد ثمانیه (زاهدان هشتگانه) به شمار می رود.⁽⁵³⁾

هرم بن حیان بارها و بارها صفات و ویژگیهای اویس را شنیده و اشتیاق دیدار اویس او را بی قرار کرده بود. به ویژه آن گاه که شنید که در موسم حج،

عمر در جستجوی اویس بوده و حدیث پیامبر را درباره شفاعت او نقل کرده است.

ابن حیان نشانه های اویس را می دانست و شنیده بود که به کوفه مهاجرت کرده است. او از بصره به قصد دیدار با اویس، به کوفه می آید. او می گوید:

«چون درجه شفاعت اویس را شنیدم، آرزوی دیدار او بر غالب شد، و از بصره به مقصد کوفه رفتم. مدتی طولانی در آن جا اقامت کردم، اما اویس را نیافتم. تصمیم به بازگشت گرفتم که او را در کنار فرات و به هنگام ظهر دیدم. اویس را از نشانیهایی که می دانستم شناختم. او در حال وضو گرفتن و شستشوی جامه خویش بود. او را با وقار، با هیبت، با ریش انبوه و سر تراشیده یافتم، جلو رفتم و سلام کردم، او سلام مرا پاسخ داد. دستم را برای مصافحه پیش بردم، نپذیرفت. گفتم: خداوند تو را ببخشد، حالت چطور است؟ حال و احوالش را که مشاهده کردم، از شدت محبتش، بغض گلویم را گرفت. من کردم و او نیز گریست. گفت: خداوند تو را مشمول رحمت خویش گرداند، ای هرم بن حیان! حالت چطور است؟ ای برادر! چه کسی تو را به سوی من راهنمایی کرد؟ گفتم: خداوند. گفت:

لا اله الا الله، «سبحان ربنا ان كان وعد ربنا لمفعولا؛⁽⁵⁴⁾ پروردگار ما پاک و

منزه است، البته وعده خدای ما انجام یافتنی است. «

گفتم: چگونه نام من و پدرم را دانستی، و حال آن که پیش از امروز یکدیگر را ندیده بودیم؟! گفت: خداوند دانا و آگاه مرا خبر داد، آن گاه که جان من با جان تو سخن گفت، روح من روح تو را شناخت، مؤمنان به واسطه روح خداوند یکدیگر را شناخته و محبت می ورزند، اگر چه همدیگر را ملاقات نکرده و فاصله زیادی میان ایشان باشد.

گفتم: خداوند تو را رحمت کند، برایم از رسول خدا ﷺ حدیث بگو.
 گفت، من رسول خدا ﷺ را درک نکرده ام، و با سخن نگفته ام. پدر و
 مادرم فدای رسول الله ﷺ، اگر چه من شخصی را دیده ام که او پیامبر ﷺ
 را دیده بود، اما من نمی خواهم این در را برای خویش باز کنم و محدث یا
 قاضی و یا مفتی باشم، دل مشغولی مرا از مردم او می گذارد.
 گفتم: برادرم! آیاتی از کتاب خدا برایم بخوان، تا آنها را از تو بشنوم، و
 وصیت و سفارش کن که از تو به یادگاری داشته باشم، البته من تو را به خاطر
 خدا دوست می دارم.

دستم را گرفت و گفت: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم (55)
 پروردگام که استوارترین و درست ترین گفته ها سخن اوست؛ چنین فرموده
 است: سپس این آیات را تلاوت کرد: و ما خلقنا السموات و الارض و ما بینهم
 لاعبین * ما خلقناهما الا بالحق و لكن اکثرهم لا یعلمون * ان یوم الفصل
 میقاتهم اءجمعین * یوم لا یغنی مولی عن مولی شیئا و لا هم ینصرون * الا من
 رحم الله، انه هو العزیز الرحیم؛ (56) ما این آسمانها و زمین و آنچه را میان
 آنهاست به بازیچه نیافریده ایم. آنها را به حق آفریده ایم،

ولی اکثر نمی دانند. وعده گاه همه در روز داوری قیامت است. روزی که
 هیچ دوستی برای دوست خود سودمند نباشد و از سوی کسی یاری نشوند، مگر
 کسی که خدا بر او ببخشد؛ زیرا او پیروزمند و مهربان است. «

پس از تلاوت آیا، فریادی کشید و من گمان کردم که بیهوش شد! پس از
 مدتی گفت: ای هرم بن حیان! پدر تو مرد و تو نیز خواهی مرد، یا به سوی
 بهشت و یا به سوی جهنم، و آدم پدر تو مرد و حوا مادرت نیز مرد، نوح پیامبر
 خدا ﷺ ابراهیم خلیل الرحمان مرد، موسی نجی الله مرد، داود خلیفة

الرحمن مرد و محمد ﷺ مرد و ابوبکر مرد و عمر مرد و من و تو نیز فردا جزء مردگانیم. سپس بر پیامبر ﷺ درود فرستاد و آهسته دعا خواند و گفت: ای هرم بن حیان! این وصیت من به توست که به کتاب خدا توجه کنی و از رسولان و مومنان صالح پیروی نمایی، همواره به یاد مرگ باش و آنی از آن غافل مباش و آن گاه که به قوم خویش بازگشت می کنی، ایشان را از عذاب الهی بترسان و انداز ده و همه را نصیحت کن و مواظب باش که از اجتماع دور نشوی که از دینت دور خواهی شد، در حالی که نمی دانی و وارد آتش می شوی، و برای من و خودت دعا کن.

سپس گفت: پروردگار! این مرد خیال می کند مرا به خاطر تو دوست دارد و به جهت رضای تو به دیدار من آمده، او را در دارالسلام بهشت، بر من وارد کن، و مادامی که زنده است، او را محافظت کن، و به مقدار کمی از دنیا او را خشنود ساز، و او را نسبت به آنچه از دنیا و عاقبت و توفیق عمل می بخشایی، از شاگردان و سپاسگزاران قرار ده.

خدا حافظ او، ای هرم بن حیان! به خواست خدا بعد از امروز دیگر مرا نخواهی دید، من شهرت را ناپسند می دانم و تنهایی نزد من از هر چیز محبوبتر است، و آن گاه که با این مردم هستم، اندوهگینم. پس دیگر به سراغ من نیا که مرا نخواهی دید، من به یاد تو خواهم بود و تو را دعا می کنم، ان شاء الله و رفت و رفت. خواستم ساعتی با او قدم بزنم که مخالفت کرد. و از یکدیگر جدا شدیم، او گریه می کرد و من نیز گریان بود.

پس از این واقعه به جستجوی او پرداختم، ولی کسی از او به من خبری نداد. البته بر من جمعه ای نمی گذشت که یک دوبار، او را در خواب دیدار نکنم». (57)

اویس قرنی و چاووش علوی

پس از ملاقاتی که هرم بن حیان با اویس داشت، دیگر کسی او را ندید، تا این که روزی اویس بر کنار آب فرات وضو می ساخت، آواز طبلی به گوش او رسید، پرسید: این چه صدایی است؟ گفتند: سپاه علی مرتضی علیه السلام به جنگ معاویه می رود، چاووش اوست که مردم را به صحنه نبرد دعوت می کند، و صدا صدای طبل سپاه علی علیه السلام است.

اویس گفت: «هیچ عبادتی نزد من برتر از متابعت علی مرتضی نیست.» ⁽⁵⁸⁾ آن گاه گفت به متابعت و ملازمت امیرالمومنین علی علیه السلام شتافت. آری، اویس در برابر ندای چاووش، سرای خاموش را نمی گزیند، گوشه‌هایش سنگین نیست، این است که و با وقار به دیدار دلدار می شتابد. و از آن جا که آلوده دامن نیست، با خاطر آسوده به سوی خیمه گاه علی مرتضی علیه السلام می رود. اویس پاکدامن با دو سلاح عرفان و شمشیر، راهی دامنه کوه استوار ولایت می شود، به امید ملاقات مولی در قله جهاد و شهادت، و برای چشیدن طعم لبخند علوی.

اویس و جنگ صفین

پس از جنگ جمل، امیرالمومنین علی علیه السلام به کوفه آمد و آن جا را مقرر حکومت خویش قرار داد. سپاه نور به فرماندهی علی مرتضی علیه السلام از کوفه به سوی شام حرکت کرد، و سپاه ظلمت به فرماندهی معاویه بن ابوسفیان حرکت شوم خود را از شام به طرف کوفه آغاز نمود. تا این که دو لشکر در منطقه ای به نام صفین در برابر یکدیگر قرار گرفتند. صفین موضعی است نزدیک رقه که در ساحل فرات واقع شده است. جنگ صفین از اول محرم سال 37 هجری قمری آغاز شد.

امیرالمومنین علی علیه السلام در راه رفتن به صفین، به منطقه ای به نام ذی قار رسید. ذی قار بین بصره و کوفه واقع شده است. امام علی علیه السلام در ذی قار فرمود: «از طرف کوفه هزار نفر به سوی شمار می آیند، نه یک نفر بیشتر و نه یک نفر کمتر، آنان با من تا پای جان بیعت می کنند.» ⁽⁵⁹⁾

این عباس می گوید: «من شروع کردم به شمارش کسانی که برای بیعت می آمدند، تعداد به 999 نفر رسید! و کس دیگری نبود. گفتم: انا لله و انا الیه راجعون؛ چه باعث شد که حضرت چنین گوید؟!»

امام علی در انتظار اویس

امام زمانت در انتظار توست، پس تو کجایی؟! آن گاه که امام علیه السلام در بین اصحاب نظر می کند، تو را نمی بیند! پس تو کجایی؟! می گویند: همه آمده اند. اما امام زمانت همچنان چشم به راه توست!

اگر در سجده ای، اگر بر سجاده ای، اگر در محرابی، اگر در طواف کعبه ای و در هر حال که باشی، آن گاه که در محضر امام خود نباشی، پس هیچ جا نیستی!

نمی بینی حق و باطل در برابر هم صف بسته اند؟! نمی بینی لشکریان نور و ظلمت مقابل یکدیگرند؟! تو کدام طرفی هستی؟!!

می دانم که تو در مکه و مدینه و همراه پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم نبوده ای، می دانم تو در غدیر خم حضور نداشته ای. می دانم که در جریان لیلۃ المبیت، در هجرت، در بدر، احد و خیبر و خندق نبوده ای. اما آیا عطر ولایت علوی به مشامت نرسیده است؟! تو که شامه ای قوی داری! امام نگران توست، نکند بی تفاوت شده ای و بر سفره عزلت و عزت شخصی، نان بی معرفتی می خوری؟!!

هرگز! تو را می شناسم، تو خواهی آمد، پس بشتاب. خلوت خویش رها کن!
می بینی بیعت تعداد کنندگان ناقص است. تو کاملش کن. علی عَلَيْهِ السَّلَامُ که دروغ
نگفته و نمی گوید. تمام و کمال لشکر علی مرتضی عَلَيْهِ السَّلَامُ به توست. البته تمام و
کمال تو نیز وابسته به جبهه ای است که به آن وابسته ای.

تو کدام سویی هستی؟! موضعت را روشن کن. درست است که عمری را در
عرفان و عبادت سپری کرده ای، اما آیا اکنون نمی خواهی سپری باشی برای
دوست در برابر دشمن؟! اویس! بشتاب که امام زمانت در انتظار توست!

نهد و نود و نه به اضافه «یک»

ابن عباس می گوید: «در فکر و اندیشه بودم که ناگاه، نگاه کردم و دیدم
شخصی می آید، نزدیک شد، او مردی بود پشمینه پوش و سلاح بر دوش. او با
شمشیر و سپر و ادوات جنگی می آمد. آمد و به امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ نزدیک شد،
و گفت: دستت را بده تا بیعت کنم! امیرالمومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ فرمود: بر چه چیز با من
بیعت می کنی؟ گفت: بر شنیدن و اطاعت کردن و قتال در پیشگاهت تا این که
بمیرم و یا خداوند پیروزت گرداند!

امیرالمومنین فرمود: اسمت چیست؟ گفت: اویس: امیرالمومنین فرمود: تو
اویس قرنی هستی؟ گفت: آری. امیرالمومنین فرمود: الله اکبر! دوستم رسول خدا
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ به من خبر داد که مردی از امتش را درک خواهم کرد که به اویس قرنی
گفته می شود. او حزب اللهی، و از حزب پیامبر خداست، مرگش در شهادت
است، به تعداد دو قبیله ربیعیه و مضر شفاعت می کند. »

ابن عباس می گوید: «(با این سخن) شادمان شدیم و غم و اندوه را از ما

زدود. » (60)

اویس راهب و مجاهد

آن گاه که اویس قرنی، این عارف پاکبخته و زاهد خود ساخته، در اردوگاه علی مرتضی علیه السلام حاضر شد، امیرالمومنین علیه السلام را خرسند و یاران او را خوشحال کرد. ورود اویس به جبهه حق علیه باطل، حتی در لشکریان معاویه نیز تاثیر گذاشت. تا آنجا که در اولین روز نبرد، شخصی از اهالی شام آمد و از سپاهیان امام علی علیه السلام سؤال کرد: «آیا اویس قرنی در لشکر شماست؟» جواب داده شد که: «آری، از او چه می خواهی؟»، گفت: «از رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم شنیدم که فرمود: اویس القرنی خیر التابعین باحسان؛ اویس قرنی از نظر نیکوکاری بهترین تابعین است». این حدیث را گفت و بی درنگ اسب خویش را به سوی جبهه علی دوانید و وارد اردوگاه امیرالمومنین علیه السلام شد. ⁽⁶¹⁾

البته اویس برای تبلیغات و برگزاری مراسم دعا به جبهه نیامده بود؛ زیرا او همراه خود «دو شمشیر» و یک «فلاخن» برای پرتاب سنگ هم آورده بود ⁽⁶²⁾

این است که به محض شروع جنگ، این پیرمرد شیر دل، قهرمان میدان عرفان و جهاد می شود. او پیشتاز مبارزه شده، و به استقبال مرگ در راه خدا می رود.

اینک این راهب زاهد، مبارز و مجاهد شده است. او سالها در جهاد اکبر پیروز و سر بلند بوده و حالا به میدان جهاد اصغر آمده است.

اویس مناجات می کند که: اللهم ارزقنی شهادة توجب لی الجنة و الرزق؛ ⁽⁶³⁾

پروردگار! شهادتی ارزانی ام کن که برایم بهشت و روزی به ارمغان آورد. «

اویس آماده نبرد می شود، لباس کمتری می پوشد تا چابک و سبکبال باشد.

در این هنگام منادی لشکر علی علیه السلام ندا می دهد که آماده باشید! و سپاهیان صف می بندند. با شروع جنگ، اویس که در پیاده نظام است، شمشیرش را می

کشد و حمله می کند، قلب سپاه دشمن با شمشیر او ایس قرنی شکافته می شود؛ با این حال می جنگد تا دسته شمشیرش می شکند، آن گاه شمشیر را می اندازد و ندا می دهد که: «ای مردم، (کار را) تمام کنید، تا همه چیز درست و تمام شود، و روی مگردانید تا بهشت را ببینید.» می گوید و می گوید تا تیری آمده بر «قلب» او می نشیند. انگار که سالهاست روحش به معراج رفته و قفس تن وی بر جای مانده است، بدین ترتیب کبوتر روحش پرواز می کند، وقتی که بیش را بر بدن این عارف دلباخته علی می شمارند، مشاهده می کنند که بیش از چهل جراحت از سوی جبهه جهل و جنایت، پیکر او ایس را آزرده است، اما این شیعه آزاده، زخم در راه دوست را دوست می داشته و با لباس احرام ولایت که اینک به خون رنگین شهادت آغشته شده، به لقاء الله شتافته است.

تیری که بر قلب او ایس نشست، قلب امام را آزد. اگر چه او ایس به آرزوی خویش رسید، اما امام عارفی شیفته و زاهدی برجسته را از دست داد. اگر او ایس عاشق امیرالمومنین علیه السلام بود مولا هم او ایس را دوست می داشت. این است که بر پیکر پاک او ایس حاضر می شود. بر نماز می گذارد، و او را دفن می کند. (64)

آری، او ایس از شهرت فرار می کند و در آغوش شهادت قرار می گیرد. او نمی خواهد از صفین به دور بماند، لذا در آن جا حضور می یابد، چرا که اهل خروج نیست، اهل عروج است. آری، بدین گونه «سهیل یمانی» در «کهکشان راه شیمی» درخشش جاودانه یافت.

فصل دوم : مقام عرفانی حکیم یمانی

مقام عرفانی حکیم یمانی

پیش از آن که به به مقام قرنی پرداخته شود، این پرسش جلوه گری می کند که عرفان چیست و عارف کیست؟ پاسخ را باید در دریای معارف جستجو کرد و پای صحبت اساتید ظرایف و آموزگاران حقایق نشست و این راهی است طولانی و نورانی، اما برای رعایت اختصار، به قطره ای از آن دریا اکتفا می شود:

- عرفان، معرفت حضرت حق است که او اول و آخر و ظاهر و باطن است:

هو الاول و الاخر و الظاهر و الباطن. ⁽⁶⁵⁾

- عارف به هر سو که روی می آورد، همان جا رو به خداست: فاینما تولوا

فتم وجه الله. ⁽⁶⁶⁾

- عرفان، یقین به این حقیقت زرین است که خداوند نور آسمانها و زمین

است: الله نور السموات و الارض ⁽⁶⁷⁾

- عارف به فضل و رحمت حضرت حق، شادمان است و دست افشان، و از

هر چه جز آن، گریزان: قل بفضل الله و برحمته فبذلک فلیفرحوا هو خیر مما

یجمعون. ⁽⁶⁸⁾

- عرفان شناخت حضرت احدیت است که جز او خالق و رازق نیست، او

صاحبخانه وجود است و همه موجودات همواره سر سفره احسان او نشسته اند

و آنان که جایی دیگر رفته اند، پیمان ازلی شکسته اند: یا ایها الناس اذکروا

نعمت الله علیکم، هل من خالق غیر الله یرزقکم من السماء و الارض، لا اله الا

هو، فانی توفکون ⁽⁶⁹⁾

- عارف حجابهای نورانی و ظلمانی را درهم می شکنند و هرگز اوضاع بر او وخیم نمی گردد، او در راه خدا و به یاری حضرت حق، با دشمن برون و دژخیم درون جهاد می کند، او اراده خویش را تحت اراده حق قرار داده است، و مرارت و ملالت او را بی قرار نمی کند. او حقا مجاهد فی سبیل الله است: و جاهدوا فی الله حق جهاده (70)

- عرفان آیین محبت است چرا که محبت، تمام زوایای وجود را آذین بسته است و در بازار عرفان یک کالا رواج دارد و آن محبت است، و در شبستان عرفان یک چراغ نورافشانی می کند و آن عشق است. خداوند دوستان خویش را دوست دارد و آنان نیز به پروردگارشان مهر می ورزند یحبهم و یحبونه (71)

- عرفان به واسطه ای نماز، هر گونه آلودگی روحی را به سهولت زایل می کند: ان الصلوة تنهی عن الفحشا و المنکر، (72) بهشت باطن خویش را به گلهای یاد پروردگار زینت می بخشد، او به یاد خداست و خداوند است و خداوند نیز به یاد اوست: فاذکرونی اذکرکم. (73) او نماز را اقامه می کند و به نیاز ادامه می دهد و به سیر و سلوک می پردازد، تا به ملاقات پروردگار و دیدار دلدار سیراب و کامیاب شود: یا ایها الانسان انک کادح الی ربک کدحا فملاقیه (74)

آن گاه که با این تعریف و توصیف از عرفان و عارف، به زندگانی او ایس قرنی نگاه می کنیم، او را عارفی برجسته و سالکی وارسته می یابیم. «حکیم یمانی» در سایه تربیت عرفانی نهانی به دید حقانی نایل شد و به لقای ربانی رسید، او در سیر و سلوک خویش، تقوا اندوخت و تقوا به همگان آموخت که: «فردای بهتر، با تقوای بیشتر»، و وتزودوا فان خیر الزاد التقوی؛ و توشه بردارید، که بهترین توشه ها تقواست.

اینک به بررسی گوشه هایی از مقام عرفانی او ایس قرنی می پردازیم.

1 - نسیم رحمانی

«انسان همین جسم خاکی است و بس.» «این همان درسی است که ابلیس به تشخیص خویش به شاگردان خود می دهد. هستند کسانی که در کلاس انسانی شناسی شیطان شرکت می کنند و به پیروی از معلم رانده شده خویش، انسان را تنها توده ای خاک می دانند و بس؛ زیرا آن گاه که شیطان از سجده بر آدم سرباز زد، چنین گفت: قال انا خیر خلقتنی من نار و خلقته من طین؛⁽⁷⁵⁾ من از او بهترم، مرا از آتش آفریده ای و او را از گل.

شیطان در معرفی انسان فقط به جنبه این جایی او اشاره می کند و جنبه آن جایی او را نادیده می گیرد و حال که آدمی، «آنی» دارد که از تمامی موجودات متمایز می شود، او تنها صدفی است که گوهر «روح الهی» به جسم خاکیش زینت می بخشد. در نگاه آفرینش و درگاه خلقت، نفس الرحمان در او دمیده، و عطر روح خدایی به او رسید است: فاذا سویته و نفخت فیه من روحی...⁽⁷⁶⁾

آدمی آن گاه شایستگی سجده فرشتگان را یافت که این نفس رحمانی را دریافت؛ وگرنه برای خاک سجده نمی کنند، بلکه بر خاک سجده می نمایند. تمام هنر انسان در حراست و حفاظت از آن نفس رحمانی و نفخه الهی است که زیباترین هدیه ای است که خداوند، آن را تنها به انسان عنایت کرد.

و او پس قرنی این نسیم رحمانی را پاک و پاکیزه نگه می داشت، و همان گونه که جسمش از نفس جسمانی زنده بود؛ روح و جانش از نفس آسمانی سر حال و سرزنده می نمود. اشتغال «اوپس شتربان» به تزکیه نفس و تصفیه روح، آن چنان فسحتی به روح خدایش بخشید که بوی خوش آن، حصار مکان را شکست و از یمن به مدینه رسید و مشام یار دیرینه را نوازش داد و گاهگاه

حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آن رسول بی قرینه، سینه پاک خود را رو به سوی یمن کرده و زمزمه می فرمود:

انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن؛⁽⁷⁷⁾ من نسیم رحمانی را از سوی یمن می یابم. اویس قرنی دل و جان خویش را در مسیر نسیم رحمانی قرار داده، و از شمیم کشف و شهود سرمست در محراب محبت افتاده، و بدین سان خصیم خستگی ناپذیر شیطان گشته، و نفس الرحمان نصیب او گردیده، و از عطر «رحمة للعالمین» معطر و مطهر شده، و همانند آئینه ای صاف و بی زنگار نور دلدار را از یمن به مدینه یار، باز می گرداند. و از آن جا که سر چشمه نفس الرحمان، خاتم پیامبران صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است، اویس دم جانبخش محمدی را دریافت نموده و به مدینه بازگشت می دهد. در نفس آسمانی بر عکس نفس جسمانی، دم و بازدم - هر دو - پاک و عرفانی است. این است که دم گرم نبی مکرم اسلام به اویس که می رسد، هدر نمی رود، بلکه به او روح می بخشد و دوباره لبیک گویان به سوی مدینه، تابان و شتابان سفر می کند. و در واقع حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوی خویش و عطر نبوی را از جانب یمن و اویس قرنی استشمام می فرمایند.

رحمت فراگیر و عالمگیر محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، حصار زمان و مکان را شکسته، و نسیم آن بر هر دلی می وزد، فقط کافی کافی است که صاحب دل، درگاه دل خویش را باز گشاید و عاشقانه نسیم رحمانی را به مشام جان برساند، و به یک نفس راه مدینه عشق را بیماید، و مشام حضرت خیر الانام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را به رایحه خوش تقوا و تزکیه خوشبو نماید. و این راه برای همگان باز است، و هر کس می تواند خویشتن خویش را در مسیر حیاتبخش نسیم رحمانی قرار دهد: یا ایها الذین آمنوا استجیبوا لله و للرسول اذا دعاکم لما یحییکم؛⁽⁷⁸⁾ ای کسانی که

ایمان آورده اید، چون خدا و پیامبرش شما را به چیزی فرا خوانند که زندگیتان می بخشد، دعوتشان را اجابت کنید. اگر آدمی همسان او یس، خود را در برابر دم گرم صاحب نفس قرار دهد و روح خدایی خویش از قفس آزاد کند و شیطان هوا و هوس را در بند کشاند و گوش جاننش جرس قافله عشق را بشنود، و حصار زمان و مکان را در هم شکند، آن گاه دل پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ از او شاد گردد و بوی نفس الرحمان را از وی استشمام فرماید. و خود نیز صاحب نفس شود و صاحب نظر، و به قول حافظ به برکت نفس او، سنگ و گل، لعل و عقیق گردد:

سنگ نفس را کند از یمن نظر لعل و عقیق هر که قدر نفس باد یمانی دانست (79)

«سید حیدر آملی» که خود از عرفان قرن هشام است، دلیل جلالت و مقام عرفانی او یس را در این می داند که او. از طریق کشف و شهود و شیوه ذوقی به اسرار الهی اطلاع یافت، و آن گاه شایسته آن کلام زیبای حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ شد. سید حیدر آملی چنین می نویسد:

و لجلاله قدر او یس القرنی - رحمه الله علیه - ایضا لاطلاع علی اسرار الله تعالی کشف و ذوقا، قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ فی حقه، حین کان یستنشق من طرف الیمن و روائح انفاسه الشریفه، من حیث الباطن او الظاهر:

انی لانشق روح الرحمن من طرف الیمن. (80)

و «مولوی» راز بلند مرتبگی او یس را در این می داند که او از خویش فانی گشته و آسمانی شده بود:

گفت بوی بوالعجب آمد به من همچنان که مرنبی را از یمن
 که محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ گفته بر دست صبا از یمن می آیدم بوی خدا
 بوی رامین می رسد از جان و یس بوی یزدان می رسد هم از او یس

از او یس و از قرن بوی عجب مرنبی را مست کرد و پر طرب
 چون او یس از خویش فانی گشته بود آن زمینی آسمانی گشته بود
 آن هلیله پروریده در شکر چاشنی تلخیش نبود دگر
 آن هلیله رسته از ما و منی نقش دارد از هلیله طعم نی
 آن کسی کز خود به کلی در گذشت این منی و مایی خود در نوشت (81)

آیا می توان او یس را از اصحاب حضرت رسول ﷺ دانست؟

یکی از آرزوهای شیرین هر انسان، همنشینی با انسان کامل است، مصاحبت با اولیای خدا، روح را صفا و دل را صیقل می دهد. البته هر قدر، قدر و منزلت همنشین بالاتر باشد، لذت مصاحبت و ملازمت او بیشتر خواهد شد. از آن جا که سید ابرار و احمد مختار رضی الله عنهما، اشرف مخلوقات و افضل موجودات است، مصاحبت با او نیز بهترین و زیباترین مصاحبتها خواهد بود.

اصطلاح «صحابی» ریشه در مصاحبت حضرت مصطفی صلی الله علیه و آله و سلم دارد، صحابی کسی است که دوست، همدم و همنشین سید المرسلین صلی الله علیه و آله و سلم بوده و مصاحبت و ملازمت ایشان را درک کرده باشد. (82)

اما این پرسشها مطرح می شود که: آیا صحابی پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم شدن فقط با همنشینی ظاهری تحقق می یابد؟! و یا اگر کسی حضور جسمانی حضرت رسول صلی الله علیه و آله و سلم را ندید، نمی تواند صحابی او باشد؟! و روح و حقیقت صحابی چیست؟

ظاهراً فقط کسی را می توان از اصحاب پیامبر دانست که عمر و زمان و یا محضر پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم را درک کرده باشد، آیا حقیقت مصاحبت رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم «هم سخنی» با آن حضرت است؟ در این صورت ممکن است کسی بارها و بارها خدمت پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم رسیده، ولی به حقیقت مصاحبت ایشان نرسیده باشد.

اما از طرف دیگر امکان دارد که در هر عصر و نسل، کسانی مشاهده شوند که بدون درک زمان و محضر ظاهری سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، در زمره «هم سخنان» و اصحاب به شمار آیند. به این معنا برخی از اصحاب، صحابی نیستند، ولی گروهی از انسانهای وارسته در آیین محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بارها حصار زمان و مکان را شکسته، و به جمع اصحاب پیوسته اند. این جا تذکر این نکته خالی از لطف نیست که در تعریف و تبیین اصطلاح رجالی «صحابی»، اقوال گوناگونی مطرح شده است:

1 - صحابی کسی است که حضرت رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را ملاقات و با او مجالست کرده باشد.

2 - صحابی کسی است که حداقل یک یا دو سال با حضرت مصاحبت داشته و با او به جنگها رفته باشد.

3 - صحابی کسی است که با حضرت مصاحبه بسیار داشته و از وی روایت کرده باشد.

4 - صحابی کسی است که حضرت را ملاقات کرده باشد، در حالی که بالغ بوده است.

5 - صحابی کسی است که زمان حضرت را درک کرده، در حالی که مسلم بوده و اگر چه حضرت را ندیده باشد.

6 - صحابی کسی است که از خواص حضرت بوده است و همچنین اقوال دیگر. ⁽⁸³⁾

البته آنچه که در تمام اقوال گوناگون می توان بدان اعتقاد و اعتماد داشت، این است که «صحابی» باید با ایمان باشد تا لحظه مرگ نیز مسلمان بوده و در

سایه سار اسلام دنیا را ترک گوید: الصحابی: من لقی النبی ﷺ مومنا به و مات علی الاسلام⁽⁸⁴⁾

اما «اویس قرنی» کسی است که به عشق پیامبر ﷺ راهی بس دور و دراز را می پیماید، ولی توفیق زیارت ظاهری آن حضرت را به دست نمی آورد، و حال آن که تعابیر خاتم النبیین ﷺ درباره اویس نشان نمی دهد که او به زیارت باطنی رسول خدا ﷺ نایل گشته است. رسول خدا ﷺ بارها عطر وجود خویش را از جانب یمن و از اویس قرن استشمام می کرد.

اویس با ایمان، همنشین و هم سخن پیامبر ﷺ است، اگر چه حتی یک بار هم به زیارت ظاهری حضرت توفیق نیافت؛ چرا که بر عهد و پیمان مادر بود. پس ملاک صحابی شدن، ایمان ریشه دار و هم سخنی با یار و انسان کامل است، و ملاقات حضوری و ملازمت ظاهری، روح و حقیقت آن نیست، و نقش اصلی و اساسی ندارد:

من با تو چنانم ای نگار یمنی من در عجبم که من توام یا تو منی
گر در یمنی چو با منی پیش منی وری بی منی و پیش منی در یمنی
اگر چه اویس در یمن و حضرت محمد ﷺ در مدینه است، اما او با پر و بال عشق پرواز کرده و جان خویش به جانان پیوند زده، و به دور قیل و قال، به شور و حال پرداخته و با لباس پاک و پاکیزه تقوا در جمع یاران خاتم پیامبران ﷺ قرار گرفته است، چرا که امام باقر علیهما السلام محبوبترین اصحاب خویش را کسی می داند که با تقواترین، فقیه ترین و رازدارترین باشد: و الله ان احب اصحابی الی اورعهم و افقههم و اکنهم لحدیثنا.⁽⁸⁵⁾ آن گاه که ویژگیهای اویس قرنی این حکیم یمنی را در نظر می گیریم او را «نسیم رحمانی»، «نفس الرحمان» و «عطر الصحابه» می یابیم.

خیر التابعین

«تابعی» اصطلاح رجالی است و به شخصی گفته می شود که صحابی رسول خدا ﷺ را دیده و مدتی با آنان ملاقات و مصاحبت داشته باشد. با توجه به مطالبی که پیرامون صحابی مطرح شد، این جا نیز پرسش را باید پاسخ داد که: حقیقتا تابعی کیست؟

آنچه مسلم است، دیدار ظاهری اصحاب نمی تواند کسی را تابعی کند بلکه باید شخص دل و جان را از چشمه سار ایمان سیراب نموده و در سایه سار اسلام، هنگام مرگ کامیاب شود؛ چرا که: التابعی: من لقی الصحابه مومنا بالنبی ﷺ و مات علی الاسلام؛⁽⁸⁶⁾ به بیان دیگر حقیقت تابعی شدن در تبعیت است، پیروی از پیامبر اسلام ﷺ ریشه در محبت انسان به خداوند دارد و میوه و ثمره آن، محبت خداوند به انسان است:

قل ان کنتم تحبون الله فاتبعونی یحبکم الله و یغفر لکم ذنوبکم و الله رحیم.⁽⁸⁷⁾
بگو: اگر خدا را دوست می دارید از من پیروی کنید تا او نیز شما را دوست بدارد و گناهانتان را ببامزد، که خداوند آمرزنده و مهربان است.

اویس قرنی حقیقتا پیرو نبی مکرم اسلام ﷺ بود و از تابعین به شمار می رود و بهترین تابعان معرفی می فرمایند:

ان خیر التابعین رجل یقال له: اویس⁽⁸⁸⁾

2 - حواری علوی

اویس قرنی در حجه الوداع حضور نداشت و مکه را به قصد مدینه ترک نکرد. آن گاه که در هم شکننده حکومت‌های ایران و روم به غدیر خم رسید و دستور داد که کاروان محمدی ﷺ در آن مکان گرد هم آیند، و آنان که رفته اند باز گردند و آنان که هنوز نیامده اند به جمع پیوندند، اویس نبود.

در آن روز گرم که از بار شتران منبر ساختند و آن جمعیت انبوه گوش به سخنان نبی مکرم می دادند. و برای اکثر آنان، این آخرین باری بود که: صدای ملکوتی و ندای آسمانی، مهمان گوش و دل و جانشان می شد. اویس قرنی در آن اجتماع بزرگ شرکت نداشت.

«نسائی»⁽⁸⁹⁾، نویسنده و فقیه اهل سنت در کتاب خویش: خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ص 21) چنین آورده است:

«وقتی رسول خدا ﷺ از حجه الوداع برگشت و رد غدیر منزل گرفت، دستور داد زیر چند را روفتند. پس فرمود: گویا مرا دعوت کرده اند و من اجابت کرده ام، و من در میان شما دو چیز گران و بس بزرگ می گذارم، یکی بزرگتر از دیگری است، کتاب خدا و عترتم، اهل بیتم. پس نیک بنگرید که پس از من با آن دو چگونه معامله کنید، و جانشین من در آن دو باشید، چه آن دو از یکدیگر جا نخواهند شد، تا در کنار حوض مرا دیدار کنید. آن گاه فرمود: خدا مولای من و من ولی هر مؤمنم. پس از آن دست علی را بگرفت و فرمود: هر کس را من مولای اویم این علی ولی اوست، بار الها! دوستی کن با کسی که با او دوستی کند، و دشمنی کن با کسی که با او دشمنی کند.»⁽⁹⁰⁾

اویس در غدیر خم حضور نداشت و هنوز نویسندگان و شعرا، ریزه کاری های ماجرای غدیر را بیان نکرده بودند. هنوز «علامه امینی»⁽⁹¹⁾ کتاب الغدیر را تالیف نکرده بود که سرود حقانیت امام علی علیه السلام را از آثار و نوشته های اهل سنت زمزمه کند.

اویس در غدیر نبود، اما دست تقدیر دست او را در دست امیرالمومنین علی گذاشت و به او عنوان «حواری علوی» عطا نمود؛ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می فرمایند:

اذا كان يوم القيامة نادى مناد اين حواری محمد بن عبدالله رسول الله ﷺ الذين لم ينقضوا العهد و مضوا عليه سلمان و مقداد و ابوذر. ثم ينادى مناد اين حواری علی ابن ابی طالب ؑ و صی محمد بن عبدالله رسول الله فيقوم عمرو بن الحمق الخزاعی و محمد ابن ابی بكر و میثم بت یحیی التمار مولی بنی اسد و اویس القرنی؛⁽⁹²⁾

آن گاه که روز قیامت فرا رسد، منادی ندا می کند: کجایند یاران صمیمی رسول خدا محمد بن عبدالله ﷺ که پیمان نشکستند و بر آن ثابت و استوار ماندند؟ پس سلمان و مقداد و ابوذر می ایستند. سپس منادی ندا می دهد: کجایند یاران صمیمی علی بن ابی طالب، جانشین رسول خدا محمد بن عبدالله؟ پس عمر و بن حمق خزاعی و محمد بن ابی بكر و میثم بن یحیی تمار و اویس قرنی قیام می کنند.

بنابراین اویس قرنی از حواریون علی بن ابی طالب ؑ است، یعنی او یار مخلص، دوست صمیمی و یار و یاور امیرالمومنین ؑ است، همان گونه که حواریون حضرت عیسی ؑ یاران صمیمی او بودند و در کلام وحی به عنوان یاران دین خدا معرفی شده اند:

فلما احس عیسی منهم الکفر قال: من انصاری الی الله قال الحواریون نحن انصار الله امنا بالله و اشهد بانا مسلمون؛⁽⁹³⁾ چون عیسی دریافت که به او ایمان نمی آورند، گفت: چه کسانی در راه خدا یاران منند؟ حواریان گفتند: ما یاران خدایم، به خدا ایمان آورده ایم، شهادت ده که ما تسلیم هستیم.

حواری از حور است و به معنای شدت سپیدی، و حواریان بر گزیدگانی هستند که انبیا و اولیا را پیروی و یاری می کنند و دلهای آنان همانند لباس شسته شده، پاک و سپید است.⁽⁹⁴⁾

اویس در غدیر خم نداشت، ولی خورشید ولایت علوی را برگزید و از برگزیدگان و حواریون امام علی علیه السلام شد. آری، اویس «حواری علوی» بود و از اصحاب سر امیرالمومنین علیه السلام. و اما از تابعین که از اصحاب سر آن جناب بوده اند نیز بی شمارند. از آن جمله مالک بن حارث نخعی و میثم تمار و رشید هجری و سعید بن جبیر و قنبر و ابو عمره و اویس قرنی و...⁽⁹⁵⁾

اویس لوح دل خویش را پاک و سپید در اختیار امام العارفین امیرالمومنین علیه السلام قرار داد:⁽⁹⁶⁾ «آنچه محقق است هر یک از ائمه (علیه السلام) اصحاب باطن و سری داشتند که علی حسب استعدادهم و مراتبهم تعلیم یافته اند، چنان که در خدمت حضرت امیر علیه السلام جماعتی از صحابه کبار، اهل اسرار بودند، مانند: سلمان و ابوذر و مقداد و عمار و اصحاب صفه - رضی الله عنهم - و بسیاری از تابعین، مانند: اویس قرنی و سعید بن جبیر و قنبر و رشید هجری و میثم تمار و مالک بن حارث نخعی و کمیل بن زیاد و امثالهم - رضوان الله علیهم.⁽⁹⁷⁾

اویس از اصحاب سر علی بن ابی طالب علیه السلام است و از ایشان روایت نقل می کند:⁽⁹⁸⁾

عن اویس القرنی، عن ابن ابی طالب قال: قال رسول الله: ان الله تسعه و تسعین اسماء؛ ماته غیر واحد؛ ما من يدعو؛ ما من يدعو بهذه الا وجبت له الجنة انه وتر يحب الوتر؛ هو الله الذی لا اله الا هو؛ الرحمن الرحیم الملک القدوس السلام - الی قوله - الرشید الصبور.⁽⁹⁹⁾

امیرالمومنین علی علیه السلام به تعلیم و تربیت اویس پرداخته و دعا و نیایش به او آموخته است،⁽¹⁰⁰⁾ از جمله در «صحیفه علویه» دو فراز از زمزمه های «خیر البریه» را این گونه می خوانیم:

اول: و كان من دعائه عليه السلام في الصنا على الله مما علمه اويسا: يا سلامن المومن المهيمن العزيز الجبار المتكبر المطهر القادر القاهر المقدر...⁽¹⁰¹⁾؛

دوم: و كان من دعائه في الثنا على الله مما علمه اويسا: «بسم الله الرحمن الرحيم اللهم اني اسالك و لا اسال غيرك، و ارغب اليك و لا ارغب الى غيرك، اسالك يا امان الخائفين و جار المستحبرين؛ انت الفتاح ذو الخيرات، مقبل العثرات، و ما السيئات، و كاتب الحسنات، و رافع الدرجات...⁽¹⁰²⁾

اويس محرم اسرار مولا على بود و مهبط انوار علوی. او قلب و روح خویش را به مرتبه سر ارتقا داده و گوش دل را به زمزمه های عاشقانه و عارفانه مانوس ساخته بود.

حکیم یمانی، این یار نهانی علی عليه السلام، هرگز به دنبال پست و مقام و مال و منال نبود، او آزاده بود و آماده مشاهده، که گفته اند: صدور الاحرار، قبول الاسرار.⁽¹⁰³⁾

اويس قرنی، یار محمد امین صلى الله عليه وآله وسلم و یاور امیرالمومنین عليه السلام است، او در غدیر خم حضور نداشت، اما انگار آن دو نگار را آن شهود کرد، که گوش جان به سفارش احمد مختار صلى الله عليه وآله وسلم در ولایت امام ابرار عليه السلام معطر و مطهر نمود، و از اصحاب مولا عليه السلام شد و بهتر و برتر از تمامی اصحاب ایشان،⁽¹⁰⁴⁾ او در خطبه غدیر را شنیده و علی را برگزید. و از یاران برگزیده سبقت گرفته، و در حوالی امامت، «حواری ولایت» شد.

3 - زهد و آزادگی

عارف زاهد، فردی است مجاهد، او همواره تلاش و کوشش می کند که محتاج دیگران نشود، او به تلاش برای معاش به عنوان عبادت نگاه می کند، برای او در تمامی صحنه های زندگی فردی و اجتماعی، سجاده پرسش حق

مهیاست، او از سستی و کاستی پرهیز کرده و با تبلی و تن پروری ستیز می کند، کار می کند اما قربه الی الله و به عشق دلداری، دسترنج و دستمزد خویش را می گیرد، اما ورود ثروت را به نهاخانه دل نمی پذیرد. زاهد عارف می داند که اگر محبت دنیا از یک راه وارد قلب شد، نور ایمان و عرفان به سرعت سیر نور، از راه دیگر دور خواهد شد، او از دسترنج خویش زندگی ساده ای برای خود و خانواده آماده کرده و باقیمانده را در راه خدا انفاق می کند و حتی گاهی آنچه را که خود نیاز دارد، ایثار می کند و دل نیازمندان را شاد کرده و به آنان می بخشد. او به هر چیز دنیایی و این جایی، این گونه می اندیشد، برای او خوراک، پوشاک، مسکن، همسر، شهرت، شهوت و ریاست، دلبستگی و وابستگی نمی آورد. او مردی حق است و حق می گوید، و حق می خواهد، و حق می پیماید.

به این معنا اویس قرنی عارفی است زاهد پیشه. او یک عمر «شتربانی» می کند ولی وابستگی به دستمزد خویش ندارد، مختصری را برای خود و مادرش بر می دارد و بقیه را انفاق می کند.

اویس این سخن امیرالمومنین علی عَلَيْهِ السَّلَام را درباره زهد، در زندگانی خویش بخشیده است:

الزهد كله بين كلمتين من القرآن قال الله سبحانه: لكيلا تأسوا على ما فاتكم و لا تفرحوا بما آتاكم⁽¹⁰⁵⁾، و من لم يأس الماضي و لم يفرح بالآتي فقد اخذ الزهد بطرفيه؛⁽¹⁰⁶⁾ تمام زهد و پارسایی بین دو کلمه از قرآن است که خداوند سبحان می فرماید: «تا بر آنچه از دستتان می رود اندوهگین نباشید، و بدانچه به دستتان می آید شادمانی نکنید.» و کسی که بر گذشته افسوس نخورد و به آینده شادمان نگردد، پس زهد سمت آن دریافته است. «

اویس شتربانی کوشاست، اما حاصل زندگانی او املاک و اموال نیست، و از انی مهمتر، چشم نیاز به دست دیگران ندوخته است. از این رو، در دیداری که عمر بن خطاب با اویس دارد، به او می گوید: «باش تا چیزی از برای تو بیاورم».

اویس دست در جیب می کند و دو درهم بیرون می آورد و می گوید: «این از اشتربانی کسب کرده ام اگر تو ضمان می کنی که من چندان بزیم که این را خرج کنم، آن گاه... قبول کنم.» ⁽¹⁰⁷⁾

از این نوع بر خورد اویس می فهمیم که او حقیقتاً به دنیا بی رغبت و بی اعتناست و به معنایی که خواجه عبدالله انصاری برای زهد بیان می کند؛ زاهد است:

الزهد اسقاط الرعنه عن الشی بالکيه؛ ⁽¹⁰⁸⁾ زهد دور انداختن رغبت از چیزی به طور کلی است. «اویس، دل و جان خویش را از هر چه رنگ تعلق دارد، آزاده کرده و حافظ شیرازی به حق غلام همت اوست:

غلام همت آنم که زیر چرخ کبود زهرچه رنگ تعلق پذیرد آزاد است ⁽¹⁰⁹⁾
اویس از حضور بیگانه در خانه دل، ترسان و هراسان است و از خوراک و پوشاک خوشایند و لذیذ گریزان است تا گرفتار لذت طلبی نشود و اسارت روحی پیدا نکند، امام محمد غزالی می نویسد:

«بزرگان و اهل حزم، بدین سبب بوده است که بر قدر ضرورت اقتضار کرده اند. و امام و مقتدا اندر این، اویس قرنی بوده است (رض) که چنان تنگ فرا گرفته بود کار دنیا بر خویشتن، که قوم وی پنداشتی که وی دیوانه است. و به یک سال و دو سال بودی که روی وی ندیدی. به وقت بانگ نماز بیرون شدی و پس از نماز خفتن آمدی. و طعام وی آسته خرما بودی که از راه چیدی. اگر

چندان خرمایی بد یافتی که بخورد، آسته به صدقه دادی، و اگر از سر گین دانه‌ها بر چیدی و بشستی. و برای این بود که رسول الله هرگز وی را نادیده بر وی ثنا گفت. (110)

عطار نیشابوری نیز پس از بیان مطالب فوق درباره جامه کهنه اویس، چنین می نویسد: «نفس اهل خدای از میان چنین جای بر می آید.» (111)

اویس در اندیشه آباد کردن باطن است، او گرفتار لباس و ظاهر نیست؛ از سید المرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل شده است که فرمود:

ان من امتی من لایستطیع ان یاتی مسجده او مطلاه من العری، یخززه ایمانه ان یسال الناس. منهم اویس القرنی و فرات بن حیان؛ (112) هست که به دلیل برهنگی نمی تواند به مسجد و نماز گاه خویش بیاید، و ایمانش او را از درخواست از مردم باز می دارد، از ایشانند: اویس قرنی و فرات بن حیان. «

اویس قرنی زاهد وارسته و عارفی برجسته بود، او نمی توانست نیازمندی را ببیند و چشم خویش ببندد، او دیگران را بر خود ترجیح می داد و ایثار می داد را انتخاب می کرد و گاهی اتفاق می افتاد که لباسش را می بخشید و به واسطه برهنگی نمی توانست در نماز جمعه حاضر شود:

ان کان اویس القرنی لیتصدق بنبابه حتی یجلس عربانا لایجد ما یروح فیه الی الجمعه. (113)

انسان با دنیاطلبی و ثروت اندوزی به جایی نمی رسد، بلکه کسی که اهل سیر و سلوک است و می خواهد حکمت اندوزی کند، باید راهی را برود که زاهد قرنی رفت و شایسته عنوان حکیم یمانی شد. امام صادق (علیه السلام) می فرماید: من زهد فی الدنیا اثبت الله الحکمه فی قلبه؛ (114) کسی که به دنیا زاهد و بی رغبت باشد، خداوند حکمت را در قلبش قرار دهد. «

اویس قرنی توانسته بود از اغراض دنیوی اعراض کند، زهد بورزد، از دنیاپرستی بپرهیزد، دلش نور حکمت بر افروزد، این است که «اسیر بن جابر» می گوید:

«در کوفه محدثی بود که ما حدیث می گفت، و آن گاه که سخنانش تمام می شد، از ما می خواست که متفرق شوید و سخنانی را که از او می شنیدم، از فرد دیگری نمی شنیدم و او را دوست می داشتم، تا این که دیگر او را ندیدم، از دوستانم پرسیدم که آیا کسی او را می شناسد؟ شخصی گفت: آری، من او را می شناسم، او اویس قرنی است. گفتم: خانه اش را نیز می شناسی؟ گفت: بله. همراه او به خانه اویس رفتم، و از او پرسیدم: چرا از ما دوری می گزینی؟ اویس گفت: به خاطر این که لباس ندارم. آری دوستان اویس او را مسخره و اذیت می کردند. به او گفتم: این برد را بگیر و بپوش گفت: این کار را نکن، آنان مرا اذیت و آزار می کنند آن گاه که ببینند آن لباس فاخر را پوشیده ام. آن قدر اصرار کردم تا پوشید. هنگامی که بیرون رفتیم، عده ای گفتند: به چه کسی نیرنگ زده ای و برد او را پوشیده ای؟! اویس گفت: می بینی؟! پس من اویس را به جلسه بردم و به مردم گفتم: از جان این مرد چه می خواهید؟ او را آزرده خاطر کرده اید، شخص گاهی برهنه لباس می پوشد. و با کلام خویش آنان را شدیداً سرزنش کرد.» (115)

اویس قرنی هرگز از سخنان حضرت مصطفی ﷺ درباره خودش سوء استفاده نکرد، و از این رو نیز می توانیم او را «زاهدی وارسته» بخوانیم؛ احمد بن جلاء، عارف قرن سوم می گوید: من استوی عنده المدح و الذم فهو زاهد. (116)

اویس زاهد است و آزاده، او با ستایش و یا سرزنش شخصی متاثر نمی شود، او در کلاس زهد درس آزادگی آموخته است و برایش فرق نمی کند که او را

دیوانه بدانند و یا فرزانه. اویس سرو آزادی است که به هیچ چیز تعلق ندارد، تمامی مصایب و مشکلات برای او با یک تکبیره الاحرام عارفانه، پست و کوچک و حقیر می شود؛ سید الوصیین و امیرالمومنین علیه السلام می فرماید: و من زهد فی الدنيا هانت علیه المصیبات؛ ⁽¹¹⁷⁾ هر کس در دنیا زهد ورزد، رنجها، بلاها و سختیها برایش آسان شوند. «آزادگی میوه ای است که بر درخت زهد اویس می درخشد؛ حافظ می گوید:

زیر بارند درختان که تعلق دارند ای خوشا سرو که از بار غم آزاد آمد ⁽¹¹⁸⁾
قانون زهد، اویس را رهنمون می کند که به کانون قدرت نزدیک نشود و گدایی پست و مقام را ننماید، او ریاضت طلب است و نه ریاست طلب. آن گاه که عمر به او می گوید: «ای اویس! مرا دعا کن.» اویس صادقانه و زاهدانه پاسخ می دهد: «در ایمان نبود میل نبود، دعا کره ام، در هر نماز، در تشهد می گویم: اللهم اغفر للمومنین و المومنات. اگر شما ایمان به سلامت به گور برید، خود دعا شما را دریابد، و اگر نه، من دعا ضایع نکنم.» ⁽¹¹⁹⁾
اویس از زهد ریایی دوری می گزیند و بر سفره حقیقت می نشیند، به قول حافظ:

فردا که پیشگاه حقیقت شود پدید شرمنده رهروی که عمل برمجاز کرد حافظ مکن
ملامت درندان، که در ازل ما را خدا ز زهد ریایی نیاز کرد ⁽¹²⁰⁾
زهد اویس قطع وابستگی است و به آتش کشیدن قصر پوشالی دلبستگی و رسیدن به وارستگی، و کشیدن خاک کوی یار به چشم بندگی، و رها کردن دنیا و عقبی و درک فلسفه زندگی:

زهی همت که حافظ راست از دنیا و از عقبی نیاید هیچ در چشمش به جز خاک سرکویت ⁽¹²¹⁾
قلب اویس - که از شهوات و مشکلات دنیوی پاک و پاکیزه شده است - به این نشان ممهور است. «عشق به دنیا مردود است.» اویس در زهد به مقامی

رسیده است که در جمع زاهدان هشتگانه (زهاده ثمانیه)،⁽¹²²⁾ از همه بهتر و برتر بوده و درخشندگی ویژه ای دارد.

در کتاب الزهد احمد بن حنبل فصلی به او ایس اختصاص داده شده است.⁽¹²³⁾ و بان اثیر مطالب خود را درباره او ایس این گونه آغاز می کند:

او ایس بن عامر بن جزء بم مالک بن عمرو بن مسعدة بن عمرو بن سعد بن عصوان بن قرن بن ردمان بن ناجیه بن مراد المرادی ثم القرنی الزهد المشهور. «
(124)

او ایس قرنی، این زاهد مشهور، به همگان آموخت که: دل یا جای دنیاست و مکنت و یا جای خدا و حکمت.

4 - مقام شهادت

انسان از ابتدای زندگی شوق دیدار دارد، او می خواهد هم با چشم سر ببیند و هم با چشم سر. این دو چشم آدمی، همانند گرسنه ای و تشنه ای همواره دهان باز کرده اند تا دیدنیها را ببلعند و مشهودات را بنوشند. او ایمان به عالم غیب دارد، اما این را برای خود عیب می شمارد، که در عالم حضور نیابد و نادیده ها را شهود نماید. او می خواهد همان گونه که زیباییهای عالم طبیعت را با چشم ظاهر می بیند. و اگر این چشمان از دیدن غیب باز بمانند، ابزار خسرانند. انسان نمی خواهد فقط از عالم غیب بشنود، او می خواهد بر درد فرق بشورد، و شراب شهود بنوشد. و زندگی آن گاه زندگی است که از لحظه لحظه آن، از پگاه تا شامگاه، «نگاه» باطنی موج بزند. و اگر چنین نگاهی نیست، نور و شاهد و مشهود هم نیست، پس انسان دیگر انسان نیست، بلکه حیوان است، و شاید پست تر از آن؛ زیرا چشم دارد اما نمی بیند.⁽¹²⁵⁾ اما او ایس چشم دارد و می بیند، او از راه دور دلدار را دیدار کرده، در مدینه حضور یافته و سید المرسلین ﷺ را شهود کرده و با «زبان» اعلام می دارد:

اشهد ان محمد رسول الله. این شهادت بر رسالت نبی مکرم ﷺ از شهادت بر وحدانیت و حقانیت حضرت حق سرچشمه گرفته که او یس گوینده اشهد ان لا اله الا الله است. او این «شهادت زبانی» را با «شهادت قلبی» دوام و قوام می بخشد، و هر دو را با «شهادت عملی». او شوق شهود دارد، هم گوینده لا اله الا الله و محمد رسول الله است و هم بیننده آن حقایق، و هم یوینده راه خدا و سنت رسول خدا ﷺ. البته صعود به مقام شهود آن چنان دشوار نیست که نگهداری مقام و موقعیت از خطرات سقوط. مهمترین اصل در این راه، «اصالت باطن» است و پرهیز از ظاهر پرستی. او یس قرنی این درس را به همگان آموخته که اگر کسی می خواهد در هر کجای دنیا حقیقت محمدیه را معترف و رسالت احمدیه را معتقد باشد، باید در تقوا تداوم و در نگاه باطنی تکامل داشته، و هرگز شوق شهود و اشتیاق شهادت را از دست ندهد. چه بسا اشخاصی که آن روز در مجلسی پیامبر ﷺ حضور داشتند و امروز به مرقد رسول خدا ﷺ نزدیکند، اما باطن ایشان میلیونها سال نوری از نور محمدی ﷺ دور بوده است، و چه بسا انسانهایی که هرگز با مدینه و در نهفته در آن دیدار ظاهری نکردند، ولی با چشم باطن، آن واسطه غیبت و شهود را همواره شهود کرده و با تمام وجود گفتند: اشهد ان محمد رسول الله.

او یس قرنی نیز این گونه بود، او به زیارت ظاهری حبیب خویش نایل نشد، اما همواره حبیب خدا ﷺ را طیب دردهای متعالی خود دانست، او ین اعتقاد تا پایان زندگیش زایل نشد. او بصیرتی کامل و قلبی اهل راز و نیاز، به مقام شهود رسیده بود، لذا از آغاز تا سرانجام، جام شهادت و ولایت سر می کشید، او «غدیر خم» را شهود کرده بود، و از «خم غدیر» سر مست و سر حال بود.

اویس قرنی ولایت امیر المومنین علیه السلام را شهود کرده بود همان گونه که «ام سلمه» همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم چنین بود. زیرا هنگامی که علی علیه السلام می خواست به طرف بصره برای جنگ جمل برود، بر ام سلمه همسر رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم وارد شد، تا با او خداحافظی کند. ام سلمه گفت: «برو در پناه خدا و در کف حمایت او، به خدا سوگند تو بر حقی با تو است، و اگر نبود که من می خواهم از نافرمانی خدا و رسول پرهیز کنم و دستور او را باید در خانه های خود بنشینیم اطاعت کنم، حتما با تو می آمدم، لکن به خدا سوگند کسی را با تو می فرستم که از جان خودم عزیزتر، و او فرزند من است.» ⁽¹²⁶⁾

آری ام سلمه، اسماعیل خویش را همراه امیر المومنین علیه السلام می فرستد، ولی اویس جان خویش را در طبق اخلاص گذارده و در رکاب جان جانان می جنگد و جوانمردانه در همه دوران علی علیه السلام حضور می یابد و شک و شبهه ای را به ذهنش خطور نداده و آخرین جرعه شهود را از خم غدیر سر می کشد و تیر خصم به قلب عارفش می خورد. او حضور خویش در صفین و خون دل خود، شهادت می دهد؟ اشهد ان علینا ولی الله. ⁽¹²⁷⁾

و اویس قرنی این گونه حصار دنیا را شکست، و بر قله شهود نشست، و در همه فراز و نشیبها، صبور و شکیب بود و به مقام شهود پر کشید، و او هرگز نمرده است و ما به پیروی از قرآن او را بر سفره عند ربهم یرزقون می بینیم و او را مرده نمی دانیم، چرا که او عارفی شهید است و مصداق آیه و لا تحسبن الذین قتلوا فی سبیل الله امواتا ⁽¹²⁸⁾. و به قول مولوی:

نیم جان بستاند و صد جان دهد آنچه در و همت نیاید آن دهد ⁽¹²⁹⁾

5 - مقام شفاعت

پیامبر ﷺ بی نظیر، بشیر و نذیر، سید انبیا و محمد مصطفی ﷺ روزی به اصحاب این گونه بشارت داد: ایشروا برجل من امتی یقال اویس القرنی فانه یشفع لمثل ربیعه و مضر؛⁽¹³⁰⁾ بشارت می دهم به شخصی از امتم که به «اویس قرنی» گفته می شود و او همانند ربیعه و مضر شفاعت می کند. «

این حدیث نبوی و دسته گل محمدی از گلوآژه هایی تشکیل شده که تشریح آنها مقام عرفانی اویس قرنی را تبیین، و هر سالکی را به پیمودن راه وی تشویق می کند، چرا که اویس راهی نرفت جز راه قرآن و عترت علیه السلا. گلوآژه های حدیث نبوی در بشارت به شفاعت اویس عبارتند از:

گلوآژه اول (بشارت): مژده رحمانی هر دل مرده فریب خورده شیطان را روح می بخشد، همان گونه که باران، زمین خشک و مرده را زندگی می بخشد، خبر خوش، انسان بی خبر را از زیان و ضرر دور می کند و شرر آتش عشق و امید را در دل او می افکند، همان گونه که آتش به مشعل نور می دهد. خوش خبر جهان آفرینش حضرت محمد ﷺ می خواهد دل مرده را زنده کند، و مشعل افسرده را شراره بخشد، از این رو مژده ای می دهد حیات بخش. این بشارت، حتما و قطعا خبر مهمی را به دنبال می آورد، و او می خواهد نهال امید در دل شنونده بکارد، و حرارت مژده، حکایت از حلاوت آن دارد. پس باید گوش دل باز کرد و همنوا با حافظ این گونه راز و نیاز کرد:

ای صبا نکهتی از خاک ره یار بیار بیر اندوه دل و مژده دلدار بیار
نکته روح فزا از دهن دوست بگو نامه خوش خبر از عالم اسرار بیار
شکر آن راکه تو در عشرتی ای مرغ چمن به اسیران قفس مژده گلزار بیار⁽¹³¹⁾

گلوآزه دوم (اویس قرنی): مزده محمدی به وجود اویس قرنی حاکی از آن است که او با شیطان نبرد کرده و هم‌آورد شده، سختیها کشیده، عبادتها چشیده، تا در جمع امت رسول الله ﷺ آرام گرفته است.

گلوآزه سوم (شفاعت): حضرت ختمی مرتبت ﷺ بشارت به شفاعت اویس می دهد. اگر بخواهیم «اویس» را بشناسیم، باید «شفاعت» را بفهمیم، و برای فهم شفاعت، باید «قیامت» را رد نظر آوریم:

- آن گاه که خورشید بی فروغ شود، و ستارگان فرو ریزند، کوهها از جای خود کنده شوند، و شتران آبستن به حال خود رها گردند، و هنگامی که وحوش گرد آورده شوند، دریاها آتش گیرند، و روحها با تنها قرنی گردند، و آن گاه که از دختر زنده به گور شده پرسیده شود که به چه گناهی کشته شده است؟ و هنگامی که نامه اعمال خلق گشوده شود، و آسمان از جای خود کنده شود، و جهنم افروخته گردد، و بهشت را به اهلش نزدیک سازند، و هر کس بداند که چه حاضر آورده است. (132)

- قسم می خورم به روز قیامت، و قسم می خورم به نفس ملامتگر، آیا آدمی می پندارد که ما استخوانهایش را کرد نخواهیم آورد؟ آری، ما قادر هستیم که سر انگشتهایش را برابر کنیم، بلکه آدمی می خواهد که در آینده نیز به کارهای ناشایست پردازد، لذا می پرسد: روز قیامت چه وقت خواهد بود؟ روزی که چشمها خیره شود، و ماه تیره گردد، و آفتاب و ماه در یک جای آیند، انسان در آن روز می گوید: «راه گریز کجاست؟» هرگز، پناهگاهی نیست، قرار گاه همه در این روز نزد پروردگار توست، در این روز آدمی را از هر چه پیشاپیش خویش را نیک می شناسد، هر چند بر بیان عذرها آورد. (133)

- روزی که کوهها را به حرکت در آوریم و زمین را ببینی که هر چه در اندرون دارد بیرون افکنده است و همه را برای حساب گرد می آوریم و یک تن از ایشان را هم رها نمی کنیم. همه در یک صف به پروردگارت عرضه می شوند، اکنون نزد ما آمدید همچنان که نخستین بار شما را بیافریدیم، آیا می پنداشتید که هرگز برایتان وعده گاهی قرار نخواهیم داد؟ آن گاه که دفتر اعمال گشوده شود، مجرمان را ببینی که از آنچه در آن آمده است بیمناک و می گویند: وای بر ما! این چه دفتری است که هیچ گناه کوچک و بزرگی بدون محاسبه رها نکرده است، آن گاه اعمال خود را در مقابل خود ببابند و پروردگار تو، به کسی ستم نمی کند. (134)

- ای کسانی که ایمان آورده اید! پیش از آن که آن روز فرا رسد، که نه در آن خرید و فروش باشد و نه دوستی و شفاعتی، از آنچه به شما روزی داده ایم، انفاق کنید، و کافران خود ستمکارانند. الله خدایی است که هیچ خدایی جز او نیست، زنده و پاینده است، نه خواب سبک او را فرا می گیرد و نه خواب سنگین، از آن اوست هر چه در آسمانها و زمین است، کیست آن کس که جز به اذن او، در نزدش شفاعت کند؟ (135)

قرآن کریم درباره قیامت آیات بسیار تکان دهنده دارد، البته انسان نباید از رحمت خداوند ماء یوس شود؛ چرا که رحمت خداوند مهربان کاملاً محسوس است؛ برای نمونه امام صادق علیه السلام می فرماید: «خدای عزوجل یکی از پیغمبرانش را به سوی قوم خویش فرستاد و به او وحی فرمود که به آنان بگو: ... ان رحمتی سبقت غضبنی فلا تقطوا من رحمتی...؛ (136) همانا رحمت من بر خشم و غضبم پیشی دارد، پس از رحمتم ناامید مباشید.

شفاعت یکی از جلوه های رحمت الهی است، که البته هم شفاعت کنندگان دارای شرایطی هستند و هم شفاعت شوندگان، و صد البته در برابر خواست و اراده حضرت حق نیست، بلکه شفاعت به اذن و اجازه خداوند رحمان است:

یومئذ لاتنفع الشفاعة الا من اذن له الرحمن و رضی له قولاً؛⁽¹³⁷⁾

در آن روز «قیامت» شفاعت سود ندهد، مگر آن که خدای رحمان بدو اجازه دهد و سخنش را بپسندد. «

امام صادق علیه السلام مؤمنان را دو گروه دانسته و می فرماید: «مؤمن دو گونه است»: «

1 - مؤمنی که به عهد خدا عمل کرده و به شرطش وفا نموده، و این است که خدای عزوجل فرماید: «مردانی که به معاهده خود با خدا عمل کردند.»⁽¹³⁸⁾ این است مؤمنی که هراسهای دنیا و آخرت به او نرسد، و او کسانی که شفاعت کند و نیازی به شفاعت دیگران ندارد.

2 - مؤمنی که مانند ساقه نازک گیاه است که گاهی کج شود (به باطل و شهوات و متاع دنیا گراید) و گاهی راست ایستد، این مؤمن از کسانی است که هراسهای دنیا و آخرت ببیند و از اشخاصی است که برایش شفاعت شود، و او شفاعت نکند.»⁽¹³⁹⁾

اویس قرنی، ساقه گیاه نازکی نیست که در برابر بادهای شهوت سر خم کند و شکست بخورد، او از رجالی است که در عهد و پیمان، صداقت، اخلاص و صراحت دارند، این است که هراسها و هوسها او را به زمین می زنند، بلکه اویس که یک عمر با عزت زیسته و در پایان زندگی دنیوی به «مقام شهادت» رسیده اینک و در کلام رسول خدا صلی الله علیه و آله به افتخار «مقام شهادت» نایل شده است، و کسی به این جایگاه می رسد که به آن پایگاه رسیده باشد.

رسول اکرم ﷺ با بشارت به شفاعت او یس، آینده او را پیش گویی و ضمانت کرده است، و از مطالعه این آیه قرآنی، مقام عرفانی و شهود حق، و علم و معرفت نورانی او یس را می فهمیم:

و لا یملک یدعون من دونه الشفاعه الا من شهد بالحق و هم یعلمون؛⁽¹⁴⁰⁾
کسانی سوای او را به خدایی می خوانند، قادر به شفاعت کسی نیستند، مگر کسانی که از روی علم، به حق شهادت داده باشند. »

گلوآژه چهارم (کثرت شفاعت): او یس قرنی عده کثیری را شفاعت می کند، زیرا ربیعه و مضر، از قوی ترین قبایل عهد جاهلیت محسوب می شدند، جد اعلا ی قبیله ربیعه، «ربیعه الفرس» نام داشت که اسبان بسیاری را به ارث گذاشت.⁽¹⁴¹⁾ ربیعه و مضر ضرب المثل کثرت و فراوانی اند؛ زیرا گوسفندان بسیار داشتند.

بنابراین، او یس قرنی در قیامت گروه فراوانی را شفاعت می کند.⁽¹⁴²⁾ اساساً کسانی که در دنیا به هدایت انسانها پرداخته اند، در قیامت نیز به اجازه حضرت حق، به شفاعت خلق می پردازند.

در دیداری که عمر با او یس دارد، سلام پیامبر ﷺ را به او می رساند، و خبر مربوط به شفاعت او یس به اندازه دو قبیله ربیعه و مضر را نقل می کند.

سپس عمر نیز از او یس می خواهد که او را در زمره شفاعت خویش قرار دهد.⁽¹⁴³⁾

6 - رایحه های بهشتی

خوشبوترین گل آفرینش، حضرت مصطفی ﷺ فرمود:

تفوح روائح الجنة من قبل القرن، و اشوقاه اليك يا اويس القرن؛⁽¹⁴⁴⁾ بوی خوش و رایحه های بهشت از سوی قرن منتشر می شود، ای اویس قرنی! چقدر به دیدار تو مشتاقم. »

پیرامون این حدیث عطرآمیز و عبرت آموز، چند سوال مطرح است:

1 - انتشار رایحه های بهشتی در این دنیا به چه معناست؟

2 - چگونه رایحه های بهشتی حصارهای مکان را در هم می شکنند؟

3 - اشتیاق رسول خدا ﷺ به دیدار اویس، چه معنایی دارد؟

پاسخ پرسش اول: اساساً آدمی دنیایی و این جایی نیست، او آن جایی است و به آن جا نیز بازگشت می کند. انسان معطر به عطر و نفخت فیه من روحی⁽¹⁴⁵⁾ است و خوشبو به بوی خوش توحیدی. هر کس همانند اویس قدر این رایحه را بداند، بر مشام اهل دل می نشیند. حافظ حتی گامی فراتر می نهد و می گوید: نام من رفتنست روزی بر لب جانان به سهو اهل دل را «بوی جان» می آید از نام هنوز⁽¹⁴⁶⁾ پس آدمی فطرتاً خوشبوست، و اگر در زندگانی خوشبو باشد، در همین دنیا بوی بهشت را در همه جا می پاشد.

از طرف دیگر دنیا و آخرت از یکدیگر جدا نیستند، بلکه آخرت هر شخصی وابسته و پیوسته به دنیای اوست، و اگر کسی شایستگی بهشت را دارد، جای تعجب نیست که در این از بوی بهشت استشمام شود.

پس انسانهای وارسته و به حق پیوسته هم بوی خوش «انا لله» را دارند و هم رایحه «انا لله الیه راجعون»⁽¹⁴⁷⁾ را. مولوی حتی «بوی لطف» او را به انسان اختصاص نمی دهد و عارفانه می گوید:

بوی لطف او بیابانها گرفت ذره های ریگ هم جانها گرفت⁽¹⁴⁸⁾

و اگر بوی لطف او بیابانها را هم فرا گرفته است، چگونه ارواح پاکان و نیکان، عطر یکدیگر را استشمام نکنند؟! «هرم بن حیان با اویس قرنی ملاقات

می کند. اویس در اولین برخورد هرم بن حیان می گوید: سلام بر تو ای هرم بن حیان! ابن حیان می گوید: من تو را از نشانه ها شناختم، تو چگونه مرا شناختی؟! اویس می گوید: ارواح مؤمنان یکدیگر را می بویند و همدیگر را می شناسند، همان گونه که گروه اسبان این چنینند. «⁽¹⁴⁹⁾

اویس به این مقام رسیده بود که هم عطر ایمان دیگران را استشمام می کرد و هم اهل دل، بوی خوش او را احساس مس نمودند. پس در همین دنیای دون، بوی خوش عشق و ایمان افراد به مشام پاکان می رسد، و بوی بهشت وجود دارد.

پاسخ پرسش دوم: اما چگونه رایحه های بهشتی در عالم منتشر شده و به «مشام آدم» می رسد؟ جواب این سؤال را می توان در داستان حضرت یوسف عَلَيْهِ السَّلَام به عیان دید، آن گاه که کاروان برادران یوسف از مصر به سوی شام و کنعان حرکت می کند و با خود، پیراهن یوسف عَلَيْهِ السَّلَام را برای حضرت یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام می برد؛ این پدری که در فراق پسر حتی چشمانش را نیز هدیه کرده است، در کنعان می گوید:

«من بوی یوسف را استشمام می کنم.» و لما فصلت العیر قال ابوهم انی لاجد ریح یوسف لولا ان تفندون؛⁽¹⁵⁰⁾ هنگامی که کاروان (از سرزمین مصر) جدا شد، پدر شان (یعقوب) گفت: من بوی یوسف را احساس می کنم، اگر مرا به نادانی و کم عقلی نسبت ندهید! «.

پس اگر یعقوب عَلَيْهِ السَّلَام از کنعان بوی یوسف عَلَيْهِ السَّلَام را در مصر استشمام می کند - البته به اذن الله - دیگر جای شگفتی نیست که سید انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در مدینه بوی اویس را از یمن استشمام کند. رایحه عشق و ایمان، آن قدر قوی هست که حصار مکان شکسته و به مشام اهل دل می رسد و در این حس بویایی درون،

دوری و نزدیکی مکانی مطرح نیست، بلکه عطر ناب می خواهد و شامه قوی. مولوی می گوید: بوی پیراهن یوسف عَلَيْهِ السَّلَامُ را یعقوب عَلَيْهِ السَّلَامُ در کنعان حس کرد ولی حافظ و حامل پیراهن، هرگز!

بوی پیراهان یوسف رانیدید آنکه حافظ بود و یعقوبش شنید (151)

پاسخ پرسش سوم: و اما این که چرا رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ مشتاق دیدار اویس بود؟ این اشتیاق از روی نیاز، بلکه شامه ای چون شامه رحمه للعالمین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، بوی خوشی چون بوی اویس را می طلبد. بدون تردید گل آفرینش است، پس آن حضرت از اویس بوی خویش را استشمام می کند، چرا که در دل و جان و گفتار و رفتار اویس، بوی بهشت و عطر محمدی نهفته است.

جای شگفتی نیست که حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، استشمام بوی خوش اویس قرنی را اشتیاق دارد، چرا که اویس بوهای متعفن را از خویش دور ساخته و با جد تهجد، بوی بهشت را در خویش پاسدار گشته است. البته اویس نیز با تمام وجود، مشتاق سید ابرار و احمد مختار بود که به قول مولوی:

ناریان مرناریان را جاذبند نوریان مرنوریان را طالبند (152)
«مشام دل» در عرفان جایگاه مهمی دارد که اهل دل از آن با خبرند و بهره مند؛ حافظ می گوید:

عمریست تا زلف تو بویی شنیده ام زان بوی درمشام دل من هنوز بوست (153)
و هر قدر که مشام دل قویتر باشد، رایحه غنی تر می طلبد؛ حضرت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره پاره تن خویش، حضرت زهرا بتول می فرمود:

«هر وقت مشتاق بوی بهشت می شوم، آن بوی را از فاطمه استشمام می

کنم.» (154)

فصل سوم : حکمت یمانی

دل باید «سالم» و «سپید» باشد و گرنه شیطان آن را می رباید. و پس گرفتن دل از شیطان دشوارتر از پاسداری آن است. اگر گوهر درون از سیاهی و تباهی محافظت شود، حاکمیت نور استقرار می یابد و حکمت نوری از آن، به جهان برون می تابد. اگر آدمی دل را سالم و سپید نگهدارد و در آن از شجره طیبه عشق را بکارد، گفتارش حکمت آمیز و رفتارش حکمت آموز می شود و دارای یک نظام فکری قوی و غنی می گردد و از لرزش و لغزش به دور می ماند و حتی می تواند دیگران را در راهیابی و رسیدن به کامیابی کمک نماید. کسی که به حکمت نرسیده است، زندگی سراسر محنت آلود خواهد داشت، و در کویر کوردلی، غافل و بی حاصل، سرمایه عمر را به هدر می دهد.

در این جا دو سوال مطرح می شود که «سر چشمه حکمت کجاست؟» و «روش به دست آوردن آن کدام است؟» پاسخ هر پرسش را در سخن حکیمانه نبی اکرم ﷺ می یابیم:

ما اخلص عبدالله عزوجل اربعین صاحبا الاجرت بنایع الحکمه من قلبه علی

لسانه (155)؛

هیچ بنده ای خویشتن را برای خداوند، به مدت چهل روز خالص نمی کند، مگر آن چشمه های حکمت از قلبش به سوی زبانش جاری می شود. «
آری، سر چشمه حکمت، دل آدمی است و آن گاه چشمه های حکمت بر آن جاری می شود که انسان راه اخلاص را بیوید، آن هم نه یک روز و دو روز و چند روز، بلکه دست کم چهل روز متوالی؛ اگر چهل در راه بندگی، خود را از آلودگی نگهداشت، چشمه های زلال بر حکمت زبانش جاری شده و سخنانش حکمت آمیز می شود و بسیار بعید است که پس از این همه تمرین، گرفتار

شیطان پلید شود، لذا این پاکی و صفا استمرار می یابد. خداوند حکیم درباره ارزش و اهمیت حکمت می فرماید:

یوتی الحکمه من یشاء و من یوت الحکمه فقد اوتی خیرا کثیرا و ما یذکر الا اولوا الالباب؛ به هر که خواهد حکمت عطا کند و به هر که حکمت عطا شده است، نیکی فراوان داده شده است و جز خردمندان پند نپذیرند. «

پس حکمت خیر کثیر و منشاء آن قلب آدمی، و این به دست نمی آید مگر با استمرار در اخلاص. پیامبر رحمت صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در یکی از دیدارهای خویش یا گروهی از اهالی یمن فرمودند:

اتاکم اهل الیمن هم الین قلوبا، و ارق افئدة، الایمان یمان، و الحکمه یمانیه؛
(156) اهل یمن بر شما وارد شده اند، آنان قلبهایی بسیار نرم و دلهایی سرشار از مهربانی دارند، ایمان یمنی و «حکمت یمانی» است. «

حضرت خاتم الانبیاء صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این روایت، اهالی یمن را مورد تکریم و تعریف خویش قرار داده اند. ایمان را یمنی و حکمت را یمانی دانسته اند، نکته بسیار مهم این است که ابتدا مردم یمن را مهربان و رقیق القلب معرفی کرده اند. پس محور حکمت یمانی، داشتن قلب رووف است.

حال این سؤال مطرح می شود که آیا اهالی یمن به طور کامل و صد در صد دارای چنین ویژگی بوده اند؟ به طور قطع جواب منفی است. این چنین نیست که وقتی قومی و یا اهالی شهری و روستایی را به صفتی نسبت می دهند همه ایشان متصف به آن صفت باشند و همه هم در یک مرتبه باشند. چرا که وقتی می گوئیم اهالی مکه پیامبر اسلام صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را اذیت نمودند، به این معنی نیست که کسانی از پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ حمایت نکردند، بلکه برخی چون سمیه و یاسر تا پای جان، بر عهد و پیمان خویش با رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، صبر و مقاومت ورزیدند.

همچنین وقتی می‌گوییم مردم مدینه از پیامبر ﷺ استقبال و حمایت نمودند، باید توجه داشت که از اهالی مدینه منافقینی هم بودند که قلب پیامبر اسلام ﷺ و دلهای مسلمین را آزدند. پس اگر گروه و یا اهالی منطقه‌ای را با صفتی زشت و یا زیبا توصیف می‌کنیم، فضای حاکم و یا جو غالب بر آن اجتماع مورد نظر است.

بنابراین، روح ایمان و حکمت، بر اهالی یمن حاکمیت و غلبه دارد. البته مؤمنان و حکمای یمنی، دارای مراتب بوده و خواص این سرزمین، از ایمان و حکمت بیشتری برخوردار بوده‌اند. حال اگر سخنان پیامبر اکرم ﷺ را در مورد اویس قرنی در نظر بگیریم،⁽¹⁵⁷⁾ به خوبی می‌توانیم نتیجه بگیریم که یکی از مصادیق بارز روایت پیامبر ﷺ درباره اهالی یمن، «اویس قرن» است.

اویس قرنی یک عمر همت کرده و «حکمت یمانی» را تبیین نموده است. رفتار و گفتار او، حکمت یمانی را به ما آموزش می‌دهد. نسیم حکمت از جانب یمن در وزش است و اگر خود را در مسیر آن قرار دهیم، روش و منش ما دگرگون خواهد شد.

حال ببینیم اویس قرنی «حکیم یمانی» شده است؟ او چه راهی رفته که به روشن بینی رسیده است؟ و آیا ما نیز می‌توانیم راه او را پیموده و به درجه و مرتبه او برسیم؟

پاسخ این است که اویس شخصی تقوا پیشه است و اندیشه پاک و تابناک او، میوه درخت تقواست. کما این که قرآن می‌گوید: اگر تقوای الهی پیشه کنید، خداوند به شما فرقان می‌بخشد:

یا ایها الذین آمنوا ان تتقوا الله لکم فرقانا و یکفر عنکم سیئاتکم و یغفر لکم، و
الله ذوالفضل العظیم؛⁽¹⁵⁸⁾ ای کسانی که ایمان آورده اید، اگر تقوای الهی پیشه
کنید خداوند به شما

روشن بینی و قوه تشخیص حق از باطل می دهد، و گناهانتان را می پوشاند،
و شما را می آمرزد، که خداوند صاحب فضل و کرمی بزرگ است. « پس اگر
انسان در تمامی اقوال، احوال و اعمال خویش، خدا در نظر بگیرد، صاحب نظر
خواهد شد. حافظ چه زیبا می سراید که:

وجه خدا اگر شودت منظر نظر زین پس شکی نماندکه صاحب نظر شوی⁽¹⁵⁹⁾

البته اگر تقوا را تنها «پرهیزکاری» بدانیم، اشتباه کرده ایم؛ زیرا تقوا به معنای
حفاظت، صیانت و مصونیت و پرهیزکاری است و اگر به معنای ترس آمده به
این دلیل است که برای حفاظت در برابر گناه، باید خائف و فکور بود، نه بی
باک و جسور. لازمه متقی شدن هم انجام واجبات است و هم محرمات و هم
ترک محرمات. تقوا در یک کلام این است که متقی، در برابر دستورات خداوند،
با تمام وجود منقاد و مطیع گردد. متقی، در تمام حالات، از نفس خویش
پاسداری کرده و احترام خالق خود را نگه می دارد.⁽¹⁶⁰⁾ فرقان میوه شیرین و
دلنشین درخت تقواست. علامه طباطبائی (رحمه الله) در تبیین واژه فرقان چنین
می نویسد:

«فرقان تشخیص دادن بین دو چیز است، فرقان جدا نمودن حق از باطل
است که گاهی در مسایل اعتقادی است و بین ایمان و کفر و یا به بطور کلی بین
هدایت و ضلالت مرز بندی می کند، و گاهی فرقان در میدان عمل، بین طاعت و
معصیت و همه کارهایی که خداوند رضایت دارد و یا زشت می شمرد، تمایز
ایجاد می کند، و گاهی فرقان در رای و نظر است که فاصله درست و نادرست

را مشخص می نماید، و همه اینها میوه های درخت تقواست. و در آیه یاد شده، فرقان به طور مطلق به کار رفته و مقید و محدود نشده است، و تمامی خیر و شری را که در آیات پیشین متذکر شده بود، به حساب آورده است، و تشخیص همه اینها محتاج به «فرقان»⁽¹⁶¹⁾ می باشد. «

حال اگر یک بار دیگر «از شهادت تا ولادت» اویس قرنی را از نظر بگذاریم، به راحتی و به درستی می توانیم نتیجه بگیریم که اویس در گلستان ضمیر خویش، درخت تقوا کاشته و میوه فرقان از آن برداشته است. اویس تا آن جا که می توانسته به دستور خداوندی - که «اتقوا الله» است - عمل نموده و از جانب حضرت حق به پاداش «یعلکم الله»⁽¹⁶²⁾ نایل گشته است و گوارا باد او را که در کلاس وحی و الهام حضور یافت، و خداوند معلم او شد. خوشا به حال اویس که رب العالمین و معلم المعلمین او را تعلیم داد.

اویس راه تقوا را رفت و به فرقان و حکمت یمانی رسید. هر کس قدم بر جای پای او گذاشته و تقوا پیشه کند، به حکمت یمانی می رسد. اگر کسی می خواهد به حقیقت کرامت برسد و در نزد خداوند بزرگ، گرامی و ارزشمند باشد، باید به مدرسه فرقان در آید و تنها راه این مدرسه، طریق تقواست. البته هر شاگردی در مرتبه ای خواهد بود که نیروی تقوایش او را بالا می برد. جایگاه و پایگاه هر کس با میزان تقوای او سنجیده می شود که: ان اکرمکم عندالله اتقیکم»⁽¹⁶³⁾ و اویس این گونه حکیم یمانی شد. در حالی که نبی مکرم اسلام ﷺ بارها او را ستود، اما او راه غرور نیمود. تقوا و تواضع او در تاریخ ثبت است و کسی از او فسق و فجور و کفر و نفاق نکرد. اگر توفیق شهادت در رکاب علی ع را یافت شگفتی نیست.

آن چنان که شگفت انگیز نیست که حضرت مصطفی ﷺ فرمود: انی
لانشق روح الرحمن من قبل الیمن؛ من روح رحمانی را از جانب یمن می
بویم!»

سلمان از این شخص سوال می کند. پیامبر ﷺ می فرماید:

ان الیمن شخصا یقال له «اویس قرنی»؛ یحشر یوم القیامه امه وحده، یدخل
فی شفاعته مثل ربیعه و مضر الا من راه، فلیقراه عنی السلام؛⁽¹⁶⁴⁾ در یمن
شخصی است که به او اویس قرنی گفته می شود، روز قیامت به عنوان یک امت
حضور می یابد، به اندازه دو قبیله ربیعه و مضر شفاعت می کند، آگاه باشید که
هر کس از شما او را ببیند، از جانب من به او سلام برساند. «

از عبارات یحشر یوم القیامه امه وحده می توان استفاده کرد که اویس قرنی
از حد یک فرد بالا رفته و وارد مرز امت شده است. و اگر شخصی فردیت
خویش را پشت سر بگذارد و امت شود، می تواند به عنوان الگو و اسوه مطرح
باشد. و «حکمت یمانی» که عنوانی است برای گفتار و کردار اویس، یکی از
گنجینه های اسلامی است. و اینک، شایسته است که به جای «حکمت یونانی»
به «حکمت یمانی» روی آوریم. به زندگانی سراسر بندگی و به دور از آلودگی
او بیندیشیم، و به کلمات خالصانه او دقیق و عمیق نگاه کنیم.

شایستگی اویس مورد اتفاق بسیاری از مورخان شیعه و سنی است. اویس
در نقل خبر، مورد اطمینان و ثقه است⁽¹⁶⁵⁾ او از اولیاء الله و از صادقین می باشد
⁽¹⁶⁶⁾ اکثر نویسندگانی که پیرامون زندگانی اویس مطلب نوشته اند، او را از «زهاده
اتقیاء» و «زهاده ثمانیه»⁽¹⁶⁷⁾ دانسته اند، که در مباحث دیگر، بدان اشاراتی شده
است.

اویس «خیر التابعین» و از اصحاب امیرالمومنین علی علیه السلام است، و همه این نکات به ما بشارت می دهد که «حکمت یمانی» بر گرفته از تعالیم تعالی بخش اسلام و قلب نورانی و صفا بخش اویس قرنی است، چرا که اویس شیفته پیامبر صلی الله علیه و آله و سلم است و شیعه حیدر علیه السلام. حکمت یمانی آموزش می دهد که در برابر شیاطین درون و برون باید تیز هوش و زره پوش بود.

«حکمت یمانی» به راستی و بدون کاستی، راه و روش «چگونه نگرستن»، «چگونه زیستن» و «چگونه مردن» را روشن کرده و نشان می دهد. البته حکمت یمانی بر دو پایه استوار شده و از دو سر چشمه، مایه می گیرد: یکی زندگانی با برکت اویس است که در فصل «از ولادت تا شهادت» به آن توجه و اشارت شد.

دیگری سخنان کوتاه و گویا، شیرین و شیوای اویس است، که در این فصل به آن گلوازه ها می پردازیم و با «شیخ روزبهان بقلی شیرازی» همصدا و همنوا می شویم که:

«یا کعبه، یا حکمت یمانی، یا اویس قرنی، یا آن نور که در میان چشم جبرئیل است.» ⁽¹⁶⁸⁾

و از آن جا که روح آدمی همانند جسم او، دچار خستگی و کوفتگی می گردد، برای رهایی از کسالت و رسیدن سراسر لطافت، باید به حکمت پرداخت، که امیر علم و حکمت، علی علیه السلام وصیت می کند:

روحوا انفسکم ببدیع الحکمه، فانها تکل کما تکل الابدان ⁽¹⁶⁹⁾؛ جانهای خویش را به حکمتهای بدیع، روح ببخشید؛ زیرا آنها نیز همانند بدنهای خسته می شوند. «

و اینک، به سخنان حکمت آمیز و عبرت آموز اویس قرنی می پردازیم، امید است که به سان او خود را بسازیم.

چلچراغ حکمت یمانی

چراغ اول: پند پذیری

اویس قرنی می گوید: قد خالط الشک هذه القلوب فما تنفع معها موعظه⁽¹⁷⁰⁾
این دلها با شک آمیخته اند، بنابراین در آنها پند و اندرز، سودمند نیست. «
اگر انسان را مساوی دل بدانیم راه به خطا نرفته ایم، و اگر حقیقت آدمی را
قلب معرفی کنیم، سخن به گزاف نگفته ایم، و اگر انسان در ارتباط با حضرت
حق معنا می کند، بدون شک از طریق دل، این ارتباط ممکن می شود.
از طرفی قلب بشر همانند صفحه ای سفید و لوحی پاک است که می توان با
آن دو گونه بر خورد کرد: گروهی این لوح سفید را با گناه سیاه می کنند و مبتلا
به بدترین بیماری، یعنی «سیه دلی» می شوند و قساوت، همه هستی و قلبشان
را متعفن می کند و دل را به ویرانه و خرابه ای مبدال می سازد؛ چنین کسانی
بزرگترین سرمایه خویش را در پیش پای شیطان قربانی می نمایند.
گروه دیگری هستند که به این لوح سفید، نگاه عمیق می افکنند و نگهبانی
دقیق پاسداری از دل و وظیفه اصلی خویش می شمارند. اینان پاکدلانی هستند
که دلهایشان را مبهط وحی قرار می دهند، پذیرای سخن حقند و از علم و یقین
خویش بهره می جویند، اینان، هیچ گاه از آبادانی دل و عمارت قلب، غفلت نمی
ورزند، دلهایشان سرچشمه حکمت می شود، و از کوثر علم و معرفت سیراب
می گردند.

پاکدلان، «یقین» را سان شجره طیبه ای در گلستان دل می کارند، و معدن
علم و کمال را می کاوند، این است که موعظه بر دلهایشان اثر می گذارند، و

عشق حق، قلبشان را می‌گذازد، و با پند و اندرز به دفع آفات سیر و سلوکشان می‌پردازند. سیه دلان، بر عکس پاکدلانند، «شک» دل‌های آنها را به کویر شوره زاری بدل ساخته که حتی باران موعظه، تعفن درونی آنها را افزون می‌کند و بوی مسمئزکننده آن، همگان را آزار می‌دهد.

اویس معتقد است که انسان باید پندپذیر باشد. باید موعظه و حکمت در او تأثیر داشته باشد و این میسر نیست، مگر با قلبی که از شک پاکسازی و به یقین بازسازی شده باشد و آدمی به یقین نمی‌رسد، مگر با «عبادت»، چرا که در سخن وحی آمده است:

و اعبد ربک حتی یایک الیقین⁽¹⁷¹⁾ و همواره پروردگارت را بپرست، تا هنگام یقین فرا رسد. «

این که اویس قرنی از «شک» ابراز انزجار می‌کند، بی‌جهت نیست؛ زیرا مولایش امیر المومنین علی علیه السلام، آن‌گاه که فردی از خوارج را می‌بیند که به نماز و تهجد ایستاده و قرآن می‌خواند، می‌فرماید: نوم علی یقین خیر من صلاة فی شک⁽¹⁷²⁾ خوابیدن در حال یقین، بهتر از نماز خواندن با شک و تردید است

چراغ دوم: دلپروری

اویس می‌گوید: «علیک بقلبک»⁽¹⁷³⁾؛ پاسدار قلب خویش باش. « انسان از ابعاد گوناگون آفریده شده است و مفاسد مختلف او را تهدید می‌کند. آدمی از دو بعد جسم و جان تشکیل یافته و بدن او دارای دستگانه‌های متفاوت و هماهنگی است. انسان، اعضا و جوارح بسیاری دارد. اگر دست و پای او قطع شود، از انسان بودن نمی‌افتد. به ویژه آن‌گاه که عضوی را در راه خدا، ایثار می‌کند و راه جانبازی می‌پیماید، کاهش در جسم، عامل افزایش در جان

او می شود. اما اگر قلب و یا مغز او از کار بیفتند، ادامه حیات جسمانی، برایش غیر ممکن می شود.

در روح آدمی نیز دستگاہها و ابعاد گوناگونی مشاهده می شود: قوه عاقله، قوه استدلال و استنباط، نیروی کسب علم و دانش و بایگانی و حافظه معلومات و اطلاعات، عواطف، حب و بغض و... اینها، ابعاد گوناگونی روح انسان را تشکیل می دهند. این جلوه های روح و ابعاد جان نیز باید سالم و هماهنگ باشند.

مهم این است که دریابیم که کدامیک از ابعاد روح، اصلی و اساسی است؟ این جا اویس به کمک ما آمده و توصیه می کند: «عیلک بقلبک؛ مراقب قلب خویش باش.»

فرماندهی روح انسان به دل و قلب اوست. کسی که دل ندارد، هیچ ندارد! و آن کس که دلی آباد دارد، چه ندارد؟!

قلب و دل، بزرگترین سرمایه انسان است. اگر کسی را با چیزی مبادله کند، حتما زیان می بیند. شخصی که ینمک عمر به مراقبت از بعد جسمانی و حیوانیت خویش پرداخته، «دامپروری» کرده است، نه دلپروری. و اگر به پرورش هماهنگ جسم و جان پردازد، «دلپروری» کرده است نه دامپروری. دل به کعبه شباهت دارد. همان طور که خانه خدا باید از بت پاک باشد، خانه دل نیز باید از اغیار بیزار، و از محبت یار سرشار شود.

نکته مهم در «دلپروری» این است که هیچ گاه نباید دست از مراقبت دل کشید بلکه باید حلاوت هر مرحله را به امید مرحله بعدی چشید. باید تلاش کرد و هرگز توقف ننمود؛ زیرا اگر کسی «ابودر زمان» هم که باشد، باز باید جهد و کوشش کند که «سلمان زمان» شود، و امام سجاد علیه السلام می فرماید:

و الله لو علم ابوذر ما في قلب سلمان لقتله و لقد آخار رسول الله ﷺ بينهما؛⁽¹⁷⁴⁾ به خداوند سوکند اگر ابوذر آنچه را که در دل سلمان بود، می دانست، او را می کشت، در صورتی که رسول خدا ﷺ میان آن دو پیمان برادری برقرار کرد. «

پس ابوذر باید تلاش کند که به مرتبه سلمان برسد و سلمان نیز باید مراتب علم خویش را بالا ببرد. امام سجاد علیه السلام در مقایسه ابوذر و سلمان به «قلب سلمان» اشاره می فرمایند؛ زیرا قلب، مبهط علم و منبع نور معرفت است. اگر بخواهیم به علم و کمال برسیم، و طریق کمال را از او پس پرسیم، او پاسخ می دهد که: «علیک بقلبک». و اگر از امام سجاد علیه السلام سوال کنیم که «چگونه سلمان به علمی رسیده است که اگر ابوذر بداند او را می کشد؟! و «قلب سلمان در مسیر کدام نسیم حیات بخش قرار گرفته است؟! « حضرت زین العابدین و سید الساجدین علیه السلام می فرمایند:

و انما صار سلمان من العلماء لانه امرونا اهل البيت⁽¹⁷⁵⁾؛ و سلمان در زمره علما قرار گرفت، چرا که فردی است از اهل بیت ما. «

از سوی دیگر سفارش او پس که می گوید: «علیک بقلبک»، تذکری عرفانی است؛ زیرا در عرفان، معرفت قلبی کارساز است، نه معرفت قلبی و اگر عرفان را به مراقبت دل در لحظه لحظه زندگی معنا کنیم، اشتباه نکرده ایم. از این رو هر کس می خواهد به پرورش دل خویش پردازد، باید از «دل خوش کنک»ها بپرهیزد، و به سوی دل آرام حقیقی بشتابد و برای سیر و سلوک در این مسیر باید علم و دانش آن را بیاموزد و این علم به دست نیاید و به دل ننشیند، مگر آن که از سر چشمه حکمت خیز و دل انگیز معارف اهل بیت عصمت و طهارت علیه السلام باشد.

همان گونه که سلمان قلب خویش را پرورش داد و دلش را به نور علم و معرفت روشن ساخت و فردی از اهل بیت علیهم السلام شد.

عرفان او ایسی و به طور کلی عرفان را می توان در این کلام او ایس خلاصه نمونه:

«علیک بقلبک.»

چراغ سوم: انس با خدا

و قال له رجل ارید ان اصحاب لاستانس بک، فقال: سبحان الله! ما کنت اری احدا یعرف الله یستوحش مع الله ⁽¹⁷⁶⁾ شخصی به او ایس گفت: می خواهم هم سخت باشم و با تو انس بگیریم. او ایس گفت: سبحان الله! در شگفتم از کسی که خداوند را می شناسد، و از بودن با خدا وحشت دارد! «

انسان نیازمندیهای بسیاری دارد که در طول تاریخ تلاش کرده است آنها را برآورده نماید. یکی از نیازهای ضروری او احتیاج به همدم و همدل است. آدمی نیازمند انیس و مونس می باشد. از دلتنگی و تنهایی می گریزد و دیدار یار و انس با دلدار را می پذیرد که این ماتمکده را به جای انس تبدیل کند و ضعفهای خویش را با مونس عزیزتر از جان تکمیل نماید. این است که به زندگی مشترک پناه می برد و همسر اختیار می کند. و یا در انتظار فرزند، لحظه شماری می نماید، تا همدمی بیابد و یا به همسایه و دوست و همکار و همکیش خویش پناه می برد، تا لختی سختی و دلتنگی و تنهایی را فراموش کند و با مونس سخن بگوید و یا سرا پا گوش شود. ولی افسوس و صد افسوس که از یار، یکی پایدار نیست. یکی را دست اجل می رباید، یکی را سیل جدایی و فراق با خود می برد و به این وسیله چراغ انس را خاموش می کند. گاهی یکی را سفر از انسان می گیرد و دیگری را شیطان می فریبد. به هر حال همه این یاران،

«موسمی موسمی» هستند؛ یعنی در زمانی مونس انسانند و زمانی دیگر فراق است و فراق.

اما نیاز انسان به انیس و مونس، موقتی، موسمی و مقطعی نیست. آدمی در زوایای فطرت خویش نیازی همیشگی به همدل و همدم دارد. اساسا انسان از «انس» است و آن گاه که انیس ندارد، انسان نیست؛ چون انس که نباشد، ترس و وحشت جایگزین می شود و انسان وحشت زده با انسانیت فرسنگها فاصله دارد.

پس انسان نیازمند یک مونس همیشگی است که هرگز دست مرگ به او نرسد و رد هر زمان و مکان، یار و دلدار و دوستدار آدمی باشد. و این کسی نیست جزء «او»: «وحدة لا اله الا هو». «او» انسان را از بیابان وحشت افزا به گلستان «و ادخلی جنتی» فرا می خواند. «او» انسان را دوست می دارد و می خواهد که انسان نیز او را دوست بدارد. «او» حتی انسان گنهکار را به سرای خویش می خواند، تا توبه کند و به سزای عمل خویش نرسد. «او» مهربان است، اما نمی چقدر مهربان و رووف است. همین قدر می دانیم که از همه مهربانتر است. او ارحم الراحمین است. دیگر، انسان چه می خواهد؟

«او» می گوید: لو لم یکن فی الارض الا مومن واحد لاستغنیت به عن جمیع خلقی و لجعلت له من ایمانه انسان لایحتاج الی احد⁽¹⁷⁷⁾؛ اگر در روی زمین جز یک مؤمن نباشد، به او از همه مخلوقم بی نیازی جویم، و از ایمانش مونس و همدمی برای او سازم که به هیچ کس نیازمند نباشد. «

پس «او» زیباترین، بهترین و بزرگترین مونس انسان است و اگر سوال شود که چگونه می توان به انس او. دست یافت، او ایس قرنی پاسخ می دهد: با «معرفة الله» می توان با خدا بود، با او سخن گفت و با او بودن مایه نجات از

وحشت و دل‌تنگی است. بنابراین اویس تعجب می‌کند از شخصی که می‌خواهد اویس قرنی را مونس خویش قرار دهد، لذا می‌گوید:

«سبحان الله! در شگفتم از کسی که خداوند را می‌شناسد و از بودن با او وحشت دارد!»

چراغ چهارم: خداشناسی

اویس می‌گوید: من عرف الله لایخفی علیه شیء⁽¹⁷⁸⁾؛ کسی که خداوند را شناخت، چیزی برایش پوشیده و پنهان نخواهد ماند. «

آن‌گاه که آدمی با نگاهی سطحی زمین و آسمان را تماشا می‌کند و یا به تعبیر دیگر نگاهش سطحی است، به نتیجه‌ای کم‌ارزش دست می‌یابد. در این تماشا، هر چیز شکل و وضعی دارد و جای تعجب و شگفتی نیست که اگر انسان در رهگذر این نظر ظاهری، به جایی نمی‌رسد، و از طبیعت بیرون نمی‌رود، چرا که برای پرواز به عالم بالا و جهان ماورای طبیعت باید عمیق بود و دقیق دید.

حال اگر انسان، ژرف‌اندیش باشد و به ژرفای حقیقت سفر کند، به معرفت دست می‌یابد، دیگر زمین و آسمان و آنچه را در آنهاست، نمی‌بیند، بلکه فقط «خدا» را می‌بیند و دیگر هیچ. و کسی که خدا را می‌شناسد، خود و جهان را نیز شناخته است، چرا که منشاء وجود و منبع حیات، همان فیاض علی‌الاطلاق است.

اویس می‌گوید: شناخت خدا، شناخت همه هستی است. البته این بدان معنا نیست که دیگر زمین زمین و یا آسمان آسمان نیست، بلکه مفهوم آن این است که حقیقت وجودی زمین و آسمان، چیزی جز نور حضرت حق نیست که الله نور السموات و الارض.⁽¹⁷⁹⁾

این است که منصور بن حازم می گوید: قلت لا بی عبدالله علیه السلام: ان الله اجل و اکرم من ان يعرف بخلقه، بل الخلق يعرفون بالله؛ قال: صدقت؛ ⁽¹⁸⁰⁾ به امام صادق علیه السلام گفتم: همانا خدا برتر و بزرگوارتر از این است که به خلقتش شناخته شود، بلکه مخلوق به خدا شناخته شوند. حضرت فرمود: راست گفتم؛ یعنی معرفت حق، پایه و اساس همه معارف است، اگر خدا را شناختی، همه چیز را شناخته ای، و اگر خدا را نشناختی، همه شناختها، نیرنگ و فریب است.

اویس می گوید: «کسی که خدا را شناخت، هیچ چیز برایش پنهان و ناشناخته نمی ماند.» او می خواهد بگوید که شناخت خدا رکن اصلی همه شناختهاست.

همه معرفتها به معرفة الله چشم دوخته اند. همان گونه که محراب همه مساجد به کعبه و مسجد الحرام چشم دوخته اند. اساسا مگر مساجد به کعبه و مسجد الحرام چشم دوخته اند. اساسا مگر غیر از او وجودی هم هست؟!

هر چه هست اوست و هر چیز از اوست و جلوه اوست، او مغز است و موجودات پوست، و این پوست از مغز، هیچ است. کدام ممکن الوجود را می شناسی که به اندازه یک سر سوزن، وجودش از خودش سرچشمه گرفته باشد؟! پس همه جهان منهای عنایت خدای مهربان، فضایی است به ابعاد هیچ در هیچ در هیچ! و کدام عارفی است که هیچ را به حساب آورد و «هیچ شناسی» را علم و معرفت بداند؟! این جا که اویس عارف، نگاهی ژرف و کلامی شگرف نسبت به «معرفة الله» دارد، از نظر او مشاهده حق، به انسان، مشاهده خلق را هدیه می کند. صد البته که نگاهی سطحی و ظاهری، هرگز شایسته نام معرفت نیست.

این جاست که کلام بزرگان درباره وحدت حق، جلوه بیشتری می یابد؛ زیرا وجود حقیقی از آن حضرت حق است و سایر موجودات دارای وجودی مجازیند و اگر بهره ای از وجود دارند از آن حق تعالی است. پس شناخت همه موجودات است، چرا که جلوه و پرتوی جدای از خورشید خداوندی نیستند، و موجودات، امواجی هستند که جدای از دریای پروردگار عالم واقعیتی ندارد، این است که اویس می گوید: اگر دریا بشناسی، حتما امواج را نیز شناخته ای.

چراغ پنجم: معرفت حقوق خدا

اویس می گوید: ان معرفة المومن بحقوق الله لم تبق له قضة و لاذهبا⁽¹⁸¹⁾؛ به درستی که علم مومن به حقوق خداوند، طلا و نقره ای برایش باقی نمی گذارد.» زراندوزی یکی از بیماریهای روحی است که به طور شبانه روزی، انسانیت انسان را تهدید به نابودی می کند و در برخی از افراد، این بیماری به شرک و کفر، منجر می شود. هنگامی که افراد در باتلاق زرپرستی فرو می روند، آنها غلام زر خرید سیم و زرند. در یک تجارت زیانبار، کرامت خویش از با طلا و نقره و اموال و املاک، معاوضه کرده اند. زرق و برق دنیا آن چنان چشمانشان را خیره و تیره و تار کرده است، که نه خدا می بینند و نه بندگان خدا را.

کلام اویس سرود رهایی از زراندوزی و زرپرستی است و دعوت برای ورود در مسیر انفاق و ایثار و پرستش حضرت پروردگار. او می گوید: مؤمن به حقوق خداوندی، علم و معرفت دارد و می داند که هر دارد، از خداست و باید در راه خدا صرف شود. مؤمن می داند که خداوند، غنی و بی نیاز است و عبادت و انفاق و ایثار و صدقات برای خداوند سبحان سود و زیانی ندارد بلکه این انسان است که نیازمند پرستش خدا و دستگیری از خلق خداست.

مؤمن می داند که خداوند بر او حقوقی دارد و در برابر این حقوق، او مکلف و موظف است. مؤمن می داند که اگر بخواهد حقوق الهی را ادا نماید، باید مردم را دوست بدارد و درد و رنج خویش بداند، و به پای ایشان زریفشاند.

مؤمن می داند که باید دل مالال عشق به حق باشد و زپرستی با حق پرستی قابل جمع نیست. مؤمن می داند که از زر و بال و منال، با انفاق خالصانه، رهایی می یابد. مؤمن می داند که اگر می خواهد در راه خدا جانباز و پاکباز باشد، باید دست و دل باز باشد. مؤمن می داند که قرض دادن، نوعی دل کندن از ثروت اندوزی است، و البته برای زراندوزان نوعی جان کندن تلقی می گردد. مؤمنی می داند که اگر قرض الحسنه می دهد، این البته یدالله است که آن را می گیرد و در اصل، حضرت احدیت مخاطب اوست، او به این آیه قرآنی، لبیک می گوید:

من ذا الذی یقرض الله قرضا حسنا فیضاعفه له و له اجر کریم؛⁽¹⁸²⁾ کیست که

خدا را قرض الحسنه دهد، تا برای او دو چندانش کند، و مزدی نیکو یابد؟ « حال، این سؤال مطرح می شود که: «ثروت‌هایی که اندوخته ایم، به ما تعلق دارند و یا اموالی که در راه خدا انفاق و ایثار کرده ایم؟» پاسخ خیلی روشن است. زیرا اموالی که ما انبار دار آنیم، در معرض نابودی و زمینه ساز گناهند و حتی اگر گرسنه و یا برهنه ای در عالم هست، ما مسؤول و مقصر هستیم. پس آنچه که در راه خدا می دهیم، داریم و آنچه را که در انبار داریم، از دست خواهیم داد.

و او پس قرنی مؤمن را آن گونه می بیند که رعایت حقوق الهی و توجه بدان، برایش سیم و زری باقی نمی گذارد، و به جای اندوختن سیم و زر، برای آخرت خویش ذخیره سازی می کند.

چراغ ششم: بت شناسی

به او یس گفتند: شخصی است کفن پوش و سی سال است که در گوری نشسته و شبانه روز می گوید. او یس گفت: مرا نزد او ببرید. آن گاه که او یس او را زار و نزار و گریان و پریشان دید، گفت: «سی سال است که تو، به گور و کفن از خدا باز ماندی و این هر دو، بت راه تواند». آن مرد به نور کلام او یس، بت خویش شناخت و به سرای باقی شتافت. (183)

شیخ فرید الدین عطار نیشابوری، این قصه حکمت آمیز و عبرت آموز را به زبان شیرین و دلنشین شعر، چنین سروده است:

پیرسید از او یس آن پاک جانی	که می گویند سی سال آن فلانی
فرو بر دست گوری خویشتن را	فرو آویخته آن جا کفن را
نشسته بر سر آن گور پیوست	ز گریه می ندارد یک زمان دست
به روز آرام و شب خوابش نمادست	به چشم اشک ریز آبش نمادست
به خوف و ترس او در دروزگاری	نیفتادست هرگز ترس کاری
تو او را دیده ای ای پاک رهبر؟	و را گفتا مرا آن جایگاه بر
چو رفت آن جایگه او را چنان دید	ربیم تیغ مرگش نیم جان دید
بزاری و نزاری چون خلالی	رخ چون بدر کرده چون هلالی
زهر چشمش چو سیلی خون روانه	دلی چون پر تف زبانی چون زبانه
کفن در پیش و گوری کنده در بر	به سان مرده ای بنشسته بر سر
او یسش گفت: ای نامحرم راز	بدین گور و کفن ماندی زحق باز
خیال خویشتن را می پرستی	همه گور و کفن را می پرستی
ترا گور و کفن مشغول کرده	بسی سالت زحق معزول کرده
ترا سی سال بت گور و کفن بود	که راه خدایت راهزن بود

چو آن آفت بدید آن مرد در خویش برآمد جان از آن دلداده درویش
 چو از سر حقیقت کور افتاد بزد یک نعره و در کور افتاد
 چنین کس را زهد بی حسابست چو از گور و کفن چندین حجابست⁽¹⁸⁴⁾
 عنایت به این حکایت، انسان را به حقیقت هدایت می کند که «بت شناسی
 مقدمه بت شکنی است.» و اگر انسان غفلت ورزد، به ناگاه شیطان معلم اخلاق
 او می شود و دانشکده جان و دل را به بتکده گناه و رذایل، بدل می سازد و
 توان بت تراشی او را بالا می برد.
 و آنان که هشیارند و به هشدار آگاهند، همواره خویشتن خویش را به پناگاه
 حضرت حق می برند و با تمام وجود زمزمه می کنند: اعوذ بالله من الشیطان
 الرجیم.

چراغ هفتم: دین پروری

«اویس قرنی چون چیزی به دست گرفتی گفتی: یا رب اینها به بهانه دین من
 مگردان.»⁽¹⁸⁵⁾
 اویس نگران است که دین او، در معرض تعرض و تهاجم قرار گرفته، و آتش
 و سوسه ها و تردیدها بر مزرعه ایمانش آتش بزند.
 اویس از همه چیز احساس نگرانی می کند؛ چون هر چیز این استعداد را
 دارد که عسل ایمان را با زهر مسموم سازد. البته بستگی به نگاه و دیدگاه انسان
 دارد، اگر او از بالای قله معرفت به پدیده ها نظر بیفکند، آنها را بزرگتر از آنچه
 هستند نمی بیند. ولی اگر از پایین و از دره رذالت و باتلاق جهالت به امور نگاه
 کند، بی تردید، دین و ایمان در نظرش حقیر می نماید و شیاطین و جاذبه های
 شیطانی، پر جاذبه و عظیم می گردد و از این رو، حتی پدیده های نیک نیز به
 سلامت دینی انسان، لطمه و صدمه می زند، حتی علوم و معارف و کمالات،

آدمی را مغرور می گرداند، و اموال و املاک، همسر و اولاد، پست و مقام و هر چه که «داشتنی» به حساب آید، آدمی را می فریبد.

نگرانی اوپس بیسار بجاست؛ زیرا انسان بادی یکی از این دو روش را انتخاب کند: روش اول: «من فدای دین» است و روش دوم: «دین فدای من!» ممکن است این سؤال مطرح شود که چگونه دین فدای انسان می شود؟! پاسخ در این است که اگر کسی خود را ارزشمندتر از دین دانست، دین را در پای هوا و هوس خویش قربانی می کند. هنگامی که بیماری نیاز به معالجه و عمل جراحی دارد، مال و ثروت را فدای صحت و سلامت خود می کند؛ به این دلیل که ثروت از ارزش کمتری برخوردار است، عقل حکم می کند که همواره «دانی» فدای «عالی» شود؛ یعنی گیاه فدای دین ایمان شود. راه ایمان و کفر از همین جا جدا می گردد. حتی حضرت رضا علیه السلام یکی از ویژگیهای امام را «حافظا لدین الله»⁽¹⁸⁶⁾ بر می شمارند چرا که امام باید دین پرور باشد و از دژ مستحکم دین پاسداری نماید.

مؤمن نیز به پیروی از امام، باید به دین یاری رساند؛ همان گونه که امیرالمومنین علی علیه السلام یکی از ویژگیهای مؤمن را «ناصر للدين»⁽¹⁸⁷⁾ بیان می فرماید. پس مؤمن نمی تواند ببیند که صحت و سلامت ظاهریش محفوظ است، اما سلامت دینی ندارد و حریم دین در معرض تعرض قرار گرفته است. فرد با ایمان خود را به آب و آتش می زند، تا ناصر و نگهبان دین باشد و در هنگام ضرورت، جان خویش را فدای دین نماید. لحظه لحظه زندگی انسان مؤمن تفسیر و تصویر این حقیقت است که «من فدای دین». و این حقیقت پرتوی است از کلام مولای متقیان و امیر المومنان علی علیه السلام که می فرماید:

اعلموا ان القرآن هدى الليل و النهار و نور الليل المظلم على ما كان من جهد وفاقه، فاذا حضرت بليه فاجعلوا اموالكم دون انفسكم، و اذا نزلت نازله فاجعلوا انفسكم دون دينكم؛ اعلموا ان الهالك من هلك دينه، و الحريب من حرب دينه؛ ⁽¹⁸⁸⁾ بدانید که قرآن هدایت شب و روز، نور شب تاریک است، برای هر سختی و نیازی؛ پس چون بلایی فرا رسد، اموال خود را سپر جانتان سازید، و چون حادثه ای پیش آید، جان خویش را فدای دینتان کنید، و بدانید که کسی که دینش تباه شود، هلاک شده است؛ و غارت زده کسی است که دینش را برابند.»

و از آن جا که اویس پیرو امام علی علیه السلام است هنگامی که چیزی به دست می گرفت، می گفت: یا رب اینها را بهانه دین من مگردان.

چراغ هشتم: همنشینی با قرآن

اویس می گوید: لم يجالس هذا القرآن احد الا قام عنه بزيادة او نقصان، هو شفاء و رحمة للمؤمنين و لا يزيد الظالمين الا خسارا ⁽¹⁸⁹⁾ هیچ کس همنشین قرآن نمی شود، مگر هنگامی که بر می خیزد، به او چیزی افزوده شده و یا چیزی از او کاسته است؛ قرآن برای مؤمنان، شفا و رحمت است، و ستمکاران را زیان و خسران می افزاید.»

قرآن کتابی بی تاءثیر و حتی کم تاءثیر نیست. قرآن برای مؤمنان عامل رشد و قوت و کمال است و برای ستمکاران، زمینه ساز ضعف و تباهی و شکست می شود.

قرآن کشتی نجات است برای گرفتاران در گردابهای روحی، یعنی بیمار دلان و معصیت کاران.

قرآن فانوس هدایت است برای تاریک دلان فرو رفته در مرداب خود پرستی و نفسانیت.

قرآن، آیین سیر و سلوک است برای بیدار دلان فراری از منجلاب کفر و عصیبت.

قرآن گروهی را مءنوس تر و عده ای را سالوستر می نماید.

قرآن مؤثر و حیات بخش است، هم برای مفسر پاکباخته و هم برای مقصر جهنم ساخته.

قرآن همانند باران است مکه در گلزار، عطر و در لجنزار تعفن بر می انگیزد. قرآن مثل آتش و گرماست، برخی را از سرمازدگی می رهاند و گروهی را دچار گرمازدگی می کند.

قرآن همانند نمک است، دهان عده ای را ضد عفونی می کند و برای دهانهای زخمی، نمک روی زخم است.

قرآن همانند آب گوارایی است که کام تشنگان را سیراب می کند، ولی اگر کسی از آن نا به جا استفاده کند همانند این است که آب حیات بخش را وارد ریه خود کند، به ناچار دچار خفگی می شود.

قرآن مثل برق است که زندگی فردی و جمعی را نور و گرما می بخشد، اما همین برق مفید و مؤثر، گروهی را گرفتار برق گرفتگی می کند.

قرآن شبیه دریاست، غواصان را لولو و مرجان هدیه می کند و خناسان را زیان و خسران می افزاید، عده ای در دریا، سرمایه حیات را از دست می دهند.

اویس قرنی در این زمینه می گوید: «مؤمن فقیه و مؤمن غیر فقیه و مناطق را در دنیا می توان را باران مثال زد، آن گاه که باران از آسمان به زمین فرود می آید، به درخت سر سبز و کم میوه، برخورد می کند و شاخ و برگ و میوه آن را

پرورش و افزایش می دهد و اگر به پای درخت سر سبز و بی میوه برسد، آن را پر شاخ و برگ و میوه می کند، و این درخت را شبیه درخت قلبی می نماید. اما اگر درخت پوسیده و خشکیده ای در مسیر جریان باران قرار گیرد، آن را می شکنند و با خود می برد. «⁽¹⁹⁰⁾ سپس اویس این آیه را می خواند:

و نزل من القرآن ما شفاء و رحمة للمومنین و لا یزید الظالمین الا خسارا⁽¹⁹¹⁾
و با این قرآن چیزی را که برای مومنان شفا و رحمت است، نازل می کنیم، ولی کافران را جز زیان نیفزاید. «

پس انسان در هر مرتبه علم و معرفت یا ایمان و کفر باشد، به تناسب وضعیت خویش، از قرآن بهره می برد و یا زیان می بیند. آدمی باید مسیر رشد و تعالی را پیش گیرد، تا قرآن برایش شفا بخش و رحمت آور باشد. اویس قرنی در این زمینه الگو و اسوه خوبی است؛ زیرا آن گاه که رسول خدا محمد مصطفی ﷺ نشانه های اویس را بر می شمرد، چنین می فرماید:

... یتلو القرآن بیکی علی نفسه...⁽¹⁹²⁾؛ اویس قرآن می خواند و بر خویش

می گیرد. «

آری اویس آیات نورانی قرآن را بر خود تطبیق می دهد و به تطهیر خویش می پردازد، و اشک، نشانه این سیر و سلوک است. اشک همان گونه که گونه را غبار زدایی می کند و چشم را شفاف می سازد، روح و جان انسان را نیز لطیف و نورانی می نماید.

البته اشک اویس، برای ظاهر سازی نیست، بلکه این اشک، میوه باورهای قلبی اوست. اشکی است پاک، بر چهره عارفی چالاک، همانند دانه های شبلم بر صورت گل.

هرم بن حیان که از عارفان و زاهدان زمان اویس است، سالها در جستجوی او بود، هنگامی که به وصال اویس می‌رسد، در فرازی از گفتگو خویش با او چنین می‌گوید:

«گفتم: خداوند تو را رحمت کند، آیاتی از قرآن برایم بخوان. اویس گفت: پروردگارم پاک و منزّه و منزّه و بلند مرتبه است و سخن او صادقترین سخنهاست و کلام او برترین کلام، و گفتار او راست‌ترین گفتار. سپس اویس گفت: اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم. بسم الله الرحمن الرحيم: حم. والكتاب المبين * انا انزلناه في ليله مبارکه انا کنا منذرين». (193) تلاوت آیات را با این آیه به پایان رساند.

الا من رحم الله انه هو العزيز الرحيم (194) این آیه را که تلاوت کرد، ناگهان فریاد کشید، سپس بیهوش بر زمین افتاد، گمان بردم که مرده است. زمانی طولانی در آن حالت بود. (195)

قرآن کتابی است جاودان، قانون رشد و تکامل است و نسخه شفابخش دردها و بیماریهای روحی، داروهایش تاریخ مصرف ندارد و انسان در هر زمان و مکان می‌تواند با آن انس بگیرد. و همگان نمی‌توانند در زندگانی، راه اویس قرنی را ببینند و همنشین این کلام دلنشین باشند و عرفان شیرین آن را بچشند. (196)

چراغ نهم: معجون خوشبختی

«اویس قرنی گفت: چه نیکوست ایمان، که او را بیاراید علم! . چه نیکوست علم، که او را بیاراید عمل! و چه نیکوست عمل، که او را بیاراید حلم! و فراز نیارند چیزی به چیزی مانند حلم به علم. « (197)

هر انسانی شور و شوق زندگی دارد و از سنگلاخ گمراهی و چنگال تباهی، به پناهگاهی روی می آورد. لازم است که عوامل بسیاری کنار یکدیگر قرار گیرند. باید مجموعه ای از زیباییها به طرزی مناسب و متناسب ترکیب شوند، تا خوشبختی و سعادت انسان تاءمین گردد. به ویژه اگر هدف آدمی رسیدن به سعادت دنیا و آخرت باشد که هر قدر هدف متعالی شد، وسیله نیز باید تعالی بیشتری داشته باشد و مسائل خوشبختی دنیوی و نیکبختی اخروی حل نمی شود، مگر این که وسائل مورد نیاز آن فراهم گردد.

پس برای رسیدن به خوشبختی باید به «معجون خوشبختی» دست یافت. این جا اویس قرنی، سخنی حکمت آمیز دارد و ترکیبات سازنده آن را بدین گونه طبقه بندی می کند:

1 - ایمان و علم؛ 2 - علم و عمل؛ 3 - عمل و حلم؛ 4 - حلم و علم.

1 - «چه نیکوست ایمان، که او را بیاراید علم!»

ایمان و علم دارای مراتبی هستند. کسب مدارج اولیه هر یک چندان دشوار نیست، اما اگر کسی طالب مراحل پیشرفته ایمان و یا علم باشد، ناگزیر از ترکیب ایمان و علم و تلفیق باور و دانش خواهد بود. ایمان و علم، مجموعه ای را تشکیل می دهند که یار و یاور یکدیگر شده و انسان را در طی طریق کمک می کنند. پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، آدمی را در رسیدن به بهترین مراحل این گونه راهنمایی می فرماید:

نعم وزير الايمان العلم ⁽¹⁹⁸⁾ چه وزير خوبی است علم برای ایمان!

ایمان در کشور جان سلطان است و باید حکم براند. اما هر سلطانی نیازمند وزیری است لایق که دقایق را دریابد و تابع حقایق باشد. حقیقتا علم، وزیر و

معاون زیبایی است برای ایمان، و ایمان با داشتن این وزیر، وارسته و وزین می گردد.

حال اگر مفهوم مخالفت را در نظر بگیریم، یعنی ایمان بدون علم و یا علم بدون ایمان. ایمان بدون علم، یک دلبستگی کور است و علم بدون ایمان، یک آگاهی بدون نور، و مجموعه ایمان و علم، نور علی نور خواهد بود و چه دل انگیز است این نیایش امام صادق علیه السلام که اللهم انی اسالک ایمان العلماء و فقههم. ⁽¹⁹⁹⁾ پروردگارا! از تو، ایمان و فهم دانشمندان را درخواست می کنم. «

2 - «چه نیکوست علم که او را بیاراید عمل!»

چه زیباست دانشمندی که به دانش خویش عمل می کند. شیرینی علم را در عمل می چشد و دیگران را نیز به این راه می کشاند. ایمان و علم به او کشش هدیه می کنند، اما با کوشش به کشش کمال می بخشد. عالم عامل همانند درختی است تناور و بارور، و به سان چشمه ای که آب گوارا در آن جاری است، و همانند گلی با عطر و بویی دلپذیر.

چه زشت است چهره دانشمندی که مرد عمل نیست و علم و عمل را با هم عجین نکرده و کردارش گفتارش را تکذیب می نماید و نه تصدیق و تایید؛ او درختی است که آب و خاک و نور را ضایع کرده بی آن که اثر و ثمری در بر داشته باشد؛ کوزه ای است قیمتی که از آب گوارای آن خبری نیست، نه مردم از او راضی اند و نه خداوند و حتی خود او؛ او گلی است که از دور جلوه ای زیبا دارد، ولی از نزدیک بی رنگ و بو و بی خاصیت است. او سرابی است که تشنگان را به خویش می خواند و همگان را بی بهره از خود می راند. و چه زیباست کلام امیر بیان و مولای متقیان، علی علیه السلام که می فرماید:

العلم مقرون بالعمل، فمن علم عمل؛ و العلم يهتف بالعمل، فان اجابه و الا ارتحال عنه. (200) معلم نزدیک و پیوسته به عمل است، هر کس که دانست، عمل کرد علم، عمل را به سوی خویش می خواند، اگر او بپذیرد (که درنگ می کند و می ماند) در غیر این صورت به جایی دیگر کوچ می کند. «

3 - «و چه نیکوست عمل که او را بیاراید حلم!»

کسی که اهل عمل است، ولی بردبار و شکیبیا نیست، مردم از او گریزانند، حتی خود نیز از خویش متنفر است. مردی که بسیار کار می کند، اما کارش با تندی، عجله و ناشکیبایی همراه است و همواره مورد سرزنش قلبی و یا زیان دیگر قرار می گیرد. بر عکس، کسانی که خلق و خوی آشفشانی ندارد، بلکه از صبر و متانت، درجه و نشانی دارند، هم کارشان مطلوب است و هم خودشان محبوب. البته هر کس به مقام بالاتری از علم و عمل برسد، بردباری بیشتری از او انتظار می رود. این شکیبایی انسانها را به راه سعادت، و گناهکاران را به راه ندامت، هدایت می کند.

امام صادق علیه السلام غلامی را در پی کاری فرستاد، او دیر کرد، امام به دنبالش رفت و مشاهده نمود که او خوابیده است، بالای سرش نشست و او را باد می زند تا بیدار شد. امام صادق علیه السلام را او فرمود: «ای مرد! به خدا قسم تو این حق را نداری که شب و روز بخوانی، شبت از آن تو و روزت از آن ماست.» (201)

4 - «و فراز نیازمند چیزی به چیزی مانند حلم به علم»

آموختن علم و دانش، انسان را کفایت نمی کند، بلکه آمیختن علم و حلم به یکدیگر است که به آدمی فضیلت می بخشد. اویس می گوید ترکیبی بهتر از ترکیب علم و حلم نیست؛ استاد و مولای او، امام علی علیه السلام نیز یکی از ویژگیهای مؤمنان را چنین بیان می فرمایند:

یمزج الحلم بالعلم⁽²⁰²⁾ مؤمن، بردباری را با دانش می آمیزد. آری، انسان به سعادت نمی رسد مگر با «معجون خوشبختی و سعادت» که از به هم آمیختن ایمان و عمل و حلم و علم فراهم می آید و اویس قرنی خوشبخت زیست؛ زیرا او مردی بود با ایمان و اهل عمل و شکیبا و دانشمند.

چراغ دهم: ره توشه

به اویس گفتند: «کاری تو چگونه است؟» گفت: «آه از بی زادی و درازی راه!»⁽²⁰³⁾

عطر عرفان، جان و روح اویس را خوشبو کرده است، که در پاسخ به سوال «کار تو چگونه است؟» از دنیا و آرزوهای دنیوی و از خانه و انبار و از شغل و اموال پاسخ نمی دهد. دلشوره و دلواپسی اویس در چیزهای دیگری است، از این رو می گوید: «آه بی زادی و درازی راه!».

مسافرت‌های انواع گوناگونی دارند، برخی کوتاه و بعضی طولانی است، برخی بی خطر و بعضی پرخطر و از میان دریا‌های طوفانی است. ویژگی‌های هر مسافرتی نیازها را نیز تعیین و تبیین می نماید. هر سفری مقدار معینی توشه سفر می طلبد.

وسیله نقلیه و وسائل مورد نیاز و امکانات مجاز، برای هر مسافرتی فرق می کند.

اگر راه امنیت ندارد و احتمال می رود راهزنانی در راه کمین کرده باشند، باید سلاح مناسب و روش دفاع متناسبی تدارک دیده شود و جوانب امر به دقت بررسی گردد.

یکی از مسافرت‌هایی که باید همگان آماده آن باشند، سفر آخرت است. برای هیچ کس راه فرار وجود ندارد. این سفر دارای داهی است طولانی و برای

گمراهان طوفانی و ظلمانی. هر انسانی همواره دو راه در پیش رو دارد: یکی راه است و حق، و دیگری راه کج و باطل. راه راست روشن است و نورانی، ولی راه باطل اساساً راه نیست؛ زیرا به بیراهه زیادی منشعب شده و انسان در برابر این همه راه انحرافی، گمراه و سرگردان می شود. راه حق واحد است و خداوند متعال و مهربان، به طور لحظه لحظه، هدایتش را به راه یافتگان هدیه می کند.

اما در بیابان بی حد و مرز گمراهی، در هر گوشه، شیطانی در کمین است و گم گشته بی توشه، خسته و ناتوان. انسانی که رهرو راه راست و درست است، دایماً به سوی خدا تقرب می یابد و هر چه بیشتر تلاش می کند تا از خرمن عمر خویش، خوشه خداپرستی بچیند و توشه سفر تدارک ببیند.

مولای اویس، حضرت علی علیه السلام، آن جا که تکلیف خویش را با دنیا مشخص کرده و دنیا را سه طلاقه می کند که بازگشتی در آن نیست، می فرماید:

آه من قله الزاد و طول الطريق؛ ⁽²⁰⁴⁾ آه از کمی توشه و درازی راه!

و لابد اویس نیز درس خویش را در مکتب علوی آموخته که همین گونه سخن گفته است.

چراغ یازدهم: مرگ آگاهی

اویس به هرم بن حیان می گوید:

یا هرم! توسد الموت اذا نمت و اجعله امامک اذا قمت؛ ⁽²⁰⁵⁾ ای هرم! آن گاه که می خوابی، مرگ را بالش خویش گردان و هنگامی که بر می خیزی، مرگ را پیش روی خود قرار ده.

یکی از پدیده های آفرینش که بر همه چیز سایه گسترانیده، مرگ است. شناخت و آگاهی از مرگ می تواند زندگی را به سمت و سوی هدایت کند که نیازهای فطری را تاءمین نمایند. توجه به مرگ، آدمی را به تفکر درباره زاد و

توشه او می دارد. مرگ آگاهی، انسان را آماده پاسخ به این پرسشها می کند: از کجا آمده ام؟ در کجا هستم! و به کجا خواهم رفت؟

هیچ کس نمی تواند خود را از این سوالات به دور نگهدارد، خویش را در چهار دیواری «به من چه؟!» محصور نماید. و از آن جا مرگ، پیر و جوان، زن و مرد، عالم و جاهل، فقیر و غنی، رهبر و رهرو و سیاه و سفید نمی شناسد، او پس قرنی پند و اندرز می دهد که همواره با یاد مرگ زندگی کن؛ یعنی با یاد مرگ بخواب و بیدار شو، به مرگ بیندیش و به یاد مرگ آرام و قرار گیر!

البته افرادی هستند که از مرگ می ترسند، حتی شنیدن واژه مرگ آنان را به وحشت می اندازد. چنین افرادی، آگاهی دستی از مرگ ندارد؛ چرا که مرگ همانند «آینه» است، هرکس که در آینه نگاه می کند، زیباییها. یا زشتیهای خویش را نظاره می کند. این است که آینه برای زشت رویان ترسناک است و برای زیبا رویان طربناک. مرگ هم این گونه است.

کس که خود را در حمام توبه شسته و از جویبار نور، وضو ساخته و خود را به نماز آراسته و عطر مناجاتش همه جا آکنده است، از دیدار «چهره ملیح» خویش، در آینه مرگ لذت می برد، شادمان می شود و شاکر نعمتهای حضرت حق است، ذکر خدا می گوید و راه وصال می پوید و تلاش می کند که همواره در این آینه بنگرد؛ چرا که سپید رویان اگر نقطه و یا لکه ای سیاه و کثیف در چهره خویش ببینند، فوراً به پاکسازی و خود سازی می پردازند و تمیز و نظیف می نمایند.

اما کسی که در باتلاق گناه فرو رفته، و در لجنزار معصیت غلتیده، و سیاهی چهره اش را فرا گرفته، و در آتش شهوت سوخته، از دیدن «چهره کریه» خویش در آینه مرگ وحشت می کند، هراسان می شود و از زیبایی بر باد رفته

خویش غمناک شده و نه از مرگ بلکه از خویش ترسناک است. خداوند وضعیت «سیاه رویان» را هنگام مرگ این گونه اعلام می فرماید:

فکیف اذا توفتهم الملائکه یضربون وجوههم و ادبارهم * ذلک بانهم اتبعوا ما اسخط الله و کرهوا رضوانه فاحبط اعمالهم⁽²⁰⁶⁾ چگونه اند آن گاه که فرشتگان آنها را میرانند و بر صورت و پشتهایشان می زنند؟ این به کیفر آن است که از آنچه خدا را به خشم می آورد، پیروی می کرده اند و از آنچه خشنودش می ساخته، کراهت داشته اند، خدا نیز اعمالشان را نابود کرد.

آری، کسانی که رد دنیا اهل کفر بوده اند، با شکنجه و درد از این جهان منتقل می شوند و این چه صحنه چه وحشتناک و غم انگیز است!

اما خداوند وضعیت «سپید رویان» را هنگام مرگ بدین صورت بشارت می دهد:

جنات عدن یدخلونها تجری من تحتها الانهار لهم فیها ما یشاؤون کذلک یجزی الله المتقین * الذین تتوفهم الملائکه طیبین یقولون سلام علیکم ادخلوا الجنة بما کنتم تعلمون؛⁽²⁰⁷⁾ به بهشتهای جاویدان داخل می شوند، که در آن جویها روان است. هر چه بخواهند برایشان مهیا. خدا آنان را این چنین پاداش می دهد، آنان که فرشتگان، جانشان را - در حالی که پاکند - می ستانند می گویند: سلام بر شما، به پاداش کارهایی که می کرده اید به بهشت درآیید.

آری «سپید رویان» تقوا پیشه در سراسر زندگی به یاد مرگ هستند، و همیشه خویش را در آینه نگاه می کنند تا سپید و سالم بمانند، و به پاداش این مراقبت، هنگام مرگ، فرشتگان آنان را با سلام و صلوات به بهشت فرا می خوانند. پس این کلام اویس، حیاتبخش و نجاتبخش است که می گوید:

«آن گاه می خوابی، مرگ را بالش خویش گردان، و هنگامی که بر می خیزی، مرگ را پیش روی خود قرار ده.

چراغ دوازدهم: مرگ باوری

اویس می گوید: ان الموت و ذکره لم یدع لمومن فرحا. ⁽²⁰⁸⁾ به درستی که مرگ و یاد آن مؤمن، سرور و شادمانی باقی نمی گذارد.

شادیهای بی ریشه، تیشه به ریشه نهال زندگی می زنند. شادمانیهای دون و دنیوی، آدمی را دچار غفلت کرده و او را از سیر و سلوک باز می دارد. اساسا دنیا هنگامی فرح بخش است که سکوی پرش به سوی آخرت و نردبان آسمان باشد.

شادیهای دنیایی، زوال پذیر و زودگذرند. در عالم دنیا، نوش و نیش، محنت و عسرت و مرارت و حلاوت همراه یکدیگرند. شادمانی هر انسانی در معرض دو مرگ قرار دارد یکی مرگ آن شادمانی و جانشینی غم و اندوه و نگرانی؛ و دیگری مرگ همان کسی که پای کوبی می کند و شادمانی را جاودانی می پندارد.

برای انسان در هر آن امکان مرگ وجود دارد و این حقیقت را همگان می دانند، اما پارسایان به آن ایمان دارند. مؤمنان همواره به یاد مرگ بوده و آماده رفتن هستند و از این درخت بارور و میوه های باور همیشه بهرمند می گردند.

«ابو عبیده حذاء» به امام باقر علیه السلام می گوید: «برایم سخنی بگو که از آن سود ببرم» و باقر العلوم علیه السلام می فرماید:

یا ابا عبیده! اکثر الموت؛ فانه لم یكثر انسان ذکر الموت الا زهد فی الدنيا؛ ⁽²⁰⁹⁾ ای ابا عبیده! بسیار یاد مرگ کن؛ زیرا هیچ کس از مرگ بسیار یاد نکند، جز آن که به دنیا بی رغبت شود.

زهد در دنیا میوه یاد مرگ است، مسافرانی که در قهوه خانه های بین راه اقامت می کنند و به عیش و نوش می پردازند، هرگز به سر منزل مقصود نخواهد رسید. این جا یاد مرگ می بخشد و ذاکر را زاهد می کند. و به مسافر یادآوری می نماید که ماندن، خوابیدن، غفلت و شهوت، تو را از رهنوردی باز می دارد. اویس قرنی در زندگانی خویش، گفتار و رفتار خود را با یکدیگر هماهنگ نموده بود. او از شادیهای بی ریشه دوری می کرد. او ذاکر مرگ بود و با تمام وجود مرگ را باور می کرد و می گفت: «به درستی که مرگ و یاد آن برای مؤمن، سرور و شادمانی باقی نمی گذارد.»

آری مؤمن مرگ باور، همواره با یاد مرگ، شادیهای حقیر را تحقیر می کند، و هنگام مرگ، به زندگی بی سر و سامان می دهد، و در سایه رضوان الهی شادمان می گردد، که دلبستگی به شادیهای زودگذر، دشمن رهگذاران راه دنیا است.

چراغ سیزدهم: مرگ پدیده همگانی

اویس می گوید: یا هرم بن حیان! مات ابوک حیان، و یوشک ان تموت انت فاما الی الجنة و اما الی النار، و مات ابوک آدم، و مات امک حوا، یابن حیان! و مات نوح نبی الله، و مات ابراهیم خلیل الله و مات موسی نجی الله، و مات داود خلیفة الرحمن، و مات محمد، صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ جمیع الانبیاء؛ ⁽²¹⁰⁾ ای هرم بن حیان! پدرت حیان مرد، و نزدیک است که تو نیز بمیری، یا به سوی بهشت خواهی رفت و یا به طرف جهنم، پدرت آدم نیز مرد، مادرت خواهم مرد، ای پسر حیان! نوح پیامبر خدا نیز مرد، ابراهیم خلیل الله هم مرد، موسی نجی الله نیز مرد، داود خلیفة الرحمن نیز مرد، و محمد - که درود خدا بر او و تمامی پیامبران باد - نیز مرد.

مرگ پدیده ای همگانی است و هیچ کس در این خاکدان، عمر جاودان ندارد. همه ذایقه ها طعم مرگ را می چشند که کل نفس ذائقة الموت⁽²¹¹⁾، حتی انبیا و اولیا را نیز فرا می گیرد، بلکه مرگ وسیله انتقال است. تقوا پیشگان به واسطه مرگ از زمین به بهشت برین پرواز می کنند و کفر پیشگان به وسیله آن از بهشت زمین به جهنم آتشین سقوط می نمایند.

امکان فرار از چنگال مرگ وجود ندارد و اگر کسی اقدام به فرار کند، مرگ او را از پشت سر نمی گیرد، بلکه به هر طرف که روی آورد، با مرگ رو در رو خواهد بود:

قل ان الموت الذی تفرون منه فانه ملائیکم؛⁽²¹²⁾ ای پیامبر! بگو مرگی که از آن می گریزید شما را ملاقات می کند.

و از همه چیز اعجاب انگیزتر این آدمی مرگ را فراموش می کند و باده خیالی خلود سر می کشد و از سراب توهم، سرمست می گردد، در زندان دنیا محصور و از سرچشمه زلال ایمان به دور، و از تلاوت قرآن مهجور می ماند. خویش را از حلاوت عبادت، صفای عمل صالح و لذت خدمت به خلق محروم کرده و مغضوب خدا و خلق می شود.

و آن گاه که مرگ می رسد، پرده ها می افتد و خورشید حقیقت می درخشد، ناگاه، آگاه می شود و روی به سوی ذات اقدس الهی می کند و ندا می دهد که پروردگار! مرا بار دیگر به دنیا باز گردان تا کار نیک انجام دهم! اما حالا دیگر بسیار دیر شده است و پاسخ می شنود که «هرگز»:

حتى اذا جاء احدهم الموت قال رب ارجعون * لعلی اعمل صالحا ترکت کلا انها کلمه هو قاتلها و من و رائهم برزخ الی یوم یبعثون؛⁽²¹³⁾ چون یکی از آنها را مرگ فرا ترسد، گوید: ای پروردگار من، مرا باز گردان، شاید کارهای شایسته

ای را که ترک کرده بودم به جای آورم. هرگز این سخنی است که او می گوید و پشت سرشان تا روز قیامت مانعی است که بازگشت نتواند.

سخن اویس به هرم بن حیان، حکایت از این حقیقت می کند که مرگ همگانی و بر همه انسانها سایه گستر است. مگر نه این است که خداوند به حبیب خویش، محمد مصطفی ﷺ لَوْ مَلَأَ الْوُجُوهَ خُطَابًا مِثْلَ مَا كُنْتُ أَنْتَ مِثْلَ مَا كُنْتُ مِثْلَهُمْ؛⁽²¹⁴⁾ تو می میری و آنها نیز می میرند.

چراغ چهاردهم: قیامت ترسی

قال اويس لهرم بن حيان: احذر ليله صبيحتها القيامة؛⁽²¹⁵⁾ اويس به هرم بن حيان گفت: از شبی بترس که بامداد آن قیامت است.

ترس دو نوع ریشه دارد: یک ریشه آن از جهل و نادانی تغذیه می کند و آن، «ترس جاهلانه» است. و دیگر بر مبنای علم و دانایی بنا می شود و ریشه در عرفان و معرفت دارد و آن، «ترس عالمانه» است.

اويس قرنی از این می ترسد که آدمی گرفتار «ترس جاهلانه» شود، و از اموری هراسان باشد که حتی ارزش فکر کردن را ندارد. دنیا محل گذر است. اگر کسی این گذرگاه را با اقامتگاه اشتباهی بگیرد، گرفتار ترسهای کاذب می شود. اما شخصی که تکلیف خویش را با دنیا مشخص کرده است، خود را برای عبور از گمرک مرزی دنیا و آخرت آماده می کند، به خوبی می داند که کدام کالا مجوز ورود به برزخ و قیامت دارد، و چه کالایی را باید این جا بگذارد، اما حساب و کتابش را با خود ببرد.

آری، بامداد قیامت به دنبالش شبی طولانی فرا می رسد. آن روز برای انسانهای پیروز، نوید بخش است و برای منافقان و کافران، حسرت آفرین.

تمام تلاش اوئیس در این است که انسان از چنین روزی هراسان باشد تا سر انجام از طلوع آفتاب قیامت، رضایت خاطر بیاید، و از رویت نتیجه اعمال خویش، خوشحال و سرحال شود، و از این که در دنیا به عاقبت اعمال اندیشیده نه به اموال، مسرور و شادمان گردد. و آدمی باید بترسد از این آفتاب قیامت برایش ناخوشایند جلوه کند و باید عرق در تاءسف شود که چرا در دنیا آن همه جست و خیز کرده، اما به یاد رستاخیز نبوده است. چرا رشته تعلقات دنیوی را نبوده است که گرفتار تشنگی و گرسنگی، شرمندگی و درماندگی شده است؟! و چرا کالایی را که حضرت پروردگار، خریدار و خواستار آن است؛ تهیه نکرده است؟! اوئیس می خواهد بگوید که قیامت حق است، حساب و کتاب حق است و از آن باید همچنان ترسید و پیوسته حضرت حق را پرستید، چرا که خداوند در قرآن کریم، انسان را این گونه از قیامت می ترساند:

یا ایها الناس اتقوا ان الساعة شیء عظیم. یوم ترونها تذهل کل مرضه عما ارضعت و تضع کل ذات حمل حملها و تری الناس سکاری و ما هم بسکاری و لکن عذاب الله شدید؛⁽²¹⁶⁾ ای مردم! از پروردگارتان بترسد، که زلزله قیامت حادثه بزرگی است. چون هنگامه آن روز بزرگ را مشاهده کنید، هر زن شیر دهنده ای شیر خواره اش را از یاد ببرد و هر آبستنی بار خود بر زمین گذارد و مردم را چون مستان بینی، حال آن که مست نیستند، بلکه عذاب خدا شدید است.

چراغ پانزدهم: تواضع

اوئیس می گوید: طلب الرفعه فوجدتها فی التواضع؛⁽²¹⁷⁾ رفعت و بزرگواری را طلب کردم، پس آن را در تواضع یافتم.

انسان فطرتاً کمال طلب است و داشتن جایگاه بلند و پایگاه رفیع یکی از کمالات مطلوب اوست. انسان در مجموعه هستی بالا نشین بوده و آرزوی بلند پایگی در جامعه و فرزاندگی همه جانبه دارد. حقیقت انسان، آسمانی و نورانی است، و حقایق آسمانی همواره انسان را به سوی خویش می خواند، روح آدمی دارای این روحیه است که از پستی و پرتگاه تنفر دارد و به همین جهت، به نردبان آسمان، عشق و علاقه نشان می دهد. او می خواند بر پشت بام هستی بایستد و افق دیدی وسیع و مکان بس رفیع داشته باشد. اگر حس برتری جویی و تفوق طلبی نبود، انسان همیشه در زمین همنشین حیوانات می ماند و به سوی آسمان بال و پری نمی زد و پرواز نمی کرد.

اویس قرنی نیز هم آواز با همه انسانها، شیفتگی به رفعت در وجودش غوغا می کند و او به وجد می آورد. این انسان بی تاب را چه چیز کامیاب می کند؟ آن گاه که اویس به جستجوی رفعت رفعت می پردازد، آن را در «تواضع» می یابد. اویس حقیقتاً نزد پیامبر عظیم الشان صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: شان و مقامی رفیع دارد، او در بین امت اسلامی، از جایگاهی بالا و پایگاهی والا برخوردار است، اما این مقام بلند او را گرفتار و گفتار غرورآمیز نمی کند، چرا که انگیزه او الهی است، رفعت برای اویس، گردن فرازی و گردن کشی نیست، بلکه او محصول شیرین رفعت را از سرزمین حاصل خیز تواضع برداشت می کند.

بنابراین، روح رفعت در تواضع شکوفا می گردد، و هر کس رفعت طلب است باید تواضع کند، چرا که رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ می فرمایند:

من تواضع لله رفعه الله، من تكبر خفضه الله؛⁽²¹⁸⁾ هر کس برای خدا تواضع کند، خداوند او را رفعت می بخشد، و کسی که خود را بزرگ پندارد، خداوند او را پست و خوار گرداند.

و کسی که برای مردم تواضع می کند از مقام بالایی برخوردار بوده و مردم مرام او را می ستایند. و هر کس متواضعت است، جایگاهش در قلوب انسانها متعالیتر. و بالاتر مقام برای انسان تشنه مقام، حکومت بر دلهاست، و فرمانروایی بر قلبها به دست نمی آید، مگر از طریق تواضع. رفتار و گفتار او پس قرنیه این حقیقت نورانی را اثبات می کند که:

طلب الرفعة، فوجدتها فی التواضع. (219)

چراغ شانزدهم: پندآموزی

اویس می گوید: و طلبت الرئاسة فوجدتها فی الخلاق (220)؛ ریاست را طلب کردم، پس آن را در نصیحت مردم یافتیم
خطر سقوط، همواره آدمی را تهدید می کند، انسان در معرض لغزش در پرتگاههای گوناگون است. یکی از پرتگاههای خطرناک و لغزشگاههای ترسناک «ریاست طلبی» است. کسی که می خواهد برای مردم سروری کند، سرنگون می شود و با سر به قعر دره گمراهی سقوط می کند. ریاست طلبی هلاکت فرد را به دنبال دارد، کما این که امام صادق علیه السلام می فرمایند:

من طلب الرئاسة هلک؛ (221) هر کس ریاست طلبد، به هلاکت می رسد.

اگر چه اویس به گفته خویش به جستجوی ریاست می پردازد، ولی آن را در پندآموزی مردم می یابد. طلب ریاست برای او نه تنها عامل هلاکت نیست، بلکه وسیله نجات خود او و دیگران می باشد. اویس آن گاه که خود را رئیس اجتماع و در راس جامعه احساس کند به «نصیحت» مردم می پردازد و با دست ارشاد، انسانها را نوازش می دهد. پس ریاست ارشادی وی از نوع حکومت حق بر قلبها و راهنمایی دلها به سوی حق کام او را حلاوت بخشیده است.

یکی از زیباترین کارها این است که شخص هدایتگر، دست افتاده ای را در باتلاق نفس بگیرد، او را به چشمه سار توبه ببرد، در آب رحمت شستشویش دهد، با غسل هدایت تطهیرش نماید، لباس تقوی بر اندامش بپوشاند و با عطر دل انگیز اخلاص معطرش سازد. از این رو، اویس، حلاوت ریاست را در هدایت انسانها می داند، او طعم ارشاد مردم را چشیده است، او با زبان رفتار و گفتار، مردم را به سوی خدا دعوت می کند، البته کمتر سخن می گوید و بیشتر عمل می کند که زبان گویاتر و شیواتر است. بهترین دستورالعمل برای تبلیغ دین را یم توان در این کلام امام صادق علیه السلام جستجو کرد:

كونوا دعاة للناس بغير السنتكم الورع و الجتهاد و الصلاة و الخير؛ فان ذلك داعية؛⁽²²²⁾ با غیر زبان خویش مردم را دعوت کنید، مردم باید تقوا کوشش و نماز و خیر شما را ببینند، چرا که این امور، خود دعوت کننده است.

اویس، بزرگمردی است که ریاست طلبی را در «نصیحت مردم» می یابد⁽²²³⁾ نه برده ساختن آنان.

چراغ هفدهم: صداقت

اویس می گوید: و طلبت المروة فوجدتها فی الصدق؛⁽²²⁴⁾ مروت و جوانمردی را جستجو کردم، پس آن را در صداقت یافتم. کسی که از جوانمردی بی بهره مانده، از قافله و انسانیت جا مانده است، و شخصی که از مکتب فتوت پیروی می کند، به شخصیت والای انسانی دست می یابد.

اما فتوت و مروت به چه معناست؟

جوانمردی، عبارت است از آیین و مرامی که در آن، همت و سخاوت به درجه ای می رسد که فرد را فدای جمع می کند. جوانمردی، لذت خدمتگزاری

است، کسانی که اهل فتوتند، به نثار و ایثار کردن اشتیاق دارند: نثار کردن مال و جان به پیشگاه خدا و ایثار آنچه که دارند به درگاه بندگان خدا

جوانمردی برعکس نامردان عمل می کنند، کسانی که نامردی وجودشان را فرا گرفته است، نسبت به شرارت و شقاوت اشتیاق دارند؛ آنان نه تنها دست افتادگان را که نمی گیرند بلکه از زمین خوردن دیگران غرق لذت می شوند، ناجوانمردان آنانند که از رنج زنان و مردان، و بلکه همه آدمیان شاد می شوند.. حال آن که جوانمردان از شادی مردم، شاد و از غم آنان اندوهیگین و غمگین می شوند. اهل فتوت با خدای خویش، عهد مروت بسته اند که اسیر لذت و رنج فردی خود نباشند. آنان افق دید و نگاهی والا و بالا دارند.

جوانمردی مطلوب، در شخصیت اویس قرنی متجلی است، او به دنبال جوانمردی، منزل به منزل می گردد، به سیر و سلوک می پردازد، و یم خواهد که روح حقیقت جوانمردی را بیاید. پس از جستجوی نتیجه تلاش خویش را به ما هدیه می کند که: طلبت المروة، فوجدتها فی الصدق.

این چنین است که اویس صداقت را جوهر جوانمردی می داند، چگونه می توان به فتوت رسید و حال آن که از صداقت و صمیمیت بی بهره بود؟!

صداقت جلوه هایی دارد: یکی آن که انسان با خویشتن صادق باشد، دیگر آن که با خدای خویش از در راستی و راست کرداری وارد شود. و دیگر از جلوه های صداقت این است که با مردم صادق باشد، ظاهر و باطن او هماهنگ باشد، قول و فعل او با هم مطابقت کند، دل و زبانش یکدیگر را تایید نماید. صداقت را در هر شان که هست و در تمام شوون زندگی فردی و اجتماعی، زنده و سازنده نگهدارد، روح صداقت در کلیه جوانب جامعه می تواند امیدبخش

و راهگشا باشد: چه در وزارت و صدارت، ریشه در با باتلاق جهالت و حماقت دارد و نتیجه ای جز ندامت به دنبال نخواهد داشت. (225)

چراغ هجدهم: قناعت

اویس می گوید: و طلبت الشرف فوجدته فی القناعه؛ (226) شرافت را طلب کردم، پس آن را در قناعت یافتیم.

در برابر انسان، دو نوع نردبان موجود است: یکی به سوی آسمان و دیگری به سوی زمین. اگر آدمی عروج و بالا رفتن را انتخاب کند، شریف و شریفتر می شود، و اگر سقوط و پایین رفتن راه انتخاب کند، ضعیف و ضعیفتر می شود. بلند پایگان کسانی اند که شرافت را در کانون زندگی خویش قرار داده اند و دون پایگان آنانند که به شخصیت خویش، خیانت کرده و ذلت را به زوایای وجودشان رخنه داده اند. انسانهای شریف از درخشش ویژه ای برخوردارند و افراد پست، شرافت خویش را بردار کشیده و در تاریکی، گرفتار گمراهی شده اند. اویس دلباخته شرافت است. او با تمام وجود، شرافت را جستجو می کند، تا تشنگی خویش را با شرافت بر طرف نماید.

اما شرافت در چیست و شریف کیست؟ اویس شرافت را در «قناعت» و شریف را انسان قانع می داند. اگر انسان از کسالت و سستی، اسراف کاری و خود پرستی دوری گزیده و راه قناعت را پیش گرفت و سازگاری با نعمتهایی را که دارد، پیشه خویش کرد، بدون شک شرافت نیز یافته است.

فرومایگان هرگز راه قناعت را نمی یابند، اسراف و تبذیر برایشان مطلوب و دلپذیر است، اسراف کاری را برای خود سرمایه شخصیت و تشخیص توهم می کنند. از این رو، هنگامی که وارد بازار زندگی می شوند و به داد و ستد می پردازند، سرمایه شرافت خویش را می دهند و ثروت و قدرت می گیرند، از

حقیقت خود مایه می گذارند، و در آتش شخصیت کاذب می گذازند. از صعود بازمانده و به پرتگاه انحطاط سقوط می کنند، شرافت ماندگار را با مظاهر فریبنده دنیا تعویض نموده و گرفتار زندگی اسفبار می شوند. و زیانکاران واقعی همینانند والعصر، ان انسان لفی خسر⁽²²⁷⁾ و آنان که به به جز این قناعت دسترسی می یابند، هرگز فقیر و علیل و خوار نمی گردند، شخصیت حقیقی خویش را با ثروت و قدرت مجازی مبادله می کنند، به ثروتی دست یافته اند که به قول امیر بیان و امین رحمان علی علیه السلام، هرگز پایان نمی پذیرد: القناعه مال لاینفد؛⁽²²⁸⁾ قناعت دارایی است که نیست و نابود نمی شود.

این جاست که اویس قرنی شاگرد امیرالمومنین علی علیه السلام، در زندگانی خویش راه قناعت می پوید و در سخنان خود از قناعت می گوید و شرافت را در قناعت می داند، و کسی به قله شرافت نرسد، مگر این که بر سر سفره قناعت بنشیند. به قول حافظ:

چو حافظ درقناعت کوش وز دنیی دون بگذر که یک جو منت دونان صدمن زر نمی ارزد⁽²²⁹⁾

چراغ نوزدهم: زهد

اویس می گوید: و طلبت الراحة فوجدتها فی الزهد؛⁽²³⁰⁾ آسایش و آسودگی را جستجو کردم، آن را در زهد و پارسایی یافتیم.

انسان راحت طلب است، در جستجوی آسودگی و آسایش به این در و آن در می زند و به این جا و آن جا می رود و استراحت او را سر حال نگه می دارد، او قلبا به سکون و آرامش تمایل دارد، و از طرف دیگر ناآرامی او را عصیانی می کند، و تب و تاب و رنج و تعب، مطلوب او نیست.

آدمی نشستن را بر ایستادن، دراز کشیدن را بر نشستن، و خوابیدن را بر دراز کشیدن ترجیح می دهد و توجیه می کند که برای جهد و کوشش باید استراحت

کرد و آرامش روحی داشت. اما انسان افسرده و بی قرار، گرفتار ناراحتی و نارضایتی است.

اویس قرنی نیز همانند همه انسانها، طالب راحتی و آسایش است، او نیز قلباً تمایل به آسایش و آرامش دارد.

اما آسایش در چیست؟ آیا در بیشتر داشتن است؟ یا در کمتر داشتن؟ کدامیک از فقر و غنا خشنودی دل را تاءمین می کند؟ و خرسندی درونی با چیز به دست می آید؟ اویس سوالات ما را در یک کلمه پاسخ می دهد، او می گوید: «من به دنبال راحتی و آسودگی گشتم، و آن را در زهد و پرهیزکاری یافتم.»

آری، باید مزرعه دل، تشنگی کاشت، انسانی که تشنه و طالب نیست، هرگز در زندگی کامیاب نمی شود، آدمی باید تشنه راحتی باشد و دشنه بر قلب ناراحتی فرو برد، و این ممکن نیست مگر با زهد. البته باید توجه داشت که زهد عبارت از کار نکردن، نداشتن، نخوردن، نیاشامیدن، نیوشیدن نیست، بلکه زهد آن است که انسان کوشش و مجاهده نماید، نعمتهای خداوندی را کسب کند، حتی بیشتر از نیاز خویش کار و درآمد داشته باشد، ولی به دسترنج خود دل نبندد و گنج فراهم نکند، تمایل به دنیا و تعلق به مال و منال نداشته باشد، و از حرام دوری گزیند که امام الزاهدین، امیرالمومنین علی عَلَيْهِ السَّلَام می فرماید: لا زهد کالزهد فی الحرام؛⁽²³¹⁾ هیچ پارسایی همانند بی رغبتی در حرام نیست. زاهد، افزون بر نیاز خویش، کسب و درآمد دارد، اما همه را برای خود نگه نمی دارد، بلکه از آنها به اندازه نیاز استفاده می کند و باقیمانده را در راه خدا انفاق کرده و ذخیره آخرت می نماید.

زهد بی رغبتی به دنیاست، ولی پرهیز و ستیز با نعمتهای الهی نیست، زاهد اسیر دنیا و دینپرستان نمی شود، او در کمال آزادگی و وارستگی زندگی می کند و به قول اویس او آسایش را در زهد یافت. (232)

چراغ بیستم: فقر

اویس قرنی می گوید: و طلبت الفخر، فوجدته فی الفقر؛ (233) فخر و افتخار را طلب کردم، پس را در فقر و افتخار یافتیم.

داشتن مایه افتخار است. داشتن مقام قدرت و ثروت، عده ای را به وجد می آورد و آنها ره به باتلاق فخر می اندازد، داشتنی ها گروهی ره سرمست می کند و آنان را به خاطر آن چه که دارند، به طور تخیلی برتری می بخشد: این است خانه من! این است تجارتخانه من! این است ثروت من! این است نوکران و چاکران من! و کیست که همانند من، خانه، تجارتخانه، ثروت و مکنث داشته باشد؟!

هرکس که به داشتنیهای خود مغرور و به ثروتهای خویش مسرور باشد، لحظه به لحظه از خدا دور و دورتر می شود. این جاست که مال و ثروت بر انسان سلطه می یابد و آدمی در بیراهه فخر فروشی گرفتار و سرگردان می ماند. اویس نیز به دنبال فخر و افتخار می دود، او تشنه برتری است و طالب فخر، ولی او داشتنی ها را از آن خرد نمی داند، او یک چیز را از خود می داند و آن «فقر و بی چیزی» است. افتخار اویس به این است که او خود را حقیقتاً مخاطب یا ایها الناس انتم الفقراء الی الله. (234) قرار می دهد و آرام و قرار می گیرد، او همه چیز را از خدا می داند، وجود حقیقی را از آن حق می شناسد.

در جایی که حضرت محمد ﷺ مفتخر به «الفقره فخری» (235) است، در مقام حکومت و ریاست بر جامعه بشری، به فقر خویش فخر می نماید اویس نیز

زمزمه می کند که: طلبت الفخر فوجدته فی الفقر. چرا که او ایس شاگرد مکتب محمدی است، او در کردار و گفتار، پا جای پای پیامبر ﷺ می گذارد. از نظر او ایس، کوشش و تلاش برای معاش خویش و جامعه پسندیده است. اما اگر بر اثر ایثار و نثار مال، کسب حلال او به تهیدستی انجامد، این نداشتن مایه افتخار است و افتخار و افتخار هماغوش و هماواز یکدیگرند.

چراغ بیست و یکم: تقوا

او ایس می گوید: طلبت النسبة، فوجدتها فی التقوی (236) نسبت به خویشاوندی را طلب کردم، پس آن را در تقوا و خویشتن داری یافتیم. او ایس طالب قوم و خویش است؛ او می خواهد که فامیل دار باشد، زیرا نیازمند این ارتباط است. اما رابطه را در ضابطه می یابد، او بهترین خویشاوندی را خویشتن داری می داند، چرا که قوم و خویش، نگهدارنده آدمی نیست، اما تقوی حافظ و نگهبان انسان است. فامیل، به انسان در برابر گناه مصونیت نمی بخشد، اما تقوی برای او دژ و قلعه مستحکم الهی است. هستند کسانی که شخصیت را در داشتن فامیل فراوان می پندارند، اما او ایس تقوا را بهترین خویشاوند می داند، او شخصیت را در تقوا جستجو می کند. انسانهای باتقوا، با شخصیت هستند، شخصیت از درونشان می جوشد و همواره بر شیطان باطن می خروشد. ولی نسبت ظاهری نمی تواند آدمی را از گزند گزندگان درونی و برونی رهایی و ایمنی ببخشد. تقوا، پرهیز از هر کار خبیث و ستیز با ابلیس است، اما این یک جنبه تقواست بعد تقوا، جنبه ایجاب آن است که متقی را کامیاب و سیراب می کند.

تقوا پیشگان هم پرهیزکارند و هم نیکوکار. تقوا برای متقیان «کشتی نجات» است در یک دریای طوفانی و ظلمانی؛ حضرت موسی بن جعفر در این باره می‌فرماید:

یا هشام! ان لقمان قال لابنه: یا بنی! ان الدنیا بحر عمیق، قد غرق فیها عالم کثیر، فلتکن سفینتک فیها تقوی الله؛ ⁽²³⁷⁾ ای هشام! لقمان به پسرش گفت: پسر عزیزم! دنیا دریای ژرفی است که خلقی بسیار در آن غرق شدند، باید کشتی تو در این دریا، تقوای الهی باشد.

این است که اویس خویشاوندی را در تقوا و خویشتن داری می‌یابد، متقی زندگی می‌کند، و با تقوا به شهادت می‌رسد، چرا که از دریای طوفانی زندگی به گشتی تقوا پناه برده و در برابر امواج خطرناک گناه معصونیت یافته بود. ⁽²³⁸⁾

چراغ بیست و دوم: سخن حق

اویس می‌گوید: ان قول الحق لم یترک لی صدیقاً؛ ⁽²³⁹⁾ به درستی که گفتن سخن حق، برایم دوست و رفیقی باقی نگذاشته است.

یکی از وظایف ایمان آوردگان، اظهار حق و اقرار به حقانیت است. اساساً یکی از ارکان ایمان نیز اظهار زبانی است. مؤمن حقیقی، حق و حقیقت را در دل و زبان و عمل خویش حاکمیت می‌بخشد، و همه زندگی خود را بر مدار حق استقرار می‌دهد. مصلحت‌اندیشی، او را فریب نداده و همواره مکتب «حق محوری» را کیش خویش می‌داند. برای انجام دستورات خداوند، جدی، کوشا و علاقمند است. احکام الهی را نکته به نکته و مو به مو انجام می‌دهد، هر جا ببیند که معروفی ترک شده و یا به منکری عمل می‌شود ابر عطفوت او باران امر به معروف و نهی از منکر را فرو می‌فرستد، حتی بر یاران. ملاک او رضایت حق است و دیگر هیچ. او اسیر خویشاوند نیست. او رعایت حال دوست و رفیق

را خیانت به حق و ضد حقانیت می داند. آن جا که پای حق در میان است. او بی ملاحظه به تکلیف الهی خود عمل می کند. بر اساس همین اصول است که وی در جمع مصلحت اندیشان و فرصت طلبان، چهره ای مقبول و مطلوب ندارد. البته مؤمن سخن حق را به صورتی گویا و شیوا و کاملاً نرم و لطیف بیان می کند، اما به هر حال، حق، سنگین و گران، و باطل سهل و آسان است. امیر بیان، علی علیه السلام این اصول اساسی را چنین مطرح فرموده است:

ان الحق ثقیل مری ء و ان الباطل خفیف و بی ء؛⁽²⁴⁰⁾ به داستی، حق سنگین و گوارا است، و باطل، سبک و نابود کننده.

بدیهی است کسانی که راحت طلب هستند، متمایل به باطلند و از حق، روی گردان. و اگر اهل حق و حقانیت به آنان سخن حقی را برسانند، دوستی خویش را با آنان بر هم می زنند. اویس قرنی، قربان حق محوری و حق مداری خویش است؛ زیرا سخن حق می گوید، امر به معروف و نهی از منکر می کند، در دوستی بی ملاحظه است، اهل صلح و سازش با باطل نیست، لذا خود چنین می گوید:

«گفتن سخن حق، برای من دوستی باقی نگذاشته است.»

چراغ بیست و سوم: چهره حق

اویس می گوید ما سمعت کلمه للحکماء کانت انفع لی من قوله: صانع وجها واحدا، یکفیک الوجود کلها؛⁽²⁴¹⁾ از حکیمان، سخنی از این سودمندتر برای خویش نشنیده ام که گفته اند: یک چهره برای خود بساز، تو را از تمامی چهره ها بی نیاز می کند.

یکی از ابعاد اخلاص، به دور بودن از دو رویی است، بر عکس یکی از ویژگیهای نفاق، ناخالصی می باشد. انسانهای صادق و بی غل و غش، نه فقط

محبوب مردم خویشند، بلکه محبوب خدا و تاریخند. اما اشخاص دو رو، نه فقط منفور جامعه زمان خویشند، بلکه مغضوب خدا و تاریخند. آدمهای پاک و صادق، همانند آب زلال، بی غل و غشند که جامعه تشنه را از خلوص خویش سیراب و کامیاب می کنند، از آن جا که حضرت حق یگانه و بی همتاست، اهل حق و فضیلت نیز چهره ای حقانی، نورانی و یگانه دارند؛ زیرا دل، زبان و عمل موحدان آئینه حق است. این است که او ایس می گوید: «از حکیمان سخنی از این سودمندتر برای خویش نشنیده ام که گفته اند: یک چهره برای خود بساز، تو را از تمامی چهره ها بی نیاز می کند.»

او ایس این پند حکمت آموز را آویزه گوش خویش نمود و یک عمر در رفتار و گفتار، رو راست و صادق بود، البته جای شگفتی نیست؛ زیرا او ایس بر وجود خاتم پیامبران عشق می ورزید و سرمست عطر ولایت محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ بود.

راستی چرا پس از پانزده قرن، هنوز که هنوز است آن گاه که کلام مؤذن نورافشانی می کند که: اشهد ان محمدا رسول الله دلها به شوق او می تپد؟! و چرا زیباترین نام، نام او و گویاترین کلام، کلام اوست؟!

یکی از دلایل این گرایش و عشق پرشور، این است که رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ، قبل و بعد از بعثت و قبل تو پس از به قدرت و حکومت رسیدن، فقط و فقط یک چهره داشت، آن هم «چهره حق»، در این دریای زلال یک قطره ناخالصی نبود و انگیزه غیر الهی بدان راه نداشت. زندگی پیامبر دارای ابعاد گوناگون بود، اما در همه شئون حیات فردی و جمعی، با همه رو راست و صادق بود.

انگار انسانها نفاق سنج دارند، اگر کسی به پست و مقام و علم و ثروت و موقعیتی برسد و چهره عوض کند، بلافاصله مردم بدان پی برند. از سوی دیگر

مردم اخلاص را مثل نسیم هوا حس می کنند و دوست دارند دریچه های دل خویش را به روی مخلصان باز کنند.

کسانی که این در و آن در می زنند، برای خویش به صورت مصنوعی چهره های دروغینی دست می کنند، سخت در اشتباهند، و به قول اویس یک چهره حقانی، آدمی را از سایر چهره های رنگانگ بی نیاز می کند. اینان از تعفن نفاق خویش در عذابند، راه یافتگان حقیقت و دلباختگان فضیلت، چهره ای واقع نما و به دور از نفاق دارند و غرق در نور و سرورند. ظاهر و باطن آنان با یکدیگر تطابق دارند و با چهره پر از صدق و صفای خود، دیگران را نیز در مسیر تکامل یاری می رسانند. هم خودشان از عطر توحید مسرورند و هم دیگران. آنان مرز و مکان را می شکنند و نور وجودشان در همه زمانها و همه مکانها جاری مس شود. همان گونه که حضرت سیدالمرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یک چهره حق نما داشت و شایستگی صفت رحمه للعالمین یافت. (242)

چراغ بیست و چهارم: بیماری دلنشین

مردی بنگریست به اویس القرنی، او را گفت: چونست این که تو را همچون بیماری می بینم؟ گفت: چرا بیمار نباشد اویس، که بیمار طعام خورد و اویس نخورد، بیمار بخشید و اویس نخسید (243)

آدمی با عشق و محبت زندگی می کند. هر لحظه که از عشق خالی باشد، روح و جانش پوک و زندگی اش پوچ خواهد شد و به قول حافظ:
ای دل مباش یکدم خالی از عشق و مستی و آن گه برو که رستی از نیستی و هستی
اگر لحظه لحظه انسان سرشار از عشق شود، از دغدغه هست و نیست رهایی می یابد، و هرگز بازنشست نشده و همواره به کار «او» مشغول می شود و به قول حافظ:

گر جان به تن بینی مشغول کار او شو هر قبله ای که بینی بهتر ز خودپرستی

و انسان به «او» نمی رسد، مگر آن که از زندان نفس خویش آزاد گردد. و تا زمانی که قبله اش خودپرستی است و گرفتار شیطان درون، طعم روی آوردن به قبله دوست را نخواهد چشید. از این رو باید حصار خودپرستی را بشکند و جان خویش را نثار دوست کند، تا شیرینی خداپرستی را دریابد و به قول حافظ:

با ضعف و ناتوانی همچون نسیم خوش باش بیماری اندرین ره، بهتر زتن دستی
در راه دوست، ضعف و ناتوانی و درد و بیماری مطرح نیست، رضای دوست از همه چیز مهمتر است. سلامتی جسمانی برای آدمی چه لذتی دارد، آن گاه که خداوند از او ناخشنود است، که بدون مغز، به چه کار آید پوست؟!

و در این راه درد، دردآور و رنج، رنج آور نیست و به قول حافظ:

خار از چه جان بکاهد، گل عذر آن بخواهد سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی⁽²⁴⁴⁾
اویس قرنی عاشق اوست، نگران جسم و سلامت جسمانی نیست، او به رضای دوست می اندیشد، و به عشق او می کوشد، و حتی اگر لاتزم شود، لباس زبر و خشن بیماری را نیز می پوشد. و این است که اویس عاشق، خواب و خوراک ندارد و مردم او را بیمار می پندارند!

چراغ بیست و پنجم: جهد و کوشش

اویس می گوید: کن فی امر الله کانک الناس کلهم؛⁽²⁴⁵⁾ در امر خداوند آن گونه باش که انگار همه مردم هستی.

اویس برای امرالهی ارزشی چشمگیر قائل است، تا آن جا که می گوید: انسان باید حصار فردیت را شکسته و شخصیت خود را معادل شخصیت همه مردم بداند، که در این صورت به اندازه آنان جهد و کوشش خواهد نمود، و منتظر اقدامات آنان نخواهد ماند، بلکه در امور، پیشگام و پیشقدم گشته، و به

عنوان یک فرد مجاهد، الگو و اسوه دیگران خواهد شد. شاید این کلام او ایس بی شباهت با کلام حق نباشد که درباره حضرت ابراهیم علیه السلام می فرماید:

ان ابراهیم کان امه قانتا لله حنیفا و لم یک من المشرکین؛ ⁽²⁴⁶⁾ همانا ابراهیم امتی بود مطیع و فرمانبردار خداوند، و هرگز از مشرکان نبود.

پس، ابراهیم علیه السلام به تنهایی بک امت بود، اگر چه دیگران، در کفر و گمراهی، زندگانی را به تباهی کشانده بودند، اما او شخصیتی داشت همطراز یک امت. شخصیت ابراهیم «امت ساز» بود.

او ایس قرنی نیز با این سخن خود چنین توصیه می کند: آن گاه که امر خدا را در نظر می گیری، خود را فردی تنها بدان، بلکه خویش را معادل همه فرض نما، در این صورت بار مسئولیت یک جامعه را به دوش می کشی، و دستورات الهی را آن چنان عمل می کنی که گویی تنها تو مکلف هستی، و همتی خواهی داشت به اندازه همت همه مردم، و قلب خویش را به وسعت قلبهای انسانها گسترش خواهی داد. این روش، آدمی را از تنبلی و سستی، به سعی و تلاش در راه خدا می کشاند، و او را پیرو ابراهیم خلیل علیه السلام می نماید، و تا آن جا پیش می برد که به امتی تبدیل گردد.

چراغ بیست و ششم: بدهکاری به مردم

او ایس می گوید: کن فی امر الله، کانک قتلت الناس کلهم؛ ⁽²⁴⁷⁾ در کار خدا آن گونه باش که گویی همه مردم را کشته ای!

«اگر کسی، فردی را بکشد، بدون این که او شخصی را کشته و یا مفسد فی الارض باشد، مثل این است که همه انسان ها را کشته است؛ من قتل نفسا بغير نفس او فساد فی الارض فکانما قتل الناس جمیعا. ⁽²⁴⁸⁾

حال اگر کسی همه انسان را بکشد، کدام گناه خطرناک را انجام داده، و چه مقدار باید ترسناک باشد؟! اویس می گوید: در امر الهی و ارتباط خود با خدا آن گونه باش که انگار همه مردم را کشته ای! در این صورت، شخص، خویش را مستحق عذاب دنیوی و اخروی می داند، و می پذیرد که هر چه در روز رستاخیز شکنجه و عذاب ببیند، حق و عدل است. اما خداوند تواب و غفور، راه توبه و عبور از وادی گنهکاری و سیه رویی را باز نموده و گناهکاران را به سوی خویش می خواند و آنان را بندگان خود می داند:

قل یا عبادى الذین اسرافوا علی انفسهم لاتقظوا من رحمہ الله ان الله یغفر الذنوب جمیعاً انه هو الغفور الرحیم * و انیبوا الی ربکم و اسلموا له من قبل ان یاتیکم العذاب ثم لاتتصرون؛ ⁽²⁴⁹⁾ بگو بندگان من که بر زیان خویش اسراف کرده اید. از زحمت خدا مایوس می شوید؛ زیرا خدا همه گناهان را می آمرزد. اوست آمرزنده و مهربان. پیش از آن که عذاب فرا رسد و کسی به یاریتان برنخیزد، به پروردگارتان روی آورید و به تسلیم شوید.

پس باید به سوی او بازگشت و به کرم فضلش چشم دوخت و عاجزانه و ملتمسانه سوخت و از او درخواست عفو و بخشایش نمود؛ چرا که خود چنین خواسته است.

از سوی دیگر شاید اویس می خواهد بگوید که اگر تو خود را قاتل همه مردم فرض کنی، آن گاه که در جامعه حضور می یابی، مبتلا به غرور نخواهی شد و از کارهای خویش مسرور نخواهی بود، بلکه همواره خویش را مجبور به عذرخواهی از پیشگاه مردم خواهی کرد، و در خدمت به آنان ثابت قدم و قوی دل خواهی بود. پس باید خود را نسبت به مردم «بدهکار» بدانی و نه «طلبکار»، و اگر این گونه شد، توقع کم و تحمل زیاد می شود. کسانی که خود

را شناخته اند و نه مردم را بلکه اینان به بیماری و انحراف در شناخت دچار شده اند، و آنان که بر این انحراف اصرار دارند، به خطای بزرگی گرفتار گردیده اند، راه علاج، انصراف از این انحراف است و روشی که اوئیس قرنی پیشنهاد می کند؛ با این فرض که انسان قاتل همه انسانهاست، اگر چه فرض محال است، ولی نتایج درخشانی به دست آدمی می دهد و این نقیصه بزرگ رل نمی توان شست، مگر با هدایت و ارشاد انسانها، چرا که خداوند فرمود: و من احیایا فکانما احیا الناس جمیعا. (250)

پس اگر در کار خدا آن گونه ای که گویی در برابر همه انسانها خود را مقصر می بینی، باید پریشان باشی، و دست به کار شوی تا درخت هدایت را در دل انسانها بنشانی، و نور ارشاد را در تاریکخانه نفس بیفشانی. (251)

عطار نیشابوری، سخن اوئیس را بدین گونه می نویسد:

«دهم: قصه اوئیس که به طالبی گفت: باید خوف تو مانند کسی باشد که همه خلق جهان را به قتل رساند، این چنین دردی و بیمی ممکن است تو را به مقصود رساند» (252) که نتیجه آن با نتیجه حکایت سابق نزدیک است. به دلیل ارتباط این مطلب با حکایت نهم، اشاره به آن خالی از لطف نیست:

«نهم: قصه سگ که کلیچه ای (253) یافته بود و ماه را بر آسمان دید، کلیچه را بر زمین انداخت که ماه را بگیرد، ولی دستش به ماه نرسید و بازگشت تا کلیچه را بردارد، دید کلیچه را برده اند و از این سو به آن سو می تاخت. نتیجه آن که تا گمشده ای نباشد و طلب در دل طالب قوت نیابد، مقصود حاصل نمی شود. (254)

عطار، کلام اوئیس را به نظم نیز در آورده است:

طالبی را کو طلب می کرد راز گفت یک روزی اوئیس پاکباز
روی آن دارد که تو در راه بم تا که جان داری، چنان باشی مقیم

کاین همه خلق جهان را آشکار گویا تو گشته ای از درد کار
تا نباشد این چنین دردی تو را ننگ باشد خواندن مردی تو را (255)

چراغ بیست و هفتم: زمان آگاهی

جاء رجل من مراد الی اویس القرنی، فقال: السلام علیکم، قال: و علیکم. قال:
کیف انت یا اویس؟ قال: بخیر بحمدالله. قال: کیف الزمان علیک؟ قال: ماتسال
رجلا اذا امسی لم یرانه یصبح لم یرانه یمسی. (256) شخصی از قبیله مراد به نزد
اویس قرنی آمد و به او گفت: سلام بر شما. اویس گفت: و سلام بر شما. شخص
گفت: ای اویس! چگونه ای؟ اویس گفت: خوب، حمد خدا را می کنم. شخص
گفت: روزگار بر شما چگونه است؟ اویس گفت: چگونه از فردی سوال می کنی
که آن گاه که وارد شب می شود: نمی داند که صبح را درک خواهد کرد
هنگامی؟ وارد صبح می شود مطمئن نیست که آیا به شب خواهد رسید. (257) (258)

(259)

چراغ بیست و هشتم: خوف و رجاء

قال اویس بن حیان: قد عمل الناس علی الرجاء؛ تعال نعمل علی الخوف؛ (260)
اویس قرنی به هرم بن حیان گفت: مردمان از روی رجاء کار می کنند؛ بیا تا
ما بر اساس خوف عمل کنیم. «

اعمال انسان بر اساس خوف و رجاء، تنظیم و تحکیم می شود، که خوف به
معنای ترس و رجاء به معنای امید است. نگرانی اویس قرنی این است که مردم بر
مبنای رجاء عمل می کنند، و به همین دلیل کارها را آسان می گیرند، با تکیه به
رحمت خدا، عذاب الهی را فراموش می کنند، ارتکاب گناه چنان آنان را
ناراحت نمی کند؛ زیرا امید صرف به غفران و بخشش خداوندی بدون خوف،
موجب بی پروایی در عمل می شود.

و حال آن که رجای حقیقی دو ویژگی دارد: اولاً انسان را به عمل و اخلاص
و می‌دارد، چرا که خداوند می‌فرماید:

فمن كان يرجو لقاء ربه فليعمل عملاً صالحاً ولا يشرك بعبادة ربه احداً؛⁽²⁶¹⁾
هر کس به دیدار پروردگار خویش امید می‌بندد، باید کرداری شایسته داشته
باشد و در پرستش پروردگارش هیچ کس را شریک نسازد.

ثانیاً در دل رجای حقیقی، خوف نیز نهفته است. بدین معنا که سالک، امید به
وصال دارد، اما همواره خوف فراق و ترس از نرسیدن نیز با این امید همراه
است.

اویس می‌گوید: مردم بر مبنای رجا عمل می‌کنند لذا می‌توان نتیجه گرفت
که آنان به رجا نگاهی سطحی دارند، این است که اویس عارف به «ابن حیان»،
که او نیز از عرفان بهره‌مند است، می‌گوید: «بیا تا ما بر اساس خوف عمل
کنیم.»

خائف از هوای نفس خویش و شیطان درون می‌ترسد، او شیطان برون را هر
لحظه در کمینگاه خود می‌بیند. او از انجام گناه هر قدر که کوچک هم باشد،
نگران است. او از مرگ می‌ترسد، از سوال و جواب و قبر و قیامت وحشت
دارد، تصور عذاب الهی و آتش جهنم دلش را به لرزه در می‌آورد، آن‌گاه که
خود را در فراق حضرت حق می‌بیند، می‌ترسد و می‌سوزد، در یک کلمه
شخص خائف «محتاط» است.

البته، خوف ناپسند و مذهبوم نیز هست، آن‌جا که شخص از آینده می‌ترسد
ولی اولیای خدا چنین ترسی ندارند: الا ان اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم
یحزنون.⁽²⁶²⁾ آری اولیای الهی ترس و بیمی ندارند و غمگین نمی‌شوند. چرا که
خوف از مشکلات و ترس از مردم برای اولیای خدا شایسته نیست، بلکه بر

عکس، دشمنان از آنان می ترسند؛ زیرا آن که از خداوند پروا دارد و خدا ترس است، دیگر در میدان های نبرد ترسی ندارد، مولوی می گوید:

هر که ترسید از حق و تقوا گزید ترسد از وی و انس و هر که دید⁽²⁶³⁾
اما خوف پسندیده و سنجیده، «خوف از مقام حق» و «خوف از سلطه
نفسانیت بر خلق» است:

درباره خوف از مقام حق، خداوند می فرماید:

و اما من خاف مقام ربه و نهی النفس عن الهوی * فان الجن هی الماوی؛⁽²⁶⁴⁾
اما هر کس از عظمت پروردگارش ترسیده و نفس را از هوا بازداشت، بهشت
جایگاه اوست.

خائف در این مرتبه، خداوند را شاهد، حاضر و ناظر می داند و اسب سرکش
نفس را لگام می زند و در هر لحظه گامی به سوی حق بر می دارد و از مقام
حق هراسان است.

درباره خوف از سلطه هواهای نفسانی بر مردم نیز، مولای متقیان علی
علیه السلام می فرماید: ایها الناس ان اخوف ما اخاف علیکم اثنان: اتباع الهوی، و طول
الامل، فاما اتباع الهوی فیصد عن الحق و اما طول الامل فینسی الاخره؛⁽²⁶⁵⁾ ای
مردم! ترسناک ترین چیزی که از آن بر شما می ترسم دو چیز است: اول پیروی
از هوای نفس و دوم آرزوی طولانی، اما پیروی از هوای نفس، شخص را از راه
حق باز می دارد، و آرزوی بی حساب آخرت را از یاد می برد. «

ترس از مقام حق و ترس از غلبه هوسها بر خلق، نباید با جبن و بزدلی
اشتباه شود؛ زیرا این ترس و خوف از صفات پسندیده و سرچشمه اعمال
سنجیده خواهد بود. و از این رو سفارش اوپس به این حیان که بدو می گوید:

«بیا تا ما بر مبنای خوف عمل کنیم.» قابل تأمل و در خور عنایت و اهتمام است.

چراغ بیست و نهم: گناه شناسی

اویس می گوید: و لا تنظر الی صغر ذنبک، ولکن انظر الی من عصیت، فان صغرت ذنبک فقد صغرت الله؛ به کوچکی گناه خود نگاه مکن، بلکه به کسی بنگر که او را معصیت کرده ای، پس اگر گناهت را کوچک بشماری، خداوند را کوچک پنداشته ای. (266)

آن گاه انسان به سعادت دنیوی و اخروی می رسد که سالک، صالح و سالم باشد، و انسان به سعادت و سلامت نخواهد رسید، مگر آن که گناه شناس باشد، که در این صورت اگر گناهی از او سر زد، حتی گناه کوچک، هرگز به کوچکی گناه نگاه نکند، بلکه به ماهیت گناه بنگرد که چه کسی را معصیت کرده و دستور کدام را زیر پا گذارده است.

انسان معصوم نیست و به هر روی از وی گناه سر می زند، اما اگر کوچکی گناه او را به جسارت او دارد، این گناه دوم - یعنی جسارت - طعم تلخ خسارت را به او می چشاند، ولی اگر کوچکی گناه او را به ندامت رساند، خداوند برایش در کرامات گشاید. و اینها جمله سای و خیال پردازی نیست، که امام صادق علیه السلام بشارت می دهد:

ما من عبد اذنب فندم علیه الا غفر الله له قبل ان يستغفر؛ ⁽²⁶⁷⁾ هیچ بنده ای نیست که گناهی کند و از آن پشیمان گردد، جز این که پیش از آن که طلب آمرزش کند، خدا گناهش را بیامرزد.

پس اگر گناهکار، پریشان و پشیمان شود، پیش از آن که درخواست بخشش کند، خداوند مهربان او را می بخشد و او به جای این که بر خاک سیاه و به عزا و ماتم نشیند، بر سفره رحمت و عنایت می نشیند و درس انسانیت می آموزد. و اگر عصیانگر، دچار عجب و تکبر شود، و عالما و عامدا دستور خداوند را نافرمانی کند، حتی در گناه کوچک نیز بی احترامی بزرگی نسبت به خدای رحیم و کریم مرتکب شده است. آیا این نهایت بدبختی نیست که سلطان انسان، شیطان باشد؟! شیطانی که بر انسان سجده نکرد، حال آدمی بر او سجده نماید؟! اگر می خواهیم گناه شناس شویم، باید پای سخن سید انبیا محمد مصطفی ﷺ بنشینیم:

«زمانی موسی عليه السلام نشسته بود که ناگاه شیطان سوی او آمد، و کلاه دراز و رنگانگی به سر داشت، چون نزدیک موسی (علیه السلام) رسید، کلاهش را برداشت و خدمت موسی بایستاد و به او سلام کرد.

موسی گفت: «تو کیستی؟» گفت: «من شیطانم.»

موسی گفت: «شیطانی تویی؟! خدا آواره ات کند.» شیطان گفت: «من آمده ام به تو سلام کنم، به خاطر منزلتی که نزد خدا داری.» موسی عليه السلام به او فرمود: «این کلاه چیست؟» گفت: «به وسیله این کلاه دل آمیزاد را می ربایم.» (گویا رنگهای مختلف کلاه نمودار شهوات و زینتهای دنیا و عقاید فاسد و ادیان باطل بوده است.) موسی گفت: «به من خبر ده از گناهی که چون آدمیزاد مرتکب شود بر او مسلط شوی؟»

شیطان گفت: اذاعجبتة نفسه و استکثر علمه و صغر عینه ذنبه؛ هنگامی که او را از خود خویش آید و عملش را زیاد شمارد و گنااهش در نظرش کوچک آید. (268)

حقیقا اویس قرنی حکیم یمنی است و سخنان حکمت یمنی، که سفارش می کند:

«به کوچکی گناه خود نگاه مکن، بلکه به کسی بنگر که او را معصیت کرده ای، پس اگر گناهت را کوچک بشماری، خداوند را کوچک پنداشته ای.»

آری، گناهکار، اخراجی مدرسه محبت است و خارج شده از مسیر فطرت. او هرگز از گناه لذت نخواهد برد، چرا که «یک لحظه هوسرانی، یک عمر پیشمانی» است. لذت حقیقی در اکتساب حلال است و اجتناب حرام.

برای گناهکار جسور، راه عبوری از جهنم درون و عذاب برون نیست، ولی اگر انسان به ماهیت گناه بیندیشد، حتی اگر گناهکار و شرمسار باشد، طعم شیرین و دلنشین بهشت بر ذایقه اش می نشیند، چنان که یکی از اصحاب امام صادق علیه السلام نقل می کند که فرمود:

ان الرجل لیذنب فیدخله الله به الجنة؛ همانا شخص گناه کند و خدا به وسیله آن او را به بهشت ببرد.

امام صادق فرمود: نعم انه لیذنب فلا یزال منه خائفا ماقتا لنفسه، فیرحمه الله فیدخله الجنة؛ ⁽²⁶⁹⁾ آری، هر آینه او گناه کند و پیوسته از آن ترسان باشد و بر خود خشنماک، پس خداوند بر او ترحم کند و او را به بهشت ببرد.

چراغ سی ام: حقیقت عبادت

و عن اویس القرنی انه قال: لو عبدت الله عباده اهل السموات و الارض لما منک حتی نصدقه، قیل: و کیف نصدقه؟ قال: تکون آما بما تکفل الله لک من امر رزقک، و تری جسدک فارغا لعبادته؛ ⁽²⁷⁰⁾ اویس می گوید: اگر تو خداوند را همسان پرستش آسمانیان و زمینیان بپرستی، از تو نپذیرد، مگر آن که باورش کنی. گفته شد: چگونه باورش کنیم؟ گفت: بدانچه که خداوند برای تو از رزق و

روزی متعهد گشته است، باور داشته باشی و تن خویش را در عبادت او فارغ و آسودگی ببینی.

همه آفرینش سرخوش از پرستش هستند و همه هستی سرمست از عشق و مستی. و اگر انسان، پیشانی عبارت بر درگاه کرامت می ساید، وصله ناهماهنگ عالم خلقت نیست، بلکه زمزمه عاشقانه او، هم‌آواز با پرستش موجودات و همساز با ستایش آنان است.

پس انسان در هماهنگی با آفرینش به پرستش می پردازد، حال، اویس می گوید که اگر کسی عبادتش همسان و همسنگ اهل زمین و آسمان ها باشد، پذیرفته نخواهد شد، مگر آن که خداوند را تصدیق نماید، از نظر اویس، حقیقت عبادت در تصدیق است و تصدیق یعنی ضمیر از هر آلودگی پست و حقیر، تصدیق یعنی تصمیم قاطع برای جلوگیری از ورود به فضای فرزند جان و دل. تصدیق یعنی پاکسازی هر گونه شائبه از آئینه دل و تصویب قانون توحید. و تصدیق یعنی بارور شدن درخت تناور باور، و اقرار به حقانیت حضرت داور. یقین و باور به حدی ارزشمند است که خداوند کریم در قرآن مجید سفارش می کند:

و لقد تعلم انک یضیق صدرک بما یقولون * فسبح بحمد ربک و کن من الساجدین * و اعبد ربک حتی یاتیک الیقین؛ ⁽²⁷¹⁾ و می دانیم که تو از گفتارشان دل‌تنگ می شوی. به پروردگارت را بپرست، تا هنگام یقین فرا رسد.

آری، یقین و خدا‌باوری، میوه شیرین و ثمره و دل‌نشین عبادت است. لذا وقتی از اویس سوال می شود که یقین چگونه تحصیل می شود، او روش دستیابی به باور و تصدیق را در دو چیز می داند:

اول، داشتن خاطری آسوده از زرق و روزی: آدمی باید از تنبلی و تن پروری دوری گزیند و همواره به کوشش و تلاش پردازد، ولی نگران معاش نباشد. این سنت الهی است که هر کس تقوا پیشه کند و خداترس باشد، خداوند موانع سیر و سلوک را از پیش پای او بر می دارد، خارهای راه را دور می کند، بن بست ها را درهم می شکند، و به از جایی روزی می رساند که به حساب نمی آورد و فکرش را هم نمی کند:

و من یتق الله یجعل له مخرجا * میرزقه من حسیث لایحسب؛ ⁽²⁷²⁾ و هر کس تقوای الهی پیشه کند، برایش راهی برای بیرون شدن قرار می دهد و از جایی که گمانش را ندارد، روزی اش می دهد.

یکی از اسمای احسنای الهی، «رزاق» است، خداوند اولاً و بالذات رازق تمامی موجودات می باشد. انسان مجاهد و تلاشگر، روزی رسان را فقط خدا می داند و بس. اگر چه ممکن است دیگران واسطه فیض الهی قرار گیرند.

نکته مهمی در این جا قابل توجه است و آن این که انسان نباید به این نیت تلاش کند که روزی خود و خانواده را تاءمین کند، بلکه باید به نیت انجام وظیفه و قربه الی الله، سر تا پا و صبح تا شب یکپارچه غرق شور و نشاط و تلاش و کوشش باشد. البته خداوند رازق نیز از جایی که او کمان نمی برد، رزق و روزی بنده اش را تاءمین می کند. حافظ چه خوش سروده است:

تو بندگی چو گدایان به شرط مزد مکن که دوست، خود روش بنده پروری داند ⁽²⁷³⁾

دوم: عبادت با تمام وجود: اویس قرنی دومین عامل برای رسیدن به تصدیق کامل را در پرستش تمام عیار مبدا آفرینش می داند. انسان باید تمام توان خویش را در راه دوست مصرف نماید. هر نیرویی که در غیر طریق حق به کار رود، به هدر رفته است. تمام اعضا و جوارح باید در مسیر ادای فرایض تکاپو ورزند؛ چنان که امیرالمومنین علی علیه السلام می فرماید:

و لا عباده كاداء الفرائض؛ و هیچ عبادتی همانند انجام واجبات نیست.

چراغ سی و یکم: شب زنده داری

کان اویس القرنی اذا امسی یقول: هذه ليله الركوع، فیرکع حتی یصبح. و کان یقول اذا امسی: هذه ليله السجود، فیسجد حتی یصبح؛⁽²⁷⁴⁾ اویس قرنی برخی شبها می گفت: امشب شب رکوع است، و رکوع می کرد تا صبح شود. و بعضی شبها می گفت: امشب شب سجود است، به یک سجده، شب را به صبح می آورد.

پدیدههای گوناگونی آفرینش، برای انسانهای اهل بینش، جلوه ویژه ای دارد. اگر چه گروهی از علم و دانش حتی به ذم برخی پدیدهها می پردازد، ولی عارفان به ستایش همه پدیدهها دلخوشند و به کرنش در پیشگاه آفریننده پدیدهها و سخن گفتن با او و بریدن تعلق از هر چه هست، با نشاط و سر مستند. حافظ می گوید:

حال دل با تو گفتم هوس است خبر دل شنفتم هوس است⁽²⁷⁵⁾
و آن گاه که شب از راه می رسد، اهل معنا کمر همت می بندند که پدیده شب را غنیمت شمرند:

شب صحت غنیمت دان که بعد از روزگار ما بسی گردش کند گردون بسی لیل و نهار آرد⁽²⁷⁶⁾
بنی عباس، امام حسن عسکری علیه السلام را به جرم فروزندگی و فرزاندگی زندانی می کنند، گروهی نزد «صالح بن وصیف» زندانیان می روند که بر امام علیه السلام بیش از پیش سخت بگیرد. صالح می گوید:

«من چه کنم؟! دو نفر از نانجیبترین مردانی را که می توانستم پیدا کنم، بر او گماشتم، آن دو از لحاظ عبادت و نماز و روزه خیلی کوشا شدند! من به آن دو گفتم: در او چه خصلت است؟ گفتند: چه می گویی درباره مردی که روز را

روزه می گیرد و تمام شب عبادت می کند؟! نه سخن می گوید و نه به چیزی سرگرم می شود، چون به او نگاه می کنیم، رگ های گردان ما می لرزد و حالی به ما دست می دهد که نمی توانیم خود را نگه داریم!» (277)

پاسبان حرم دل شده ام شب همه شب تادیرین پرده جز اندیشه او نگذارم (278) گرچه شب تاریک و ظلمانی است، ولی عاشقان، تاریکخانه دل را به شمع وجود یار نورانی کنند:

شب ظلمت و بیابان، به کجا توان رسیدن مگر آنکه شمع رویت به رهم چراغ دارد (279) و انسان نیازمند همدم و مونس، همه شب با یار انس می گیرد و یاد دوست در دل می پرورد:

از صبا پرس که ما همه شب تا دم صبح بوی زلف تو همان مونس جانست که بود (280) آری، آن گاه که شب فرا می رسد، عارفان به خوش آمد گویی اش می شتابند، و بر سجاده عبادت می خرامند، و دل مطهر به بوی یاد دوست معطر می نمایند، و تو گویی هر شب وصل، شب قدر است:

شب وصلست و طی شد نامه هجر سلام فیه حتی مطلع الفجر (281) هنگامی که شب از راه می رسد، امیرالمومنین علی علیه السلام به استقبال می رود و شب جدید را خوش آمد می گوید: مرحبا باللیل الجدید. (282)

و او پس قرنی نیز شاگرد امیرالعارفین علیه السلام است که چون شب فرا رسد شادمانه گوید: امشب شب رکوع است، و تا صبح به رکوع می پردازد. شبی دیگر را شب سجود می نامد و تا سپیده دم، پیشانی به خاک می ساید و مدام از دوست دم می زند. اهل رکوع و محو در سجود است:

به جانت ای بت شیرین دهن که همچون شمع شبان تیره مرادم فنای خویشتن است (283)

در میان آب و آتش همچنان سرگرم تست این دل زار نزار اشک بارانم چو شمع

در شب هجران مرا پروانه وصلی فرست ورنه از دردت جهانی را بسوزانم چو شمع
 سرفرازم کن شبی از وصل خود ای نازنین تا منور گردد از دیدارت ایوانم چو شمع⁽²⁸⁴⁾
 و اگر اویس و اویسیان شب را به خضوع و رکوع و تواضع و سجود سر می
 کنند، و اگر در چشمانشان دریای عشق موج می زند، خداوند نیز آنان را دوست
 می دارد، که امام باقر علیه السلام می فرماید:

ما من قطره احب الی الله عزوجل من قطره دموع فی سواد اللیل مخافه من
 الله، لایراد بها غیره؛⁽²⁸⁵⁾ هیچ قطره ای نزد خدا محبوبتر نیست از آن قطره اشکی
 که در تاریکی شب از ترس خدا بریزد، و از آن جز خدا دیگری مقصود نباشد.
 لذت شب زنده داری چشیدنی است و بشارت مرغ خوش الحان عرفان،
 شنیدنی:

مرغ خوش خوان رابشارت باد کاندرا راه عشق دوست را با ناله شبهای بیداران خوش است⁽²⁸⁶⁾

چراغ سی و دوم: اصالت نماز

و قیل: کان اویس القرنی اذا راه الصبیان یومونه بالحجاره، فیقول: ان کان لابد
 ان ترمونی بالحجاره فارمونی بالصغار کی لاتدقوا ساقی فتمنعونی عن الصلاه؛
⁽²⁸⁷⁾ درباره اویس قرنی گویند: چون کودکان را چشم فراوی افتاد، سنگ اندر
 وی انداختندی، اویس گفت: چون از این چاره نیست باری سنگ خرد اندازید
 تا پای من نبشکند از آن سبب از نمازم مانم.⁽²⁸⁸⁾

عده ای از انسانها، زندگی معمولی و متوسط را نمی پذیرند و به راه و روال
 عادی نمی روند، و در جامعه گروه خاصی را تشکیل می دهند. اینان خود دو
 دسته می شوند: گروهی سقوط می کنند که «اولیاء الشیطان» لقب می گیرند، و
 عده ای صعود می کنند و «اولیاء الرحمان» می شوند.

اولیاء الرحمن نیز دو گروهند: عده ای خوشنام و مشهور، و جمعی گمنام و
 مستور. آنان که خداوند در حق ایشان فرماید:

ان من اغبط اولیای عندی، رجلا خفیف الحال، ذا حظ من صلاه، احسن عبادہ
ربه بالغیب، و کان غامضا فی الناس...؛⁽²⁸⁹⁾ رشک آورترین دوستانم نزد من،
شخص سبک حال است (که قیود و تشریفات ندارد) حظ و بهره یی از نماز
دارد، عبادت پروردگارش را در نهان و باطن نیکو انجام می دهد، و در میان
مردم گمنام است.

اویس قرنی با آن مقام بلند معنوی و عرفانی، آن قدر گمنام و ناشناخته بود
که خواجه نصیرالدین طوسی درباره اش می نویسد:

و کان اویس القرنی اذا راه الصبیان رموه؛⁽²⁹⁰⁾ آن گاه که کودکان، اویس قرنی
را می دیدند، به سوی او سنگ پرتاب می کردند.

اما عکس العمل اویس فقط در این سخن وی خلاصه می شد که: «ساقهای
پای من باریک است. سنگ کوچکتر اندازید تا پای من خون آلوده نشود و از
نماز نمازم که مرا غم نماز است، و نه غم پای.⁽²⁹¹⁾

برای اویس، علیل شدن مطرح نیست، بلکه در نزد او نزد او اصالت نماز
اهمیت دارد. او شاگرد امیرالمومنین علی عَلِيٍّ است که در بستر شهادت، سفارش
و اشارت فرمود:

الله الله فی الصلاه فانها عمود دینکم.⁽²⁹²⁾

نماز برای عموم مؤمنان، از عقود الهی و عمود دین است. خیمه دین بر عمود
نماز، پایدار و استوار است، و کدامین خیمه بدون عمود و چوب خیمه بر پا
مانده است؟! این است که خداوند تواضع کنندگان را با این عبارت، بشارت می
دهد:

و بشر المحبتین * الذین اذا ذکر الله و جلت قلوبهم و الصابرين علی ما
اصابهم، و القیمی الصلوه و مما رزقناهم ینفقون؛⁽²⁹³⁾ و تواضع کنندگان را بشارت

ته، آنان که چون نام خدا برده شود، در دل بترسند و بدان هنگام که به آنها مصیبتی رسد، شکیبایند و نماز می گزارند و از آن چه روزیشان داده ایم، انفاق می کنند.

اویس، از تواضع کنندگان و نماز گزاران است که غم نماز دارد، نه غم تن و پیکر خویش. برای او اصالت نماز مهم است. البته نمازی همراه با خضوع و خشوع به درگاه حضرت واجب الوجود، که اوست مقصد و مقصود و هم معبد و معبود.

چراغ سی و سوم: خشوع در نماز

«از اویس پرسیدند که: خشوع در نماز چیست؟ گفت: آن که اگر تیر به پهلوی وی زنند در نماز، خبر ندارد. (294)

طهارت مقدمه عبادت است، و گروهی وضو می گیرند که بدن پاکیزه شود، ولی وضوی آنان نور و صفایی به دل نمی تاباند، اما گروه دیگری هستند که اگر چه تعدادشان کم است، ولی به قول حافظ، به آب دیده و خون جگر وضو سازند:

خوشا نماز و نیاز کسی که از سر درد به آب دیده و خون جگر طهارت کرد (295)
حتی حافظ گامی دیگر پیش نهاده است و بنابر فتوای عشق، نماز کسی را که به خون دل طهارت نمی کند، مورد قبول نمی داند:

طهارت ارنه به خون جگر کند عاشق به قول مفتی عشقش درست نیست نماز (296)
وضو باید قربه الی الله باشد، انسان را به آستان خدا نزدیک و نزدیکتر نماید، وضو باید دل و جان را نورانی و آدمی را برای عرض راز و نیاز به درگاه خداوند آماده کند، و عبد را برای عبادت معبود مهیا سازد و اگر عشق ورزیدن به عبادت حق لازم است، باید حب حق را در وضو نیز متجلی ساخت، چرا که

سید انبیا و محمد مصطفی ﷺ، دلباختگان عبادت را این گونه بشارت می دهد:

افضل الناس من عشق العباده، فعانقها واحبها بقلبه، و باشرها بجسده و تفرغ لها، فهو لايبالي على ما اصبح من الدنيا، على عسر ام على يسر؛⁽²⁹⁷⁾ بهترین مردم کسی است که به عبادت عشق ورزد و آن را در بر کشیده و قلبا دوست بدارد، و با تن خود انجام دهد و برای آن آسوده خاطر باشد (دل خویش را به کار دیگری مشغول ندارد) چنین شخصی باک ندارد که زندگی دنیايش به سختی بگذرد یا به آسانی.

نماز چشمه ای از چشمه ساران نیایش است و نغمه ای از نغمه های ستایش. باید نمازگزار به نماز عشق ورزد، وگرنه حرکات او در محضر پروردگار به نیم جوی نیرزد.

اویس قرنی خشوع در نماز را آن می داند که اگر تیر به پهلوی نمازگزار زنند، خیردار نشود! و این خضوع و خشوع، و این سکون و سکوت حاصل نشود، مگر آن که نمازگزار، عاشق نماز باشد و نماز، او را از این دنیای دون، به سوی عالم قرب الهی به پرواز در آورد که امام العارفين، علی عليه السلام نماز را این گونه تبیین می فرماید:

الصلاه قربان كل تقى؛⁽²⁹⁸⁾ نماز سبب تقرب و نزدیکی به خداوند است.

و اگر نمازگزار در عالم قدس و فضای قرب الهی در معراج و پرواز است، دیگر به قول اویس: اگر تیر به پهلوی او زنند، خیردار نشود!

مولوی این عارف برجسته، نماز عارفانه و نیاز عاشقانه را این گونه به تصویر می کشد:

جو نماز شام، هر کس بنهد چراغ و خوانی منم و خیال یاری، غم و نوحه و فغانی
جو وضو ز اشک سازم، بود آتشین نمازم در مسجدم بسوزد، چو بدو رسد اذانی

عجبا نماز مستان، تو بگو درست هست است آن
 عجبا دو رکعت است این؟ عجبا که هشتمین است
 در حق چگونه کوبیم؟ که نه دست ماند و نه دل
 به خدا خبر ندارم، چو نماز می گزارم
 پس از این چو سایه باشم، پس و پیش هر امامی
 به رکوع سایه منگر، به قیام سایه منگر
 چو شده است سایبانم، چو روان شود روانم
 چو مرا نماند مایه، منم و حدیث سایه
 نکنی خمش، برادر، چو پری زآب و آذر
 که نداند او زمانی، نشناسد او مکانی
 عجبا چه سوره خواندم؟ چو نداشتم زبانی
 دل و دست چون بردی، بده ای خدا امانی
 که تمام شد رکوعی، که امام شد فلانی
 که بکامم و فزایم ز حراک⁽²⁹⁹⁾ سایبانی
 مطلب زسایه قصدی، مطلب زسایه جانی
 چو نشیند او نشستم به کرانه دکانی
 چه کند دهان سایه؟ تبعیت دهانی
 زسیو همان تلابد⁽³⁰⁰⁾ که در او کنند یانی⁽³⁰¹⁾

چراغ سی و چهارم: دعا برای دوست

و لقد ذکر عن هرم بن حیان انه قاپروردگار لاویس القرنی و رحمهما الله: یا
 اویس! صلنا بالزیاره و اللقاء. فقال اویس: قد وصلتک بما انفع لک منهما، و هو
 الدعاء علی الغیب، لان الزیاره و اللقاء یعرض فیهما التزین و الریاء؛⁽³⁰²⁾ از هرم
 بن حیان نقل شده است که به اویس گفته است: ای اویس! با دیدار و ملاقات، ما
 را از دوستی خویش بهره مند کن. اویس گفت: من با چیزی سودمندتر از آن دو
 با تو پیوندی دوستی بسته ام، و آن دعای نهانی است؛ زیرا دیدار و ملاقات در
 معرض ظاهرسازی ریاکاری است.

اویس قرنی تلاش می کند از ریا و تزویر خلاصی یابد و در دوستی نیز
 اخلاص را شیوه خویش سازد. این است که وقتی ابن حیان از او دیدارهای
 بیشتری را می طلبد، اویس خاطر نشان می کند که معاشرت و دیدار، در معرض
 تزویر و ظاهرسازی قرار دارد، و او به دعای خلوت و به عرض راز و
 نیاز در غیاب دوست مشغول است. و با این روش، دوستی عمیق را در فضای
 معنوی مناجات جستجو می کند.

امام باقر علیه السلام در تفسیر گفتار خدای تبارک و تعالی: **یستجیب الذین آمنوا و عملوا الصالحات ویزیدهم من فضله؛** ⁽³⁰³⁾ خداوند دعای کسانی را که ایمان آورده اند و کارهای شایسته کرده اند، اجابت می کند و از فضل خویش آنان را افزون می دهد فرمود:

هو المومن یدعو لاختیه بظهر الغیب فیقول له الملك: آمین و یقول الله العزیز الجبار: و لك مثلا ما سالت و قد اعطیت ما سالت بحبک ایاه؛ ⁽³⁰⁴⁾ مقصود مؤمنی است که برای برادر خویش در پشت سر او دعا کند، پس فرشته برای دعای او آمین گوید و خداوند عزیز و جبار فرماید: برای تو است دو برابر آنچه درخواست کردی، و به واسطه این که او را دوست داشتی، آنچه را برای برادرت درخواست کردی، به تو نیز داده شد (و دعایت در حق او مستجاب شد). ⁽³⁰⁵⁾

پس یکی از راههای تحکیم محبت و تکریم مودت، دعا برای برادران و دوستان است، البته در پشت سر ایشان، که هیچ گونه ریا و تظاهری در آن نباشد، به قول حافظ:

غلام همت آن نازنیم که کار خیر بی روی و ریا کرد ⁽³⁰⁶⁾
آری، آدمی آن گاه که به پرونده اعمال خویش می نگرد، این شعر حافظ در نظرش ترسیم می گردد:

مزرع سبز فلک دیدم و داس مه نو	یادم از کشته خویش آمد وهنگام درو گفتم ای بخت
بخفتیـدی و خورشید دمید	گفت با این همه از سابقه نومید مشو
گر روی پاک و مجرد چو مسیحا به فلک	از چراغ تو به خورشید رسد صد پرتو
آتش زهد و ریا خرمن دین خواهد سوخت	حافظ این خرقه پشمینه بینداز و برو ⁽³⁰⁷⁾

تمام سعی و تلاش اویس قرنی، این حکیم یمانی، این است که انسان راه اخلاص و صداقت پیماید، پیمانۀ دوستی و رفاقت سر کشد و سرکشی و ریا و

تظاهر از سر بنهد، چرا که اسدالله الغالب علی ابن ابی طالب علیه السلام می فرماید:
افضل الزهد اخفاء الزهد. (308)

چراغ سی و پنجم: امر به معروف و نهی از منکر

اویس می گوید: و الله انا لنا مرهم بالمعروف و ننها هم عن المنکر، فیتخذونا اعداء، و یجدون علی ذلک من الفساق اعوانا، حتی و الله لقد رمونی بالظائم و ایم الله لا یمنعنی ذلک ان اقوم لله بالحق. (309) به خدا سوگند که ما آنان را امر به معروف و نهی از منکر می کنیم، ولی آنها ما را دشمنان خویش می دانند، و فاسقان را علیه ما یار و یاور می گیرند، تا آن جا که به خدا قسم مرا با استخوان می زنند، و سوگند به خدا که این کار آنان، مرا از قیام برای خدا، به منظور کمک و یاری حق، دور و مایوس نخواهد کرد.

انسان فطرتاً گرایش به زیباییهی راستایش می کند، و می داند که زشتیها او را می فرسایند. آدمی عاشق حقایق است و شفیه دقیق، او فریفته خیر و نیکی است و با تمام وجود، زیبایی را دوست می دارد. انسان می خواهد که دنیای درون او و فضای جامعه و دنیای برون او همانند عالم هستی، پاک و پاکیزه باشد و همگان، انگیزههایی پاک و روشن داشته باشند، اما افسوس و صد افسوس که سردمداران کفر و نفاق و ریا و سالوس، به طور کاملاً محسوس، به جنگ زیبایی و خیر و نیکی رفته و معروف را منکوب کرده و زشتی و منکر را به جای آن نهاده اند. دنیا پرستان در بازار جامعه کالای منکر را رواج داده و متاع معروف را تاراج می کنند. زشتیها را ارزش و زیباییها را ضد ارزش جلوه می دهند، و بر حقایق سرپوش می نهند.

این جاست که فریضه امر به معروف و نهی از منکر باید همچون ماه بر سر مردمان درخشیدن گیرد؛ امیرالمومنین علی علیه السلام در این باره می فرماید:

و اما اعمال البر كلها و الجهاد فی سبیل الله عند الامر بالمعروف عن المنکر الا کفته فی بحر لاجی؛⁽³¹⁰⁾ و همه کارهای نیک و جهاد در راه خدا، در پیش امر به معروف و نهی از منکر: همانند چیزی جز آب دهنی در برابر دریای پهناور نیست.

این کلام امیرالمومنین علی علیه السلام را از قوام جامعه اسلامی، و رمز دوام عزت مسلمین را به خوبی نشان می دهد و این است که او پس قرنی می گوید:
اولا: ما امر به معروف و نهی از منکر می کنیم، و برای بیان اهمیت آن، به خداوند سوگند می خورد. مگر می شود کسی مسلمان باشد و مؤمن، ولی امر به معروف و نهی از منکر را ترک گوید؟!!

ثانیا: آن گاه که در موقعیت امر به معروف و نهی از منکر قرار می گیریم، گروهی با ما دشمن می شوند، و تا آن جا تائیس آن نهاد اصولی تاءثیر دارد که آنان حتی از اهل فسق و فجور نیز کمک می گیرند و در برابر ما علم مخالفت بالا می برند.

ثالثا: دشمنان مرا با استخوان کتک می زنند، اما من در برابر آنان استقامت می کنم، و به خداوند سوگند که آنان نمی توانند مرا از پیمودن راه حق و قیام در راه خدا باز دارند، آری، هر کس که می خواهد پرچم حق و فضیلت در اهتزاز باشد، باید از هواهای نفسانی و وسوسه های شیطانی احتراز کند و از تحمل رنج و سختی گریزان نباشد؛ نیز باید اهل امر به معروف باشد و نهی از منکر کند او پس قرنی نیز این گونه بود.

او پس به زیباییها عشق می ورزید و از زشتی گریزان بود، چرا که معلم فطرت به او آموخته بود. او به رواج معروف می اندیشد و چراغ خوبیها را در جامعه روشن نگاه می داشت، او با منکر در هر لباسی که بود مبارزه می کرد،

البته زیبایی زندگانی اوپس در آن بود که با علم و عمل و گفتار و رفتار امر به معروف و نهی از منکر می کرد که مولایش علی علیه السلام می فرماید

لعن الله الا مرین بالمعروف التارکین له، و الناهین المنکر العاملین به؛⁽³¹¹⁾

خداوند لعنت کند کسانی را که به معروف امر می کنند و خود آن را به جا نمی آورند، و منکر را نهی می نمایند و خود مرتکب آن می شوند.

چراغ سی و ششم: مسئولیت اجتماعی

اوپس می گوید: اللهم انی اعذر الیک من کبد جائعه و جسد عار، و لیس لی الا ما علی ظهری و فی بطنی؛⁽³¹²⁾ خداوندا! من از تو درباره هر شکم گرسنه و بدن برهنه، معذرت می خواهم، و مرا جز بالا پوشم و آنچه در شکم دارم، چیزی نیست.

این یکی از میوه های شیرین فطرت است که انسان به انگیزه ای الهی، به مردم عشق بورزد، درد و رنج آنان را احساس کند و گرسنگی و برهنگی ایشان را گرسنگی و برهنگی خویش بداند. در این صورت برای معاش خود و مردم تلاش می کند و سهم ناچیزی از دسترنج و دستاورد کار خود را برای خویشتن بر می دارد و باقیمانده را به دیگران می بخشد، حتی او اهل ایثار است و آنچه که خود احتیاج دارد، در راه دلداری، ایثار می کند، و هرگز از این حرکت افتخار آفرین مغرور نمی گردد، بلکه آن گاه غنچه راز و نیاز در دل و جانش می شکوفد، در مقام مناجات ناله می کند که: ای پروردگار من، اگر افراد گرسنه ای هست و یا فرد برهنه ای، من شرمسارم و پوزش می طلبم!

این یکی از ابعاد برجسته و انوار تابنده عرفان اوپسی است که خود را نه فقط در برابر مشکلات و مشقات مردم مسوول می داند، بلکه اهل عمل هم هست، تا

آن جا که به جز لباس که پوشیده و غذایی که خورده، دیگر هیچ ندارد! این آب گوارای عرفان را اویس از چشمه صاف و زلال ولایت علوی برداشته است. از دل اویس چشمه سار محبت می جوشد محبت خدا تمام وجودش را فرا گرفته است و اندازه که محبت اویس به خدا شدت یابد، محبتش به مردم نیز افزایش می یابد.

آری، اویس به مقام رفیع انسانیت رفعت یافته، و از خودپرستی رهایی جسته و به خیل بندگان مخلص خدا پیوسته است. او حتی در مقام دعا و نیایش از خود محوری پرهیز کرده و از خداوند می خواهد که به سبب فقر مردم، او را دشمن! چنان که سید انبیا و سرور اولیا می فرماید:

الخلق عیال الله؛ فاحب الخلق الی الله من نفع عیال الله و ادخل علی اهل بیت سرورا. مردم اعیال خدا هستند و محبوبترین آنها نزد خدا کسی است که به عیال خدا سود دهد و به خانواده ای شادی رساند.

چراغ سی و هفتم: جامعه پذیری

اویس قرنی می گوید: و لانفاق الجماعه فتفارق دینک؛⁽³¹³⁾ از جماعت دوری نکن که از دینت دور خواهی شد.

این ندای فطرت و بنای خلقت است که انسان باید در اجتماع زندگی کند. همان طور باید در آب باشد و اگر اندکی از آب بیرون بماند، خواهد مرد. اجتماعی بودن آدمی نیز سرنوشت محترم اوست و گریز از جامعه، او را به مرگ محکوم می کند.

عرفان اویسی با جامعه گریزی در ستیز است؛ چرا که در پذیرش جامعه، کسی را گریزی نیست. انسان باید همواره آفرینش خاص خویش را در نظر گرفته، و از اجتماع دور نشود؛ زیرا دوری از جماعت، دوری از دیانت را به

دنبال خواهد داشت. این جا جا دارد که به کلام امام صادق علیه السلام، متوسل و متمسک شویم که می فرماید:

من فارق جماعه المسلمین قید شبر فقد خلع ربقه الاسلام من عنقه؛⁽³¹⁴⁾ کسی که به اندازه یک وجب از جماعت مسلمین دوری گزیند، رشته اسلام را از گردن خود جدا کرده است.

اسلام آیینی است که تمام دستورهایش مبتنی بر فطرت است و یکی از این دستورها، در اجتماع زیستن انسان می باشد و اگر کسی از جماعت مسلمین دوری گزیند، از فطرت فاصله گرفته است در نهایت، از اسلام و دیانت خارج خواهد شد.

این پیوند اجتماعی و پیمان فطری، بر همه انسانها لازم و ضروری است. و هر کس که اسلام را می پذیرد، حتما باید با جماعت مسلمین در ارتباط باشد و گوشه گیری و گوشه نشینی را رها کند و امیرالمومنین علیه السلام در فرمان خویش به مالک اشتر، دریچه ای نورانی به جهان انسایت باز می کند و به استنادارش سفارش اکید می کند که همه انسانها را دوست بدارد؛ زیرا آنان یا در دین و مذهب برادر همنند و یا در خلقت برابر هم:

و اشعر قبلک الرحمه للرعیه، والمحبه لهم، و اللطف بهم، و لاتکونن علیهم سبعا ضاریا تغتنم اکلهم، فانهم صنفان: اما اخ لک فی الدین، اما نظیر لک فی الخلق.⁽³¹⁵⁾ و قلبت را از دوستی و مهربانی و شفقت نسبت به رعیت سرشار کن، مبادا برای ایشان جانوری درنده خوباشی و خوردنشان را غنیمت شماری، چرا که آنان دو رشته اند: یا با تو برادر دینی اند و یا در آفرینش همانند تو هستند.

آری، این پیوند با انسانها و عشق به مردم، هدیه فطرت است و همانندی با خلقت، و هر کس که از اجتماع مسلمین و جامعه اسلامی دوری گزیند، گرفتار سرسپردگی شیطان انانیت خواهد شد و دچار درماندگی و افسردگی.

چراغ سی و هشتم: تنهایی

اویس می گوید: انی اکره الشهره، والوحد احب الی، لانی کثیر الغم مادمت مع هولاء الناس؛⁽³¹⁶⁾ من شهرت را ناپسند می شمارم، و تنهایی نزد من محبوبتر است؛ زیرا مادامی که با این مردمم، آکنده از غم و اندوهم.

آن گاه اجتماع شکل می گیرد که افراد در کنار یکدیگر قرار گیرند و مناسبات خاصی با هم داشته باشند. نماز جماعت خیلی ثواب دارد، اما تک تک افراد در برگزاری آن نقش دارند. هنگامی که بانگ اذان، گوش جان را در مسجدالحرام نوازش می دهد، مسلمانان در صفوف به هم فشرده به گرد کعبه و به سوی خانه خدا به جماعت می ایستند. بدون شک، ابتدا باید فرد فرد مسلمین، دلباخته نماز و خیر خواه جماعت مسلمین باشند تا جمعی یک دل و یک صدا فریاد برآوردند: الله اکبر، تکبیره الاحرام بگویند و به احرام عشق محرم شوند.

اگر کسی اهل خلوت نباشد، شرایط لازم برای حضور در جامعه را ندارد، در تنهایی است که آدمی به تزکیه نفس و راز نیاز می پردازد، و مبانی اعتقادی خویش را تحکیم، و خلق و خوی را تطهیر می کند، این است که اویس می گوید: والوحد احب الی

ای درد توام درمان در بستر ناکامی وی یاد توام مونس در گوشه تنهایی⁽³¹⁷⁾

آن گاه که دل از غیر خدا رست و به حضرت حق پیوست، سلامت و سعادت را می چشد، و عطر توحید را استشمام می کند و اگر انسان به سلامت نفسانی رسید، آمادگی حضور در جامعه و عبور از تنهایی را می یابد.⁽³¹⁸⁾

اگر آدمی در تنهایی بماند مبتلا به دل‌مردگی می‌شود، تنهایی مداوم، منشاء سلامتی نخواهد بود، بلکه سرچشمه بیماری روحی و روانی و اخلاقی نیز می‌شود، تنهایی مقصد نیست، معبر است، چرا که انسان، اجتماعی خلق شده و باید در اجتماع زندگی کند؛ همان‌گونه که ماهی در دریا به حیات خود تداوم می‌بخشد. برای اویس، هم زندگی فردی مطلوب است و هم زندگی جمعی.

او شیفته سید انبیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ و شیعه سید اوصیا عَلَيْهِمُ السَّلَامُ است، نمی‌تواند جامعه‌گریز باشد و اجتماع ستیز. این است که می‌گوید: **الوحده احب الی (319)** یعنی حیات فردی و حیات اجتماعی هر دو من هستند، اما تنهایی را بیشتر دوست می‌دارم.

ما چرا تنهایی برای اویس قرنی محبوبتر است؟!

خود او پاسخ می‌دهد که «من شهرت را زشت می‌شمارم، تنهایی را بیشتر دوست می‌دارم. مادامی که با این مردم هستم آکنده از غم و اندوهم.»
اویس بر خلاف عده‌ای که شهوت شهرت دارند، از شهرت فرار می‌کند. او می‌داند که مردم به واسطه چنان پیامبر اسلام عَلَيْهِمُ السَّلَامُ درباره او غلو خواهند کرد، اساساً اکثر مردم از شخصیتها، بت درست می‌کنند، اویس از این بت تراشی فرار می‌کند، حتی او را «مجنون» **(320)**

می‌خوانند، ولی او افسرده نمی‌شود بلکه بر ایمانش افزون می‌گردد، این برای او خوشایندتر است که در زمان حیاتش مجسمه‌ای از او بسازند و او را بت قرار دهند. برای اویس، مرضی درگاه خداوند سبحان بودن مهم است بس. این است که او از شهرت و خوشنامی فرار می‌کند و در خلوت و تنهایی آرام و قرار می‌گیرد. **(321)**

این جا کلام نغز پر مغز امام صادق علیه السلام راهنمای هر سالک صادق است که می فرماید: ان قدرت ان لاتعرف فافعل، وما عليك الا يثني عليك الناس و ما عليك ان تكون مذموما عند الناس اذا كنت محمودا عند الله؛ اگر بتوانی که شناخته نشوی (و گمنام باشی) چنین کن، چه می شود تو را اگر مردم ستایشت نکنند؟! و چه مشکلی پیدا می کنی، اگر نزد مردم نکوهیده باشی، در صورتی که نزد خداوند پسندیده ای؟! ⁽³²²⁾

چراغ سی و نهم: ولایت

«روزی اویس قرنی بر کنار آب فرات وضو می ساخت، آواز طبلی به گوش او رسید، پرسید که این چه صداست؟ گفتند: آواز طبل سپاه شاه ولایت است که به حرب معاویه می رود. اویس گفت: هیچ عبادت نزد من فاضل تر از متابعت علی مرتضی نیست. آن گاه به متابعت و ملازمت آن حضرت شتافت. ⁽³²³⁾

اویس قرنی خلوت و تنهایی را به شهرت و خوشنامی برتری می دهد، او برای عبادت، ارزش بالایی قائل می شود، او زندگیش را با دعا، مناجات و عبادت زینت می بخشد. و اینک که آواز طبل جبهه امیرالمومنین شنیده می شود اویس در رکاب علی علیه السلام به جنگ معاویه می رود، در رکاب کسی همیشه در جبهه حق شمشیر زده است او اهل یگانگی و فاق است و با دوگانگی و نفاق می ستیزد. او حجه الله است، گفتار، رفتار، سکوت، فراید، قیام، قعود، سرانجام، لحظه لحظه زندگی او حجت است و دلیل راه، برای هر آگاه راه یافته و یا گمراه گمگشته.

و اینک، اویس که پیر مردی عابد و زاهد است، همه عبادت ها را با متابعت از امیرالمومنین علیه السلام مقایسه می کند و به دور از هر گونه وسوسه فریاد می زند «هیچ عبادت نزد من فاضلتر از متابعت علی مرتضی نیست.»

و درک عظمت ولایت و مقام منبع آن، معرفت عمیقی است که «باقرالعلوم»
علیه السلام می فرمود:

بنی الاسلام علی خمس: علی الصلاه و الزکاه و الصوم و الحج و الولایه، و لم
یناد بشیء کمانودی بالولایه؛⁽³²⁴⁾ اسلام روی پنج پایه نهاده شده است: نماز و
زکات و روزه و حج و ولایت، و هیچ چیزی مانند ولایت از آن، سخن به میان
نیامده است.

آری نماز بدون ولایت، یعنی نماز بی رکن و اساس و روزه بی ولایت، یعنی
روزه بی حاصل و حج بی ولایت، یعنی حج مرده ابوسفیانی و اسلام منهای
ولایت، یعنی اسلام وارونه و میان تهی.

این است که استقامت در «طریقت»، در روایت ذیل از امام باقر علیه السلام،
حکایت از ولایت علی بن ابی طالب علیه السلام می کند:

عن ابی جعفر فی قول الله عزوجل: «والواستقاموا علی الطریقه لاسقینا هم
ماء غدقا»⁽³²⁵⁾ لاشربنا قلوبهم الايمان. والطریقه: هی و لایه علی بن ای طالب و
الاصیاء⁽³²⁶⁾

امام باقر علیه السلام در مورد خدای عزوجل: «اگر بر این طریقه استقامت ورزند،
آبی فراوان به آنان دهیم»، فرمود: ایمان را در عمق دلشان و رسوخ دهیم و
«طریقه»، همان ولایت علی بن ابی طالب و اوصیا (ی دیگر) است.

پس او پس قرنی راه به خطا نرفته و سخن به گزاف نگفته است، که متابعت از
علی مرتضی علیه السلام را از هر عبادتی برتر می داند؛ زیرا امیرالمومنین علیه السلام تمامی
صفات و شرایط لازم برای ولایت و امامت را دارد. و از آن جا که در این
نوشتار بنای اختصار داریم، به بیان قطره ای از دریای فضایل علی علیه السلام اکتفا

کرده و به پاره ای از اشعار شیرین و شیوای مولوی تحت عنوان ذیل اشاره می کنیم:

«خدا انداختن خصم بر روی امیرالمومنین علی علیه السلام و انداختن آن حضرت شمشیر را از دست»:

اهل دین را بازدان از اهل کین	همنشین حق بجو با او نشین
از علی آموز اخلاص عمل	شیر حق را دان منزه از دغل
در غزا بر پهلوانی دست یافت	زود شمشیری بر آورد و شتافت
او خدا و انداخت بر روی علی	افتخار هر نبی و هر ولی
در زمان انداخت شمشیر آن علی	کرد او اندر غزایش کاهلی
گشت حیران آن مبارز زین عمل	از نمودن عفو و رحم بی محل
گفت بر من تیغ تیز افراشتی	از چه افکندی مرا بگذاشتی؟!
ای علی که جمله عقل و دیده ای	شمه ای واگو از آنچه دیده ای
تیغ حلمت جان ما را چاک کرد	آب علمت خاک ما را پاک کرد
راز بگشا ای علی مرتضی	ای پس سوء القضاء حسن القضاء
چون تو بایی آن مدینه و علم را	چون شعاعی آفتاب حلم را
باز باش ای باب رحمت تا ابد	بارگاہ مالہ کفوا احد
گفت: من تیغ از پی حق می زخم	بنده حقم نه مأمور تنم
شیر حقم، نیستم شیر هوا	فعل من بر دین من باشد گوا ⁽³²⁷⁾

چراغ چهلم - شهادت

اویس می گوید: اللهم ارزقنی شهاده توجب لی الحیاه و الرزق؛ ⁽³²⁸⁾ خداوندا!

شهادتی به من عطا کن که زندگی و روزی به دنبال داشته باشد.

اویس قرنی، صادقانه و عارفانه، از حضرت حق شهادت می طلبید، اما شهادت چیست و شهید کیست؟

شهادت، بیعت با مقام ولایت است تا پای جان.

شهید، دلدادۀ سید انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ است دلباخته سید اوصیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ.

شهادت، برنده ترین سلاح در برابر کفر و نفاق و شرارت است.

شهید، با امام سجاد عَلَيْهِ السَّلَام هم‌نوا است که: اللهم اختم بعفوك اجلی. (329)

شهادت، دوری از زرق و برق دنیاست، و نشستن بر کنار سفره تعند ربهم

برزقون. (330) شهید، هم صدا با حافظ زمزمه می کند:

به تیغم گر گشددستش نگیرم و گر تیرم زند منت پذیرم (331)

شهادت، هدیه ای است نفیس که خداوندی به دوستان خاص خویش عطا

می کند. شهید، عاشقانه در آره خدا جانبازی می کند:

زیر شمشیر غمش رقص کنان باید رفت کان که شد کشته او، نیک

سر انجام افتاد (332)

شهید، مصداق ان الذین قالوا ربنا الله ثم استقاموا (333) است نه همچون بیدی

که از باد کفر و نفاق بلرزد، و گرنه ادعای توحید بدون استقامت در مقابل کفر و

نفاق به پیشیزی نیرزد.

شهادت، بالاترین حسن عاقبت است و والاترین رکن سعادت، شهید، تشنه

وصال است ابراهیم گونه در این راه، جان خویش را به قربانگاه حق می برد:

خیال تیغ تو با ما حدیث تشنه و آبست اسیرخویش گرفتی بکش چنانکه تو دانی (334)

شهادت، به قول اویس، مایه حیات است و سرمایه رزق و روزی. شهید، تیغ

زهرآگین دشمن را می پذیرد، بدان امید که لبخند مقام ولایت بر جانش نشیند

که:

خیال خار ارچه جان بکاهد گل عذرآن بخواهد سهلست تلخی می در جنب ذوق مستی (335)

فصل چهارم : جایگاه اویس در نگاه بزرگان

آن گاه که درباره موجودات زنده به مطالعه می پردازیم، به روشنی در می یابیم که حتی مرگ و حیات آنها سود و منفعت نهفته است؛ مثلاً یک اسب بادپا در زندگی به صاحب خود خدمت می کند، و یا هنگامی که یک گوسفند پروار ذبح می شود، شکم چندین گرسنه را سیر کرده و برهنگانی را می پوشاند، و یا... حتی حیواناتی که ما آنها را آزار دهنده و مودی می دانیم، در نظام آفرینش جایگاهی مخصوص به خود دارند؛ مثلاً حشرات عامل مهمی در گروه افشانی گلها هستند و زهر عقربها و مارها در داروسازی کاربرد دارند و...

افسوس و صد افسوس که انسانهای هستند که زندگی شان فاقد هر گونه خاصیت مفیدی است و مرگشان نیز همین طور نه حیات چشمگیری دارند و نه ممت قابل توجهی. برای چنین افرادی شناسنامه ای صادر می شود و پس از مدتی باطل می گردد و دیگر هیچ!

تاریخ، اینها را نمی شناسد، چرا که شناختنی نیستند. کسانی که هیچ گونه تاءثیری ندارند، به چه درد جامعه و تاریخ می خورند؟! و اخبار زندگی، بیماری و یا مرگ آنها به چه درد می خورد؟!

اما در نقطه مقابل، افرادی را می بینیم که در جامعه و تاریخ مؤثرند، یا ضرر می رسانند و یا منفعت، یا ویران می کنند و یا آباد، به هر حال خنثی نیستند، از اینها گروهی مایه ننگ تاریخند و جمعی مایه افتخار، گروهی سیه دلانند و جمعی روشندان، گروهی روسیاهند و جمعی روسپید.

سهیل، ستاره ای تابان در آسمان عرفان

اویس قرنی یکی از سپید رویان تاریخ است که تاریخ به وجودش افتخار می کند. اویس قرنی شخصیتی است که رسول خدا ﷺ در بزرگداشت و

گرامیداشت او او سخنها گفته و درها سفته. او از هوادران پیامبر گرامی اسلام و از حواریان امیرالمومنین علیه السلام است.

اویس قرنی کسی است که امیر بیان علی علیه السلام در جنگ صفین به انتظارش نشسته و از ستایش می کند. او عاشق دلباخته ای است که پیشتازان عشق و محبت، نام و یاد او را گرامی داشته اند.

اویس قرنی انسانی پاکباخته است که بزرگان علم و ادب و عرفان از او و راه او به بزرگی یاد کرده اند. اویس یمانی، در آسمان عرفان، ستاره درخشنده ای است که شیعه و سنی در برابر پرتوش، خیره مانده و در وصفش درمانده اند، و در آثارشان، گنج یاد او را ره ودیعت گذارده اند. اما چرا بر چهره اویس غبار غربت نشسته است و حتی مسلمین به ندرت او را می شناسند؟

پیش از پرداختن به این پرسش، برای این که «مظلومیت اویس» نمایانگر شود، به مطالبی از کتاب حافظ خراباتی اشاره می شود:

1. «اویس قرنی، این شخصیت که در هاله ای از ابهام قرار دارد و در تذکره های عارفان ایران از او مطالب مبهمی نقل شده است. در عرفان ایران مورد احترام و تعظیم و تکریم قرار گرفته و حتی فرقه ای نیز خود را به ایشان منسوب داشته و خود را اویسی می شناسند.» ⁽³³⁶⁾

2. «ضمن اقوال مختلف درباره صوفیان صدر اسلام این سخن نیز گفته شده است که اویس قرنی در گذشته به سال 37 هجری، قدیمترین صوفی اسلامی است. لیکن در صحت این سخن جای تامل است، می توان اویس را از صوفیان و زاهدان دانست، لیکن در مسلمان بودن او جای سخن است. او از نظر تقوا و پرهیزگاری مورد احترام حضرت پیغمبر اکرم بوده است.» ⁽³³⁷⁾

3. «اویس قرنی مسلمان نبوده است تا تصوف اسلامی از او سرچشمه بگیرد و او سلسله جنبان باشد. اویس قرنی از مهر پرستان نجد عربستان بوده است.» (338)

4. «تذکره شوستر، تاءلیف سید عبدالله بن سید نورالدین شوشتی متخلص به «فقیر» در گذشته به سال 1173 ه. می نویسد: اویس قرنی - قدس الله سره - از مردم شوستر است که به نجد رفت و سپس به شوستر بازگشت و در آن جا از دنیا درگذشت و آرامگاهش نزدیک باغ دهکی است که به نام او معروف است.» (339)

پس بر اساس تحقیقات مشعشع نویسنده کتاب حافظ خراباتی، اویس، قرنی و عارف مسلمان نیست، بلکه باید او را «اویس شوشتی مهر پرست» بدانیم! باز می گردیم به سوالی که مطرح شد:

چرا بر چهره اویس قرنی غبار غربت نشسته است و حتی مسلمین به ندرت او را می شناسند؟ مهمترین پاسخ این پرسش را باید در روش روحانی و منش عرفانی اویس جستجو کرد: او همواره از شهرت فرار می کرد، او دلبستگی و وابستگی به ریاست و ثروت نداشت، او فریفته نام و شیفته نان نبود، او سخنان رسول خدا ﷺ را درباره خودش با هیچ

چیز تعویض نکرد، او نمی خواست که عارفی شهیر باشد، او به صفین آمد و در رکاب علی عَلِيٍّ به شهادت رسید، اما بدون هیاهو و غوغا و هر گونه تبلیغات و سر و صدا. (340) به جهت همین علاقه به زندگی در گمنامی بود که اویس به بوته فراموشی و نسیان سپرده شد، البته خوشبختانه در منابع و ماءخذ بسیاری برای زدودن این فراموشی، تلاشهایی شده، ولی متأسفانه درباره شخصیت و مقام و منزلت اویس کار تحقیقی و علمی و تاریخی انجام نگرفته است. این کوتاهی و کم کاری بر غبار غربت چهره اویس افزوده، و او را فردی

گمنام معرفی کرده و برجستگی شخصیت او را در هاله ای از ابهام فرو برده است.

در این مقام، مجال آن نیست که به ذکر همه مطالب و منابعی پردازیم که پیرامون او ایس قرنی، دست یافته ام. البته محققانی که شایستگی این تتبع و تحقیق را دارند، اگر وارد این میدان شوند، گوهرهای بیشتر و بهتری خواهند یافت. و اگر چه ذکر مطالب و منابع، نور جلالت او ایس را به دلها می تاباند، ولی چون موجب کسالت و ملالت خواننده محترم شد، ایشان را به مطالعه و بررسی فصل «از ولادت تا شهادت» کتاب حاضر و به ویژه پی نوشتهای آن دعوت می کنم.

اختلاف در وفات و محل دفن

از مجموعه منابع و مآخذ موجود، می توان یقین کرد که او ایس قرنی به صفین آمده و در رکاب امیرالمومنین علی عَلَيْهِ السَّلَام به شهادت رسیده است. البته تعداد کمی از این منابع در باب وفات و محل دفن او ایس، به احتمالات دیگری نیز پرداخته اند، ولی معمولاً به حضور او ایس در صفین نیز اشاره کرده و به قوت این نظر تصریح کرده اند.

1. ابن جوزی ⁽³⁴¹⁾ در *صفه الصفوه* می نویسد:

«عبدالله بن سالم می گوید: در زمان عمر بن خطاب در غزوه آذربایجان شرکت کردیم و او ایس قرنی نیز با ما بود، در مراجعت، او مریض شد و توانایی همراهی قافله را نداشت و مرد، پس چون فرود آمدیم، قبر، آماده و آب روان و کفن و حنوط حاضر بود، سپس او را غسل داده، کفن کردیم و بر او نماز خواندیم و حرکت کردیم، برخی گفتند: بر گردیم و نشانی بر قبر بگذاریم، بازگشتیم، نه قبری بود و نه اثری از آن.» ⁽³⁴²⁾

با این حال، مرگ اويس در بازگشت از غزوه آذربایجان قابل قبول نیست؛ زیرا اولاً روایت شده است که اويس پس از آن غزوه مدتی طولانی زندگی کرده است.⁽³⁴³⁾ ثانياً «عبدالرحمان بن ابی لیلی می گوید: در جنگ صفین شخصی از اهالی شام پرسید: آیا اويس قرنی در جمع شماست؟ گفتیم: بله، از او چه می خواهی؟ گفت: من از رسول خدا ﷺ شنیده ام که فرمود: «اويس قرنی از نظر احسان و نیکوکاری، خیر التابعین است». سپس مرکبش را برگرداند و در اصحاب علی عليه السلام داخل شد.»⁽³⁴⁴⁾

2. احمد بن حنبل⁽³⁴⁵⁾ در کتاب الزهد خویش، مرگ اويس را در «بازگشت از غزوه آذربایجان»⁽³⁴⁶⁾ و یا در «سیستان»⁽³⁴⁷⁾ مطرح می کند. البته در مطلب مربوط به غزوه آذربایجان، او نیز همانند ابن جوزی، ناپدید شدن قبر اويس! را مطرح می کند. از طرف دیگر آذربایجان در شمال غربی ایران و سیستان در جنوب شرقی آن واقع است، پس این دو نظریه ناقض یکدیگرند.

3. ابن حجر عسقلانی⁽³⁴⁸⁾ در کتاب الاصابه فی تمییز الصحابه به حضور اويس در صفین و بیعت او با علی عليه السلام و شهادتین اشاره می کند، و در هر مورد صراحتاً شهادت اويس را در صفین مطرح می نماید. و سپس در یک مورد، به احتمال شرکت او در غزوه آذربایجان و مرگش در بازگشت اشاره می کند.⁽³⁴⁹⁾

ضمناً ابن حجر عسقلانی در کتاب لسان المیزان نیز به احتمالات مربوط به مرگ اويس پرداخته و مسائلی همچون: شهادت او در صفین و مرگ او در بازگشت از غزوه آذربایجان، مرگ او بر کوه ابوقیس در مکه یا احتمال مرگ او در دمشق⁽³⁵⁰⁾ را مطرح می کند و سپس می نویسد: در مرگ اويس داستانهایی حکایت کرده اند که شباهت به معجزات دارد، و بعضی از دوستان ما وجود او را

در این دنیا منکر شده اند، و حال آن که رسول خدا ﷺ می فرماید: ان من خیر التابعین اویسا القرنی، رضی الله عنه (351)

ابونعیم اصفهانی در متاب حلیه الالیاء همانند ابن جوزی در صفه الصفوه معتقد است که مرگ اویس در بازگشت از آذربایجان بوده است (352) و به حضور او در صفین و سوال مرد شامی از او اشاره می نماید. (353)

5. ابن اثیر (354) در کتاب الکامل فی التاریخ، ابتدا شهادت اویس در صفین را مطرح می کند و سپس می نویسد: گفته می شود که او در دمشق و یا ارمنستان و یا در سیستان در گذشته است. (355) ابن اثیر جزری نیز در کتاب اسدالغابه فی معرفه الصحابه ضمن نگارش مطالب مهمی درباره اویس، شهادت او را در صفین یادآور می شود، اما اشاره ای به سایر احتمالات نمی کند. او می نویسد: قتل اویس القرنی یوم صفین مع علی. (356)

6. حمدالله مستوفی (357) در تاریخ گزیده می نویسد:

«شیخ اویس القرنی... او به روایتی در حرب دیلم شهید شد. گورش به کوه اعلی تر (358) قزوین است. و به روایتی در جنگ صفین شهید شده، در سنه ست و ثلاثین هجری و به روایتی به کردستان نزدیک کرمانشاهان مدفون است.» (359)

دکتر محمد مکرری در کتاب گورانی یا ترانه های کردی در بخش فرهنگ کردی (لغات متن) می نویسد: «ویس: نام پیری است در حومه شهر کرمانشاه که اخیرا کردان سنی مذهب کرمانشاه و سنندج بر بنای ساده آن افزوده اند و عده ای او را اویس قرنی می دانند.» (360)

اگر چه بسیار بعید است که محل دفن اویس در نزدیکی کرمانشاه باشد، اما اهالی این منطقه آرامگاه مزبور را بهانه ای برای توسل و تمسک به روح متعالی

اویس قرنی قرار داده اند و این زیباست، حتی این موضع و عطر اویس در ترانه های کردی نیز به مشام می رسد، برای نمونه به دو مورد اشاره می کنیم:

بویچیم نه ویس پی توبه کاری توبه کل بکیم غیرر دلداری
بیا برای توبه، به نزد ویس رویم از همه چیز توبه کنیم غیر از عاشقی⁽³⁶¹⁾
بویچیم نه ویس پیر و یمانه له ویس پیرسیم گنای کیمانه
بیا بنزد ویس رویم پیر خودمانست از ویس پیرسیم گناه کدامانست⁽³⁶²⁾

7. ابن بطوطه⁽³⁶³⁾ در سفرنامه خویش می نویسد:

«دروازه های دمشق: دمشق هشت دروازه دارد از آن جمله باب الفرادیس و باب الجاییه و باب الصغیره. در میان دو دروازه اخیرالذکر، مقبره عده زیادی از صحابه و شهدا و تابعین واقع شده است... در همین گو. رستان بین دو دروازه، قبر ام حبیبه ابوسفیان که زوجه حضرت رسول... و قبور بلال مؤذن پیغمبر و اویس قرنی و کعب الاحبار واقع شده است.

در کتاب المعلم فی شرح صحیح مسلم تاءلیف قرطبی آمده است که جمعی از صحابه در مصاحبت اویس قرنی از مدینه به شام رفتند و او در اثنای راه در صحرای بی آب و آبادانی وفات یافت. همراهان دچار حیرت شدند، ولی چون فرود آمدند حنوط و کفن و آبی در آن جا بود، تعجب کردند و او را بعد از غسل و کفن به خاک سپرده، حرکت کردند. در بین راه یکی از ایشان گفت: آیا سزاوار است قبر اویس را همین طور ناشناس بگذاریم؟ برگردیم و علامتی بر سر خاک وی نصب کنیم. همگی بر گشتند ولی اثری از قبر نیافتند. «⁽³⁶⁴⁾ (ابن جزری می گوید روایت صحیح تر این است که اویس در جنگ صفین در میان لشکریان امام علی علیه السلام به شهادت رسیده است. «⁽³⁶⁵⁾

8. معلم پطرس بستانی⁽³⁶⁶⁾ در دائره المعارف خویش، گشته شدن اویس در واقعه صفین و همراهی علی بن ابی طالب علیه السلام را مطرح کرده و احتمالات مرگ او در دمشق، ارمنستان و سیستان را نوشته و قول مرجع را شهادت اویس در صفین می داند:

« و قتل اویس فی واقعه صفین مع علی بن ابی طالب سنه 37 هجریه. و قیل توفی بدمشق و قیل بآرمینیه و قیل بسجستان و المرجح انه قتل⁽³⁶⁷⁾ بصفین. »

9. در دائره المعارف تشیع زندگانی اویس قرنی بسیار سطحی مطرح شده، و از جمله آمده است:

«اویس قرنی... احتمالاً پس از واقعه جمل به صف یاران حضرت علی علیه السلام پیوست و در صفین گشته شد. روی هم رفته، شرح روشنی از احوال اویس در دست نیست، برخی در وجود او شک کرده اند و پاره ای نیز مرگ وی را در جایی غیر از صفین دانسته اند. »⁽³⁶⁸⁾

10. خیرالدین زرکلی در الاعلام، شهادت اویس در جنگ صفین را نظر اکثر مورخان می داند و می نویسد: و شهد واقعه صفین مع علی و یرجع اکثریون انه قتل فیها.⁽³⁶⁹⁾

11. دکتر رکن الدین همایون فرخ، محل مرگ و آرامگاه اویس را «شوشتر» می داند: «تذکره شوشتر، تالیف سید عبدالله بن سید نورالدین شوشتری متخلص به فقیر، درگذشته به سال 1173 ه. می نویسد: اویس قرنی - قدس الله سره - از مردم شوشتر است که به نجد رفت و سپس به شوشتر بازگشت و در آن جا از دنیا در گذشت و آرامگاهی نزدیک باغ دهکی است که به نام او معروف است. »⁽³⁷⁰⁾

12. سید محسن امین⁽³⁷¹⁾ در متاب ارزشمند اعیان الشیعه، مطالب مبسووطی درباره ابعاد گوناگون زندگانی اویس می نویسد. او به صورت دقیق، ورود اویس

به صفین، بیعت او با امیرالمومنین علیه السلام و نحوه جهاد و مبارزه و شهادت او و نمازگزاران مولا علیه السلام بر پیکر پاکش و دفن او در صفین را مورد بررسی قرار می دهد.

سید محسن امین در 21 مورد بر شهادت او ایس در صفین تاکید دارد، و احتمالات مرگ او ایس در غیر صفین را تحت عنوان ماروی فی الشواذ من موته فی غیر صفین. ⁽³⁷²⁾ می نویسد. او احتمال مرگ او ایس در این مکان را نقل می کند: کوه ابوقیس در مکه، دمشق، راه بازگشت از غزوه آذربایجان و حیره. ⁽³⁷³⁾ اما در پایان این گونه نتیجه تحقیقات خویش را اعلام می دارد:

و الخبر مستفیضه بانه استشهد بصفین، و القول بانه مات بدمشق او ارمینیه او غیر هما شاذ لایلتفت الیه؛ ⁽³⁷⁴⁾ از اخبار استفاده می شود که او ایس در صفین به شهادت رسیده است، و این نظریه که او در دمشق، ارمنستان و یا غیر آنها در گذشته است، نظری شاذ و نادر است که قابل اعتنا نیست. «

از مجموعه مطالبی که مطرح شد، این حقیقت نمایان می شود که او ایس قرنی ستاره ای تابان است که صفین به خدمت «خورشید ولایت» علیه السلام می رسد، و در رکاب آن حضرت، جرعه جرعه شربت شهادت می نوشد، و سرمست از آنچه که هست چشم می پوشد، و عارفانه و خالصانه، به معراج عشق می رود.

آرامگاه او ایس

اگر بپذیریم که محل شهادت او ایس صفین بوده است، آرامگاه او ایس قرنی در «رقه» خواهد بود، که موضعی است در ساحل فرات و نزدیک صفین. و المرجح انه قتل بصفین و قبره بصفین. ⁽³⁷⁵⁾ آرامگاه او ایس رقه سوریه واقع است که بنابر توافق رایزن فرهنگی جمهوری اسلامی و استاندار رقه نوسازی: «مزارها و حرمهای «عمار یاسر»، «او ایس قرنی» و «کعب انصاری» در استان رقه سوریه

با همکاری جمهوری اسلامی ایران نوسازی مس شود... در صورتی که توسعه و نوسازی مزارهای این اصحاب امیرالمومنین عليهم السلام را به نحوی مطلوب صورت گیرد، استان رقه در مسیر عبور کاروانها و زوار ایرانی حضرت زینب علیهما السلام قرار خواهد گرفت و این امر می تواند نقش اساسی در رونق اقتصادی و فرهنگی این منطقه داشته باشد. ⁽³⁷⁶⁾»

سید محسن امین می نویسد: المشهور و هو الاصح انه قتل بصفين مع علي عليه السلام و دفن بها. ⁽³⁷⁷⁾

شهادت اویس و حقانیت امام علی عليه السلام

از حضور اویس خیرالتابعین در جبهه امیرالمومنین می توان دریچه ای به حقانیت و ولایت علی مرتضی عليه السلام باز کرد؛ سید محسن امین این مطلب را به طرز زیبا و گویا چنین می نویسد:

شهوده صفین و شهاده و انه من خیر التابعین؛ قال الکشی: روی یحی بن آدم عن شریک، عن ابن ابی زیاد، عن عبدالرحمان بن ابی لیلی، قال: خرج بصفین رجل من اهل الشام فقال: فیکم اویس القرنی؟ قلنا: نعم. قال: سمعت رسول الله صلى الله عليه وسلم يقول: خیر التابعین - او من خیر التابعین - اویس القرنی، ثم تحول الینا «انتهی».

و یذکرنا هذا الخیر ماجری لعمار یوم صفین حین روی عمرو بن العاص لاهل الشام: عمار تقتله الفئه الباغیه و سوال جکاعه اهل العراق افیکم عمار بن یاسر و قول ابن ابی الحدید: عجباً لقوم یرتابون لمکان عمار ولا یرتابون لمکان علی ابن ابی طالب و قد ورد فیہ: حربک و سلمک سلمی: علی مع الحق و الحق مع علی و امثال ذلک مما شاع و ذاع ملا الاسماع، انها لاتعمی الابصار و لکن تعمی القلوب التی فی الصدور.

«حضور اویس در صفین و شهادت او و این که او خیرالتابعین است؛ کشی می گوید: روایت شده که یحیی بن آدم از شریک و او از ابن ابی زیاد و او از عبدالرحمان بن ابی لیلی، که گفت: شخصی از اهالی شام به صفین آمد و گفت: آیا اویس قرنی در جمع شماست؟ گفتیم: آری. گفت: از رسول خدا ﷺ شنیدم که می فرمود: اویس قرنی خیرالتابعین و یا از خیرالتابعین است. سپس به سوی ما آمد (پایان روایت). این خبر ما را به یاد ماجرای عمار در روز صفین می اندازد، آن گاه که عمرو بن عاص برای اهل شام روایت کرد که عمار را گروهی نافرمان می کشند و گروهی از اهل شام از اهل عراق سوال کردند که آیا عمار در جمع شماست؟ و این خبر یادآور سخن ابن ابی الحدید است که می گوید: تعجب است از قومی که از مقام و منزلت عمار سوال می کنند، ولی از مکانت علی بن ابی طالب سوال نمی کنند.

و ما نیز می گوئیم: جای تعجب است از قومی که از جایگاه اویس سوال می کنند که او خیرالتابعین است، ولی از مقام و مکانت علی بن ابی طالب سوال نمی کنند. و حال آن که درباره او (از پیامبر اکرم) نقل شده است (که فرمود:) جنگ تو جنگ من و صلح تو صلح من است، علی با حق و حق با علی است و مانند آن همه جا منتشر شده و جای بحث و گفتگو باقی نگذاشته و گوشه‌های را پر کرده است. «زیرا فقط چشمها نیستند که کور می شوند، بلکه دل‌هایی که در سینه ها جای دارند، کور می شوند.»⁽³⁷⁸⁾

اویس در نگاه بزرگان

اینک به پاره ای از سخنان بزرگان درباره شخصیت و منزلت اویس می پردازیم و امید است که هر خوشه ای از خرمن عظیم توشه ای باشد برای شناخت عارفی وارسته و سالکی به حق پیوسته. از آنان جا که اویس در نگاه

بزرگان، دانشمندان، عرفا و ادبا شخصیتی برجسته است، درباره او بسیار سخن گفته و مطلب نوشته اند که در این جا به گلچینی از آنها اکتفا می شود. ضمناً چون در سایر فصول این نوشتار به جایگاه او ایس در نگاه فخر کاینات، حضرت محمد ﷺ و امیرالمومنین حضرت علی علیهما السلام و حضرت موسی بن جعفر علیهما السلام پرداخته شد، در این مقام بدان مقام اشاره نمی کنیم.

سید حیدر آملی

سید حیدر آملی، عارف قرن هشتم هجری می نویسد:

و لجلاله قدر او ایس القرنی - رحمه الله علیه ایضا - لاطلاعه علی اسرار الله تعالی کشفاً و ذوقاً، قال ﷺ فی حقه، حین کان یستنشق من طرف الیمن روائح انفاسه الشریفه، من حیث الباطن او الظاهر: انی لانشق روح الرحمن من طرف الیمن؛⁽³⁷⁹⁾ به دلیل قدر و منزلت او ایس قرنی - رحمه الله علیه - و همچنین آگاهی کشفی و ذوقی او بر اسرار الهی است که رسول خدا ﷺ هنگامی؟ از جهت ظاهر و یا باطن، از طرف یمن، رایحه ای شریف او ایس استشمام می کرد، چنین می فرمود: من نسیم و رایحه رحمانی را از طرف یمن می بویم. «

ابن اثیر

ابن اثیر، مورخ و محدث بزرگ قرن هفتم هجری، از او ایس قرنی به عنوان «زاهد مشهور» یاد می کند و او را از بزرگان تابعین می داند. «⁽³⁸⁰⁾

ابن اثیر، مطالب، روایات و احادیث مهمی را در فضیلت و شخصیت او ایس مطرح می کند که به مناسبتهای گوناگون در این نوشتار به آنها استناد شده است.

ابن جوزی

ابن جوزی، متلکم، محدث و واعظ مشهور قرن ششم، حدود پانزده صفحه از کتاب صفة الصفوه را به ابعاد شخصیت او یس، سخنان او، نشانه های او، ملاقات او با عمر و هرم بن حیان و... اختصاص داده است، برای رعایت اختصار به یک جمله از آن اکتفا می کنیم:

عن اسیر بن جابر اویسا القرنی کان اذا حدث یقع حدیثه فی قلوبنا موقعا مایقع حدیث غیره ⁽³⁸¹⁾ اسیر بن جابر می گوید: هنگامی که او یس قرنی سخن می گفت، آن چنان سخنانش بر دلهایمان می نشست که سخن هیچ کس چنین دلنشین نبود. «

ابن حجر عسقلانی

ابن حجر عسقلانی، مورخ و فقیه شافعی قرن نهم هجری، در تهذیب التهذیب، به اختصار، و در المیزان لسان المیزان و السابیه فی تمییز الصحابه به تفصیل درباره قرنی نوشته و از جمله درباره او گفته است: فانه من اولیاء الله الصادقین. ⁽³⁸²⁾

ابن مسکویه

ابن مسکویه، نویسنده و مورخ مشهور قرن پنجم هجری، درباره او یس می نویسد:

و او یس هذا من سادات الابرار الزهاد و العلماء الامجاد. ⁽³⁸³⁾

ابونعیم اصفهانی

ابونعیم اصفهانی، مورخ قرن پنجم هجری، در حلیه الاولیاء مطالب مبسوطی درباره او یس قرنی نوشته است که به عباراتی از آنها اشاره می شود: سید العباد

و علم الاصفیاء من الزهاد، اویس بن عامر القرنی، بشر النبی ﷺ به، و اوصی به اصحابه. (384)

احمد بن حنبل

احمد بن حنبل (م. 241 هـ.)، رئیس مذهب حنبلی در کتاب الزهد جایگاه مناسبی به اویس اختصاص داده و ابعاد گوناگون زهد و زندگانی اویس را مطرح کرده است. او می نویسد:

ان اویس القرنی لیتصدق بصیابه حتی یجلس عریانا لایجد ما یروح فیه الی الجمعه؛ اویس لباسهایش را به دیگران ایثار می کرد، تا آن جا که برهنه می ماند و نمی توانست در نماز جمعه شرکت کند. (385)

احمد بن حنبل در مسند نیز به برخی از احادیث رسول خدا ﷺ درباره اویس، طلب استغفار عمر از اویس، نشانه های اویس و دلنشین بودن سخنان اویس اشاره می کند. (386)

سید محسن امین

سید محسن امین، نویسنده، مورخ و دانشمند مشهور قرن چهاردهم هجری، تحقیقات ارزنده ای درباره ابعاد گوناگون زندگی اویس قرنی نموده و در کتاب ارزشمند اعیان الشیعه به رشته تحریر در آورده است. تا آن جا که نگارنده تتبع کرده است، درباره اویس، بهترین و بیشترین مطالب و مباحث را، سید محسن امین نوشته است.

او درباره اویس می نویسد: من الغریب ما ینقل من انکار وجوده و الشک فیه مع اشتهاه شهره اخباره المانع من وقوع الشک فی مثله، اما عدم معرفته فلیس بغریب؛ (387) آنچه درباره انکار وجود او و شک در وجود او نقل شده، عجیب و

غریب است، با توجه به شهرتی که او دارد و اخباری که آشکارا از وقوع شک در کسی چون او جلوگیری می‌کند. البته نشناختن او چندان غریب هم نیست. علامه امین ثبات می‌کند که برای او ایس مناقب مشهوری⁽³⁸⁸⁾ است و او به مرتبه «ثقه صدوق»⁽³⁸⁹⁾ نائل شده و شک و شبهه‌ای در او روا نیست. از همه زیباتر آن که حضرت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ نقل می‌کند؛
خلیلی من هذه املامه اويس القرني.⁽³⁹⁰⁾

انوری

اوحدالدین انوری، دانشمند و شاعر قرن ششم هجری، به زهد او ایس اشاراتی زیبا دارد:

گر ترا طبع داوری بودن در تو وصف پیمبری بودی
با همه زهدگر او ایس ترا دیده بودی قلندری بودی⁽³⁹¹⁾

اوحدی مراغه‌ای

اوحدی مراغه‌ای، شاعر متصوف قرن هشتم، به یقین و ایمان و باطن‌گرایی او ایس این گونه اشاره می‌کند:⁽³⁹²⁾

نور معنی گر نفوذ کند کشف راز نهفته زود کند⁽³⁹³⁾
در دل ما جزین امانی نیست زان که ایمان ما امانی نیست
به به ایمان کشید سوی یمن خرقه مصطفی او ایس قرن
دل او با گمان چو یار نبود دیدن صورتش به کار نبود⁽³⁹⁴⁾

مجیرالدین بیلقانی

ملک الشعراء، مجیرالدین بیلقانی، شاعر قرن ششم، در سوگندنامه خویش به «آه او ایس» سوگند یاد می‌کند:

به صدق و لهجت نودر، به حق آه او ایس به سالکان طریقت، به رهروان صفا

به عارفان حقیقت گزین غم پرور که نیستشان زغم حق به خویشان پروا (395)

تاج الاسلام

ابن یعقوب کلابازی ملقب به تاج الاسلام، عارف مشهور قرن چهارم، در کتاب کم حجم و پرمغز خویش، التعرف می نویسد:

«و نیز دیگر اویس القرنی بود - رضی الله عنه - که به روزگار حیات مصطفی - صلوات الله علیه و سلم - ایمان آورده بود و لیکن به خدمت مادر مشغول بود، سوی مصطفی نیامد - صلوات الله علیه - و حق تعالی مر جبرئیل را ﷺ بفرستاد تا مصطفی را - صلوات الله علیه - و از حال وی خبر داد و مصطفی - صلوات الله علیه و سلم - مر یاران را خبر داد از حال وی.» (396)

جامی

عبدالرحمن جامی، شاعر و نویسنده معروف قرن نهم هجری اویس قرنی را سبب رونق قرن می داند:

یک خلق خوش زهر که ببینی پسند کن یمن سهیل شد سند دولت یمن
یک لحظه هر که نیک شود مغتنم شمار قرن اویس شد سبب رونق قرن

حافظ

خواجه شمس الدین حافظ شیرازی، با الهام از حدیث رسول خدا ﷺ درباره اویس، به «بوی رحمانی» و «باد یمانی»، توجهی ویژه نموده و قدرشناسی نسیم رحمانی را برای سیر و سلوک و تربیت معنوی ضروری می داند:

صوفی از پرتو می راز نهانی دانست گوهر هر کس ازین لعل توانی دانست
قدر مجموعه گل مرغ سحر داند و بس که نه هر کور ورقی خواند معانی دانست
عرضه کردم دو جهان بر دل کار افتاده به جز از عشق تو باقی همه فانی دانست
سنگ و گل را کند از یمن نظر لعل و عقیق هر که قدر نفس باد یمانی دانست (397)

تا ابد معمور باد این خانه کز خاک درش هر نفس با بوی رحمان می وزد باد یمن⁽³⁹⁸⁾
حافظ ذر غزل دیگری از «لعل یمانی» و «سهیل یمنی» به اویس قرنی تلمیح
دارد:

دیده ها در طلب لعل یمانی خون شد یارب آن کوکب رخشان به یمن باز رسان⁽³⁹⁹⁾
آقای حرمشاهی، «باد یمانی» را این گونه معنا می کند:

«باد یمانی: ناظر است به حدیث مشهوری از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ درباره اویس
قرنی که فرمود: انی اشم نفس الرحمن من قبل الیمن. این حدیث به عبارات
دیگر هم نقل شده از جمله: ان نفس الرحمن تاتینی من قبل الیمن.
معنای بیت: باد یمانی و نفس رحمانی و عنایت الهی، هر عنصر بی قابلیت
«نظیر سنگ و گل، یا اویس قرن که در آغاز کار، شبانی ساده بود) را به عنصر
عالی همچون لعل و عقیق (یا اویس قرنی در مرحله واپسین کارش) تبدیل می
کند.»⁽⁴⁰⁰⁾

حمدالله مستوفی

حمدالله مستوفی، مورخ و جغرافیدان معروف قرن هشتم هجری، درباره
اویس قرنی می نویسد: «شیخ اویس القرنی از کبار تابعین است و رسول
صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در حق او فرموده «خیرالتابعین» و هم از پیغمبر مروی است در آخر
حدیثی طویل: الا وانه اذا کان یوم القیامه قیل للعباد: ادخلوا الجنة و یقال
لاویس: قف اشفع، فیشفع فی عدد مضر و ربیعه.»⁽⁴⁰¹⁾

خواجوی کرمانی

خواجوی کرمانی، شاعر، مشهور قرن هشتم هجری، برای بیان حقایق عرفانی
و دقایق روحانی بوی اویس آه اویس جان اویس و دل اویس کمک می گیرد:

سالک دل یافته نکهت روح القدس چون نبی یثربی بوی اویس قرن⁽⁴⁰²⁾

گر به یثرب اتفاق افتد که روزی بگذرید
 پیوسته با خیال حبیب حرم نشین
 یا رب ز باغ وصل نسیمی به من رسان
 از مطبخ نوال حبیب حرم نشین
 این چه باداست که از سوی چمن می آید
 هیچ دانید که از بهر دل ریش اویس
 آفتابست که از برج شرف می تابد
 به وقت صبح ندانم چه شد که مرغ چمن
 در آن نفس که برآید نسیم گلشن شوق
 ناله و آه اویس اندر قرن یاد آورید⁽⁴⁰³⁾
 اویس بلبل بستان راز بود⁽⁴⁰⁴⁾
 وین خسته را به کام دل خویشتن رسان
 آخر نواله ای به اویس قرن رسان⁽⁴⁰⁵⁾
 وین چه خاکست کزو بوی سخن می آید
 کیست کز جانب یثرب به قرن می آید
 یا سهیلست که از سوی یمن می آید⁽⁴⁰⁶⁾
 هزار ناله شبگیر برکشید چون من
 رسد به بلبل یثرب دم اویس قرن

خاقانی شروانی⁽⁴⁰⁷⁾

خاقانی شروانی، شاعر مشهور قرن ششم هجری، برای بیان ویژگی های طبع خویش، در تشبیهات زیبایی، از حبشی و بلال، یمانی و اویس بهره می گیرد:
 یکی دو زاینده آبستانان مادر طبع
 یکی دو زاینده آبستانان مادر طبع
 زمن بزاد به یکباره صد هزار پسر
 زمن بزاد به یکباره صد هزار پسر
 یکان یکان حبشی چهره ویمانی اصل
 همه بلال معانی، همه اویس هنر⁽⁴⁰⁸⁾

دعبل خزاعی

دعبل خزائی، شاعر معروف قرن دوم هجری قمری، در قصیده خویش به «مقام شفاعت اویس» اشاره کرده و به افتخار می کند:

الا حییت عنایا مدینا
 اویس ذوالشفاعه کان منا
 فیوم البعث نحن الشافعونا
 و کان اویس من خیار التابعینا⁽⁴⁰⁹⁾

سلطان ولد

بهاء الدین بن جلال الدین مولوی معروف به سلطان ولد، عارف و شاعر (.

712 هـ - .) به «بوی اویس» اشارتی دارد:

همره ما رهبر ما، راه مزن حیلہ متن چنگ طرب ساز کن و پرده عشاق مزن
همچو محمد ز صبا، بوی اویس بینا می کش و می جوی به جان از سوی صحرای یمن⁽⁴¹⁰⁾

سمعانی

شهاب الدین احمد سماعی در کتاب روح الارواح فی شرح اسماء الملک

الفتاح درباره اویس می نویسد:

«باز اویس قرنی در همه قرن از وی باز پستر نیست، لیکن به عزت همت
نگر، یک باد بود از اقبال، این حدیث بود که بر دل سوخته ای بزید، هر چه در
هفت آسمان و زمین مقدس بود؛ بی قرار گشتند که این بوی از کدام بنفشه زار
است. این سر بر اهل هفت رقعہ کبود مشکل بود لیکن متفق بودند که جز بدین
خطه خاکی نوزید، همه به یکبار جبرئیل را گفتند: یا روح القدس مات در
هفتصد هزار سال بویی بدین خوشی نشیندم که؛ عهد سید قاب قوسین می آید.
چون جبرئیل مهتر را بدید، از این قصه پرسید، مهتر گفت: انی لاجد نفس
الرحمن این نسیم ریح که نصیب روح است، از جگر اشتربانی می آید که در
ولایت شرع ما قدم وی زند. این قدح مالامال که بر دست برید اقبال به وی
فرستادیم که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن نوش کرد و نعره «هل من
مزید» می زند.⁽⁴¹¹⁾

سنایی غزنوی

سنایی غزنوی، شاعر و عارف معروف قرن ششم هجری، با طبعی لطیف،

اشعاری ظریف درباره اویس قرنی سروده است:

آبرویی کان شود بی علم و بی عقل آشکار آتش دوزخ بود آن آبرو از هر شمار

گو شیبی طلعت نماید در یمن نجم سهیل
 سمع کو تا بشنود امروز آواز او یس
 نه ازو کم گشت یک ذره غریو درد دین
 از سپیدی او یس و از سیاهی بلال
 ای همیشه دل به حرص و آز کرده مرتهن
 در دیار تو نتابد آسمان هرگز سهیل
 تا ترا در دل چون قارون گنج ها باشد زآز
 عشق تو بر بود زمن مایه مایی و منی
 پرده زهت گه تو روی بلال حبشی
 برگ بی برگی نداری، لاف درویشی مزین
 یا برو همچون زنان، رنگی و بویی پیش گیر
 سالها باید که تا یک سنگ اصلی زآفتاب
 قرنها باید که تا از پشت آدم نطفه ای

صد هزاران پوست، خلعت گردد تندر دیار
 خضر کو تا در شود غواص وار اندر بحار
 نه درین کم شد هنوز آن گوهر اسرار دار
 مصطفی داند دادن ز وحی کردگار (412)
 داده یکباره عنان خود به دست اهرمن
 کر همی بای سهیلت قصد کن سوی یمن
 چند گویی از او یس و چند بویی در قرن (413)
 خود نبود عشق ترا چاره ز بی خویشتنی
 عود سرا پرده تو جان او یس قرنی (414)
 رخ عیاران نداری، جان چو نامردان مکن
 یا چو مردان اندر آی و گوی در میدان فکن
 لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن
 با یزید اندر خراسان یا او یس اندر یمن (415)

شیخ حسن بن زین الدین

شیخ حسن بن زین الدین صاحب معالم (م. 637 هـ - .) او یس را «سید
 التابعین» و «راهب امت اسلامی» می داند
 سید التابعین راهب هذه الامه او یس القرنی. (416)

شیخ طوسی

ابوجعفر محمد بن حسن ملقب به شیخ الطائفه (م. 460 هـ - .) از بزرگترین
 علمای دینی شیعه است. او به احادیث بسیار مهمی درباره او یس پرداخته که به
 یکی از آنها اشاره می شود:

و کان او یس من خبار التابعین لک یر النبی ﷺ و لم یصحبه، فقال النبی
 ذات یوم لاصحابه: ابشروا برجل من امتی یقال له او یس القرنی فانه یشفع

لمثل ربیعه و مضر؛⁽⁴¹⁷⁾ اویس از بهترین تابعین بود و پیامبر ﷺ را ندید و با او مصاحبت نکرد، رسول خدا ﷺ روزی به اصحاب خویش فرمود: بشارت می دهم به شخصی از امتم که به او اویس قرنی گفته می شود، او به تعداد ربیعه و مضر شفاعت می کند.

شیخ حر عاملی

ابوجعفر محمد بن حسن بن علی جبل عاملی، مشهور به شیخ حر عاملی (م. 1114 هـ - .) فقیه و محدث بزرگ شیعی، تحت عنوان «فی معجزات النبی (صلی الله علیه و آله و سلم)» حدیث مهمی را از رسول خدا ﷺ نقل می کند: و روی ان النبی ﷺ قال: تفوح رائحه من قرن و اشواق الی اویس القرنی، الا و من لقیه فلیقراه منی السلام، الی ان قال: یومن بی و لایرانی، و یقتل بین یدی خلیفتی امیرالمومنین علی بن ابی طالب علیه السلام بصفین؛⁽⁴¹⁸⁾ روایت شده که پیامبر ﷺ فرمود: بوی بهشت از قرن منتشر می شود، چقدر دیدار اویس قرنی را دارم! آگاه باشید که هر کس او را ملاقات کرد، سلام مرا به او برساند - تا این که فرمود - او به من ایمان می آورد در حالی که مرا ندیده است، و در رکاب جانشین من، علی بن ابی طالب علیه السلام، در صفین کشته می شود.

قاضی نورالله شوشتری

قاضی نورالله شوشتری، قاضی، فقیه، محدث و از علمای بزرگ شیعه در قرون دهم و یازدهم است. یکی از مطالبی که او درباره اویس می نویسد، داستان ورود او به صفین و بیعتش تا پای جان با امیرالمومنین علی علیه السلام است، و این که اویس می جنگد تا تیری به قلب او می رسد، و هنگامی که بر پیکر مظهرش حاضر می شوند، انگار که او زمانی طولانی جان به جان آفرین تسلیم کرده است.⁽⁴¹⁹⁾

علامه محمد تقی شوشتری

علامه محمد تقی شوشتری، محدث، دانشمند و نویسنده مشهور (م. 1415 ه) در قاموس الرجال خویش، تحقیقات مهم و ارزشمندی پیرامون شخصیت و زندگانی او ایس دارد که عناوین آنها عبارت است از:

او ایس از اصحاب امام علی علیه السلام، از زهاد ثمانیه و از زاهدان با تقواست. او ایس در روز قیامت، در جمع حواریان امیرالمومنین علیه السلام محشور خواهد شد. او ایس خیرالتابعین است... دعبل خزاعی به شفاعت او ایس در روز و بشارت دادن به وجود او، و امر به رساندن سلام آن حضرت به او ایس. جستجوی عمر از احوال او ایس و ملاقات با او. حضور و جهاد و شهادت او ایس در صفین از نظر اهل سنت و برخی سخنان او ایس ⁽⁴²⁰⁾

علامه سید حسین طباطبایی

علامه سید محمد حسین طباطبایی، فیلسوف و مفسر کبیر قرآن، چنین می نویسد:

«تاریخ اثبات می کند عده ای از اصحاب امیرالمومنین علی علیه السلام، مانند: سلمان، کمیل، رشید، میثم و او ایس، تحت تعلیم و تربیت آن حضرت، از زندگی معنوی برخوردار بودند.» ⁽⁴²¹⁾

عطار نیشابوری

شیخ فریدالدین عطار نیشابوری، شاعر، و عارف معروف قرن ششم و آغاز قرن هفتم هجری، در تذکره الاولیاء فصلی مفصل به او ایس اختصاص داده و آن را این گونه آغاز می کند:

«ذکر او ایس القرنی - رحمه الله علیه - آن قبله تابعین، آن قدوه اربعین، آن آفتاب پنهان، آن همنفس رحمان، آن سهیل یمنی، او ایس قرنی - رحمه الله علیه

- وصف و ستایش کسی که ستاینده او رحمه للعالمین است، به زبان من کجا
راست آید؟» (422)

در دیوان عطار، سوگندنامه او را چنین می خوانیم:

به صد هزار نبی و به بیست و چار هزار بسی و اند هزار اهل صفا و اهل صفا
به داغ وجه بلال و دل چو بدر هلال به وجه زرد صهب و به درد بود ردا
به آه سرد او یس قرن سوی یثرب به عشق گرم معاذ جبل سوی مبدا (423)
عطار در منطق الطیر گوشه ای از ملاقات عمر و او یس را این گونه به رشته
نظم در آورده است:

چون عمر پیش او یس آمده به جوش گفت افکندم خلافت را، ز دوش
این خلافت گر خریداری بود می فروشم گر به دیناری بود
چون او یس این حرف بشنید از عمر گفت تو بگذار و فارغ درگذر
تو بیفکن، هر که را باید ز راه باز برگیرد، شود تا پیشگاه
چون خلافت خواست افکند، آن امیر آن زمان برخاست از یاران نفیر
جمله گفتندش مکن ای پیشوا خلق را سرگشته از بهر خدا
عده ای در گردنت صدیق کرد آن نه بر عمیا، که بر تحقیق کرد
گر تو می بیچی سر از فرمان او این زمان از تو بر نجد جان او
چون شنید این حجت محکم عمر کار از این حجت برو شد سخت تر (424)

عطار در پایان تذکره خویش پیرامون او یس چنین می نویسد:

او در آخر عمر، چنین گفتند که پیش امیرالمومنین علی - رضی الله عنه -
آمد، و بر موافقت او در صفین حرب می کرد تا شهید شد. عاش حمیدا و مات
سعیدا.» (425)

سید حسن غزنوی

سید حسن غزنوی، شاعر قرن ششم، در قصیده خویش درباره خراسان، به آه

اویس و نسیم رحمان اشاره دارد:

هر نسیمی که به من بوی خراسان آرد چون دم عیسی در کالبدم جان آرد
گویی از مجمر دل آه اویس قرنی به محمد نفس حضرت رحمان آرد⁽⁴²⁶⁾

ابو حامد محمد غزالی

ابو حامد محمد غزالی، دانشمند مشهور قرن پنجم هجری، اویس را مقتدای

زهد و قناعت می داند و درباره عبادت او مطالبی خواندنی دارد:

«و بزرگان و اهل حزم بدین سبب بوده است که بر قدر ضرورت اقتضار کرده
اند. امام و مقتدا اندر این، اویس قرنی بوده است (رض) که چنان تنگ فرا گرفته
بود کار دنیا بر خویشتن، که قوم وی پنداشتی که وی دیوانه⁽⁴²⁷⁾ است.»

«و ربیع گفت: برفتم تا اویس قرنی را ببینم، در نماز بامداد بود، چون فارغ
شد، گفتم با وی سخن نگویم تا از تسبیح فارغ شود، صبر همی کردم و وی البته
همچنان از جای برنخواست تا نماز بگذارد، و چشم وی اندک فرا خواب شد، از
خواب درآمد گفت:

بار خدایا! به او پناهم از چشم بسیار خواب و از شکم بسیار خوار. گفتم: مرا
این که دیدم از وی بسنده است، باز کردید.»⁽⁴²⁸⁾

علامه مجلسی

علامه محمد باقر مجلسی، دانشمند بزرگ شیعه (م. 1110 هـ - .) در مجلدات
گوناگون بحارالانوار به اویس قرنی پرداخته است. او اویس را از اصحاب
امیرالمومنین علیه السلام می داند، و در داستان ورود اویس به صفین، از امام علی علیه السلام
نقل می کند می کند که فرمود:

الله اكبر! فانه اخبرني حبيبي رسول الله ﷺ اني ادرك رجلا من امته يقال له اويس القرني يكون من حزب الله و رسوله، يموت على الشهاده، يدخل في شفاعته مثل ربيعه و مضر. (429)

«الله اكبر! دوستم رسول خدا ﷺ به من خبر داد كه من شخصي از امت او را درك خواهم كرد كه به اويس قرني گفته مي شود، و او از حزب الله و حزب الرسول است، مرگ او شهادت است و به تعداد ربيعه و مضر در شفاعت او داخل مي شوند.»

مدرس خياباني

علامه ميرزا محمد علي مدرس خياباني، اديب و دانشمند مشهور قرن چهاردهم هجري، در ريحانه الادب درباره اويس مي نويسد:

«اويس عامر يا انيس مرادي قرني، از اكابر تابعين و خيار فقراي صابرين و يكي از چهار تن اتقياي زهاد ثمانيه سالف الذكر بوده و زهد و ورع و تقوى و وثاقت و مكارم و علو مقام او مسلم فريقين، و در عبارت بعضي از اجله به «سيد التابعين» موصوف و به موجب اخبار وارده افضل تابعين و يا از خيار ايشان و از حواريين اميرالمومنين عليه السلام بوده و عهد سعادت حضرت رسالت را درك کرده است، غايبانه بدون ارشاد احدى محض توفيق سبحانى و الهام ربانى، محبت آن حضرت در دلش جاگير شد و دين مقدس اسلام را قبول كرد و با آن همه عشق مفرطى كه به زيارت جمال عديم المثال آن حضرت داشته، به جهت خدمتگذاري دايمي مادر ضعيفه اى كه داشته، به شرف حضور مبارك مشرف نگرديد. آن حضرت روزى به اصحاب خود بشارت داد كه وجود مردى از امت، كه او را اويس قرني گويند و شفاعت او در مثل قبيله مضر و ربيعه

قبول می شود. پس به عمر فرمود که اگر او را درک کردی سلام مرا بدو برسان.

« (430) »

مولوی

مولانا جلال الدین محمد بلخی، عارف و شاعر مشهور قرن هفتم، به این کلام دلنشین خاتم النبیین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ که انی لاجد نفس الرحمن من قبل الیمن، اشاراتی دارد:

گفت بوی بوالعجب آمد به من	همچنان که مربی را از یمن
که محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> گفته بر دست صبا	از یمن می آیدم بوی خدا
بوی رامین می رسد از جان ویس	بوی یزدان می رسد هم از اویس
از اویس و از قرن بوی عجب	مر نبی را مست کرد و پر طرب
چون اویس از خویش فانی گشته بود	آن زمینی آسمانی گشته بود
آن هلیله پروریده در شکر	چاشنی تلخیش نبود دگر
آن هلیله رسته از ما و منی	نقش دارد از هلیله طعم نی
آن کسی کز خود به کلی در گذشت	این منی و مایی خود در نوشت ⁽⁴³¹⁾
آن که یابد بوی رحمان ای یمن	چون بیابد بوی باطل را زمن ⁽⁴³²⁾
مغز را خالی کن از انکار یار	تا که ریحان یابد از گلزار یار
تا بیابی بوی خلد از یار من	چون محمد <small>صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ</small> بوی رحمان از یمن ⁽⁴³³⁾
همچو احمد که برد بو از یمن	ز آن نصیبی یافت این بینی من ⁽⁴³⁴⁾

دکتر عبدالحسین زرین کوب، در تفسیر برخی از ابیات فوق، در کتاب سرنی

می نویسد:

«... از این جمله است آنچه در خبر راجع به اویس قرنی آمده است که

صحابی هم نبود و گویند هر چند عصر رسول صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را دریافت، اما به صحبت

وی فائز نیامد و تابعی محسوب شد. در مثنوی با اشاره به حدیثی که صوفیه در ذکر حال او نقل کرده اند و به عبارتهایی همچون: انی لاجد نفس الرحمن من جانب الیمن (صحیح مسلم 176/5)، یا: «اجد نفس ربکم من قبل الیمن (کشف المحجوب 126 و احیاء 201/3)، اظهار اشتیاق و علاقه رسول ﷺ را به لقای وی آورده اند.

مولانا در یک موضع، فحوای قول منسوب به رسول ﷺ را متضمن این نکته می داند که چون پیغمبر بوی حق را از فاصله یمن در می یابد، البته بوی باطل را هم احوال منافقان امت که از حضرت وی دور نیستند درک می کند، و جای دیگر این خبر دادن رسول ﷺ را از وجود او یس نام در یمن - که صوفیه روایت افسانه آمیزی هم در باب دارند - مولانا مستندی برای توجیه اخبار صوفیه در باب بشارت دادن بایزید بسطامی ابوالحسن خرقانی می یابد. «

(436)

مولوی به نثر نیز مطالبی پیرامون مقام و منزلت عرفانی او یس دارد:

«او یس قرنی - رضی الله عنه - به خدمت مصطفی ﷺ نرسید در حیات پیغمبر، به صورت آب و گل، اگر چه هیچ خالی نبود، حجاب ها برخاسته بود، و عذر او خدمت مادرش بود، آن هم به اشارت حق. و رسول ﷺ عمر را و بعضی از یاران را از حال او خیر کرده، بدو گفته بود که چون بعد از من بیاید، علامت او چنین باشد، سلام مرا به او برسانید، ولی با او سخن زیادتی مگویید. آن روز که بیامد، بعد از وفات پیغمبر ما ﷺ کادر او متوفی شده بود، آن بزرگان صحابه حاضر نبودند. چون بر سر خاک مصطفی ﷺ زیارت کرد، صحابه او را پرستش کردند بسیار. احوال خود بگفت و عذر خود بنمود. ایشان گفتند که مادر و پدر چه باشد که کسی در خدمت رسول خدا ﷺ تقصیر کند؟ که ما و یاران، کشتن خویشاوندان را جهت محبت مصطفی ﷺ چنان سهل

می داشتیم که کشتن مگسان و شپشان. هر چند او عذر می گفت که آن هم به اشارت مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بود تقاضای نفس و طبع نبود، البته ایشان او را مجرم بدر آوردند، و سخن دراز می کردند. روی بدیشان کرد و گفت که شما چند گاهست که ملازم حضرت مصطفی بودید؟ هر یکی گفتند چندین سال؛ بدان قدر که بود، و گفتند که هر روزی از آن هزار سال بیش ارزد، چگونه حساب دهیم؟»

خود را چو دم‌ی زیار محرم یابی در عمر نصیب خویش آن دم یابی زنهار که ضایع نکنی آن دم را زیرا که چنان دم دگری کم یابی اویس قرنی - رضی الله عنه - گفت: اکنون نشان مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ چه بود؟ بعضی گفتند: بالا چنین بود و صورت چنین بود و رنگ چنین بود. گفت: این نمی پرسم، نشان مصطفی چه بود؟ بعضی گفتند: تواضع چنین بود، سخاوت چنین بود، طاعت روز و شب چنین بود. گفت: قم اللیل الا قلیلا. گفت: از این هم نیم پرسم. بعضی گفتند: علم چنین بود، معجزه چنین بود. گفت: از این هم نمی پرسم، اگر بزرگان صحابه حاضر بودندی، او خود هرگز این سؤال نکردی، زیرا در ایشان نشان او دیدی، و لیس الخبر کالمعانیه.

رویم جو زر زمانه می بین و می‌پرس وین اشک چو نادرانه می بین و می‌پرس احوال درون خانه از من طلب خون بر در آستانه می بین و می‌پرس چون ایشان عاجز شدند، گفتند که ما جز این نشانها نمی دانیم. گفتند: اکنون تو بگو. دهان باز کرد تا بگوید، هفده کس در رو افتادند و بیهوش شدند ناگفته، و بر دیگران گریه و رقت پدید آمد، و چیزی دیگر دستوری نبود که بگوید، و خود کسی برقرار نماند که بشنود. ⁽⁴³⁷⁾ «

یغمای جندقی

ابوالحسن بن ابراهیم قلی جندقی، از شاعران معروف قرن سیزدهم هجری
درباره اوئس به زیبایی می نویسد:

«این حکایت در سلسله طریقت عارفان معروف است که چون هادی سبل،
جناب ختم رسل، نور حدیقه بینش، و علت غایی آفرینش، شفیع سفید و سیاه،
حبیب حضرت الله، سید ابرار، احمد مختار، جناب اقدس باری عزوجل را
حبیب و اوئس را نیز به مقتضای فطرت از مهر آن حضرت نصیب بود. غیرت
عشق ازلی اساس افکند که مادر اوئس را فرط مهری که با فرزند پدید آمده بود،
چندان رخصت نمی داد که آن جرعه گمار خمخانه صفا، و شیر بست پیمانہ
ولا... از دولت... بزم آرای بساط قاب قومسین او ادنی کامی گیرد.

بعد از زمانی دیر باز که به رخصت مادر، انجمن وصال را حلقه بر در زد، به
علت عدم حضور آن جناب از فیض وصال کامیاب نماید. بنا بر پاس میثاق
مرحله شمار صوت آیات گردیده تا قیامت حسرت دیدارش در دل و خار
شوقش در خاطر مهر مایل ماند. « (438)

پی نوشت ها:

- 1- در سال 37 هجری.
- 2- اليمن بالتحريك سميت بها لانها ائمن الارض (اعلمى مهرجانى حائرى، دائرة المعارف، ج 29، ص 206).
- 3- اين منظور، لسان العرب، ج 15، ص 462؛ فخرالدين طريحي، مجمع البحرين، ص 333؛ اعلمى مهرجانى حائرى، دائرة المعارف، ج 29، ص 206؛ شيخ عباس قمى، سفينة البحار، ج 2، ص 735 و (صحيح بخارى، ج 9، ص 98؛ المغازى، ص 64؛ صحيح مسلم، ج 1، ص 72، الحديث 84 و ج 87، ص 52، به نقل از: فراء بغوى، مصابيح السنة، ص 227).
- 4- محمد رضا شفيعى كدكنى، گزيده غزليات شمس، ص 145.
- 5- ابن حجر عسقلانى، لسان الميزان، ج 1، ص 529؛ ابو منصور عبدالقاهر بغدادى، تاريخ مذاهب اسلام، ص 319؛ عطار نيشاپورى، گزيده تذكرة اولياء، ص 18.
- 6- ... قال الجوهرى: قرن، بالتحريك، ميقات اهل نجد، و منه اويس القرنى (حموى، معجم البلدان، ج 4، ص 331).
- قال فى الصحاح: والقرن - بالتحريك - الى اءن قال: والقرن موضع و هو ميقات اهل نجد و منه اويس القرنى. و قال فى القاموس: و هى قرية عند الطائف و اسم للوادى كله (محمد معصوم شيرازى، طرائق الحقائق، ج 2، ص 45).
- «وى در قرن از نواحى يمن پيشه شبانى داشت.» «(دائرة المعارف تشيع، ص 603).
- 7- و القرنى، بفتح القاف و الراء، بعدهما نون، نسبة الى قرن ابو قبيلة (سيد محسن امين، اعيان الشيعة، ج 3، ص 512).
- و قال الغورى: هو منسوب الى بنى قرن، و غير الجوهرى يقوله بسكون الراء، و قرن: جبل معروف كان به يوم بنى قرن على بنى عامر بن صعصعة (حموى، معجم البلدان، ج 4، ص 331).
- 8- اءويس بن عامر بن جزء بن مالك بن عمرو بن سعد بن عصوان بن قرن بن ردمان بن ناجية بن مراد و هو يحابر بن مالك بن اءد بن مذجح المرادى المعروف باويس القرنى... هكذا نسبه ابن سعد كاتب الواقدى فى الطبقات الكبير. فى اءسد الغابة عن ابن الكلبي اءنه قال بعد مالك بن عمرو بن مسعدة بن عمرو بن سعد الخ المرادى ثم القرنى. و يمكن اءن يكون مسعدة بن عمرو سقط من النساخ فى الطبقات.

و فی المستدرک للحاکم و حلیة الاولیاء و الاصابة و لسان المیزان و غیرها: اویس بن عامر و قیل عمرو و فی تاریخ ابن عساکر ذکر ابن عیاش فی اسماء اهل الکوفة: اویس بن عروة المرادی و هو اویس القرنی، قال و فی تاریخ الهیثم: اویس هو ابن عمرو. و هو الصواب، (سید محسن امین، اعیان الشیعة، ج 3، ص 512).

درباره اسم پدر اویس اختلاف شده است. اویس را هم «اویس بن عامر» نوشته اند و هم «اویس بن انیس». البته مورخان و سیره نویسان او را «اویس بن عامر» می دانند. احتمال دارد که نام «پدر اویس، عامر و لقب او «انیس» باشد:

«و ذکر الشیخ المامقانی فی تنقیح المقال»: ج 1، ص 156 به عنوان «اویس المرادی القرنی» و قال: قد اختلف فی اسم ابيه فقيل: انیس، و قیل: عامر، والظاهر الثانی، و یحتمل کون اسمه: عامر و لقبه: انیس (الشیخ حسن بن زین الدین، التحریر الطاووسی، ص 75).

البته همان طور که در مطلب تنقیح المقال مشاهده می شود؛ اویس را «مرادی» نیز می نامند و این بدان جهت است که برخی اویس را به قبیله مراد نامی منسوب می دانند از قبایل یمن و اولاد مراد بن مذحج و یا مراد بن مالک بن داوود بن زید بن یشجب بن عریب بن زید بن کهلان بن سبا هستند:

(علامه محمد علی مدرس، ریحانة الادب، ج 4، ص 445).

9- قال فی التقریب و المغنی: القرنی، بفتح القاف و الراء، بعدها نون، نسبة الی قرن بن ردمان (ابن حجر عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج 1، فراز 707).

قال فی القاموس... و نسبة اءویس القرنی الیه لانه منسوب الی قرن بن دومان بن ناحیة بن مراد اءحد اجداه (محمد معصوم شیرازی، طرائق الحائق، ج 2، ص 46).

«اما قرنی منسوب است به قرن (با دو فتحه) و آن نام یکی از بطون قبیله مراد نامی است از قبائل یمن که به قرن بن ردمان یا ردمان بن ناحیة بن مراد از اجداد اویس انتساب دارند. این که در صحاح جوهری اویس را به موضع قرن نامی که آن را قرن المنازل و قرن الثعالب هم گویند و میقات احرام اهل طایف و نجد است منسوب داشته و آن را نیز با دو فتحه ضبط کرده از هر جهت اشتباه و مورد تخطئه قاموس و شرح لعمه شهید و دیگر اجله می باشد که قرن بدین معنای میقاتی به سکون حرف راست، نه فتح آن و اویس هم بدان منسوب نمی باشد. در مجمع البحرین نیز اویس را به همین قرن المنازل نسبت داده و لکن ظاهر کلامش سکن حرف راست و بنابراین فقط در نسبت دادن اویس بدان جا اشتباه شده است.» (علامه محمد علی مدرس، ریحانة الادب، ج 4، ص 445).

- 10- شعرا (26) آیه 214.
- 11- شعراء (26)، آیه 215.
- 12- انعام (6) آیه 92.
- 13- انعام (6)، آیه 19.
- 14- شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 53.
- 15- «... اوپس به خدمت عم خود عصام قرنی رسید و عصام در زمان نبی ﷺ قطب ابدال بوده...»
- (محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، ج 2، ص 51). «... و قطب ابدال در زمان پیامبر ما ﷺ عصام قرنی بوده عم اوپس.» (علاء الدوله سمنانین، العروة لاهل الخلوۃ والجلوۃ، ص 365).
- 16- کلینی، اصول کافی، ج 3، ص 124.
- 17- همه نویسندگانی که به شغل اوپس پرداخته اند، جز شتربانی برای او اشتغالی ننوشته اند. به عنوان نمونه برخی از منابع اشاره می شود:
- هجویری، کشف المحجوب، ص 100؛ عطار، گزیده تذکرة الاولیاء، ص 19؛ محمد هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، ص 154؛ قاضی نورالله شوشتری، مجالس المومنین، ج 1، ص 283؛ ابونعیم اصفهانی، حلیۃ الاولیاء، ج 2 ص 82؛ ابن جوزی، صفة الصفوة، ج 3، ص 46 و 48؛ سمعانی، روح الارواح، ص 563؛ کمال الدین خوارزمی؛ جواهر الاسرار، ج 1 ص 47 و 48 و 50؛ دائرة المعارف تشیع، ص 603؛ حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج 1، ص 311 و قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 137 و 142.
- 18- کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 19.
- 19- فجر (89) آیه 27.
- 20- فجر (89)، آیه 28.
- 21- نحل (16) آیه 63.
- 22- کلینی، اصول کافی، ج 3، ص 204 و 205.
- 23- «... گفت وی را می خواهم. گفتن: به صحراست به نزدیک اشتران ما...» (هجویری، کشف المحجوب، ص 100).
- 24- محمد معین، فرهنگ معین، ج 3، ص 683 و ج 6، ص 2116 - 2117.
- 25- کلینی، اصول کافی، ج 4، ص 50.

26- «... مادری دارد نابینا و مؤمنه، و به پای و دست سست شده. به روز، او یس شتربانی کند و مزد آن به نفقات خود و مادر خرج می کند.» (عطار، گزیده تذکرة اولیاء، ص 19). انما منع اءویسا یقدم علی رسول الله ﷺ بره بامه (ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج 2، ص 87). «اویس در یمن شتربانی کردی و از اجرت شتربانی مادر صالحه صادق خود را نفقه دادی.» (محمد هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، ص 154؛ قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع ص 142). «و با آن همه عشق مفرطی که به زیارت جمال عظیم المثل آن حضرت داشته، به جهت خدمت گزاری دایمی مادر ضعیفه ای که داشته، به شرف حضور مبارک مشرف نگردید» (محمد علی مدرس، ریحانة الادب، ج 4، ص 443). «که مادری دارد عاجزه، و ایمان آورده است، ولیکن نابینا و مؤمنه است» (کمال الدین حسین خورازمی، جواهر الاسرار، ج 1، ص 47).

27- از شاعر معاصر: علی اصغر یونسیان.

28- شمس تبریزی، کلیات دیوان، ص 103.

29- «واندر عهد رسول عم بود، اما ممنوع گشت از دیدار پیغمبر عم، به دو چیز، یکی به غلبه حال و دیگر به حق والده» (هجویری، کشف المحجوب، ص 99، 100؛ کمال الدین حسین خورازمی، جواهر الاسرار، ج 1، ص 47). حدثنا عبدالله، حدثنی احمد بن ابراهیم، ابانا ابراهیم بن عیاش، حدثنا ضمرة، عن اصبع - یعنی ابن زید - قال: انما منع اءویس ان یقدم علی النبی ﷺ بره بامه (احمد ابن حنبل، الزهد، ص 414). «... و اویس در حال حیات نبی - صلوات الله علیه - به زیارت نبی نیامد، به قول مادر چون صاحب دل بود و اگر نه زیارت مصطفی و فواید حضرت او فرو نگذاشتی»

(شمس الدین ابراهیم ابرقوهی، مجمع البحرین، ص 466).

... عن اصبع بن زید قال: انما منع اءویسا ان یقدم علی النبی ﷺ بره بامه (ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج 2، ص 79؛ محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 2، ص 223). وروی ضمرة عن اصبع بن زید قال اسلم اءویس علی عهد النبی ﷺ و لکن منعه من القدوم بره بامه (سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 514).

30- قاضی نورالله شوشتری، مجالس المومنین، ج 1، ص 283؛ حسینی دشتی، معارف و

معارف، ج 1، ص 311، قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 142.

31- این کلام شیرین و دلنشین که رسول خدا ﷺ عطر بهشت و یا نسیم خدایی اویس قرن را از جانب یمن استشمام می فرمود، به تعبیر گوناگون نقل شده است که به برخی اشاره می شود:

الف - اءجد نفس الرحمن من جانب اليمين: قاضى نورالله شوشترى، مجالس المومنين، ج 1، ص 283 و محمد معصوم شيرازى، طرائق الحقائق، ج 2، ص 47.

ب - انى لاجد نفس الرحمن من قبل اليمين: هجويرى، كشف المحجوب، ص 101؛ سمعانى؛ روح الارواح، ص 563؛ رسالة فريدون ابن احمد سپهسالار در احوال مولانا جلال الدين مولوى، ص 4؛ عطار، تذكرة الاولياء ج 1، ص 26؛ محمد معصوم شيرازى، تذكرة الاولياء، ج 2، ص 47؛ اربلى، كشف الغمه فى معرفة الائمة، ص 264 و محمد على مدرس، ريحانه الادب، ج 4، ص 444.

ج - اءجد نفس ربكم من قبل اليمين: احمد بن حنبل، مسند، ج 2، ص 541؛ فروزانفر، احاديث مثنوى، ص 73.

د - انى لانتشق روح الرحمن من طرف اليمين: سيد حيدر آملى، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص 26؛ محمد معصوم شيرازى، تذكرة الاولياء، ج 2، ص 47 و قرنى گلپايگانى، احاديث مثنوى، ص 137.

ه - تفوح روائح الجنة من قبل القرن، و اشوقاه اليك يا اءويس القرن: مجلسى، بحار الانوار، ج 9، ص 637؛ عباس قمى، منتهى الامال، ج 1، ص 142؛ محمد على عالمى دامغانى، پيغمبر و ياران، ص 345؛ حسيني دشتى، همان، ج 1، ص 311 و قرنى گلپايگانى، همان، ص 137.

و - انى لاستنشق روح الرحمن من جانب اليمين: محمد على مدرس، ريحانة الادب، ج 2، ص 444.

ز - انى اءشم رائحة الرحمن من قبل اليمين: سعيد نفيسى، سر چشمه تصوف در ايران، ص 189.

ح - انى اءجد الرحمن من قبل اليمين: كمال الدين حسيني خوارزمى، جواهر الاسرار، ج 1، ص 46.

32- انبيا (21) آيه 107.

33- حمدالله مستوفى، تاريخ گزيده، ص 630؛ خوئى، معجم الرجال الحديث، ج 3، ص 245؛ شيخ طوسى، اختيار معرفة الرجال (المعروف برجال الكشى) ص 99؛ قرنى گلپايگانى، همان، ص 137؛ حاكم نيشاپورى، المستدرک، ج 3، ص 405 و 408؛ كمال الدين حسين خوارزمى، همان، ج 1، ص 46 و 47؛ عنايه الله قهبانى، مجمع الرجال، ج 1، ص 242؛ تفرشى، نقد الرجال، ج 9، ص 1.

51؛ محمد بن قتال نیشاپوری، روضه الواعظین، ص 289؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 156 و شیخ حر عاملی، همان، ج 1، ص 397.

فرستاده خدا محمد مصطفی ﷺ، برای اویس سلام و درود فرستاده است. این مطلب را اضافه بر منابع فوق در نوشته های دیگری می یابیم. به برخی از آنها اشاره می شود:

الف - ... و قد سألہ سلمان عن هذا الشخص، فقال ﷺ له «ان باليمن لشخصا يقال له «اویس القرنی»، يحشر يوم القيامة امة وحده، يدخل في شفاعته مثل ربیعة و مضر. الامن رآه منكم، فليقرأ عنی السلام، و لیامرہ اءن یدعولی. (سید حیدر آملی، الاسرار و منبع الانوار ص 26).

ب - «... و وی را به عدد ربیعه و مضر شفاعت باشد اندر امت من چون ببینیدش سلام من بدو برسانید و بگوئید تا امت مرا دعا گوید.» (هجویری، همان، ص 100).

ج - «... «سلمان» از آن حضرت سوال نمود که این شخص کیست؟ فرمود: ان باليمن شخصا يقال له اویس القرنی يحشر يوم القيامة امة وحدة يدخل في شفاعته مثل ربیعه و مضر الامن راه منكم یقرأه عنی السلام و یاءمره ان یدعونی (محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 47).

د - «... چون او را دریابید، سلام من برسانید و بگوئید که امت مرا دعا کن» (گزیده تذکره الاولیاء، ص 19 و 20 و مولوی، مقالات شمس تبریزی، ص 276، با مختصر تفاوتی).

ه- و روی عن رسول الله ﷺ انه كان يقول يفوح روايح الجنة من قبل قرن و اشوقاه اليك يا اویس القرن. الا و من لقيه فليقرأه منی السلام (سفینه البحار، ج 1، ص 53).

و - ... قال رسول الله ﷺ ان من بعدی رجل يقال له به شامه (ای علامه) بیضاء، من لقيه فليبلغه منی السلام، فانه يشفع يوم القيامة لكذا من الناس (القاضی النعمان بن محمد التمیمی المغربي، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهار ج 2، ص 35).

ز - «آن حضرت روزی به اصحاب خود بشارت داد به وجود مردی از امت که او را اویس قرنی گویند و شفاعت او در مثل قبیله مضر و ربیعه قبول می شود، پس به عمر فرمود که: اگر او را درک کردی سلام مرا بدو برسان.» (محمد علی مدرس، همان، ج 4، ص 443 و 444).

34- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص 630؛ خوئی، معجم الرجال الحدیث، ج 3، ص 245؛ شیخ طوسی، اختیار معرفة الرجال (المعروف برجال الکشی) ص 99؛ قرنی گلپایگانی، همان، ص 137؛ حاکم نیشاپوری، المستدرک، ج 3، ص 405 و 408؛ کمال الدین حسین خوارزمی، همان، ج 1، ص 46 و 47؛ عنایه الله قهبانی، مجمع الرجال، ج 1، ص 242؛ تفرشی، نقد الرجال، ج 9، ص 51؛ محمد بن قتال نیشاپوری، روضه الواعظین، ص 289؛ مجلسی، بحارالانوار، ج 42، ص 156 و شیخ حر عاملی، همان، ج 1، ص 397.

فرستاده خدا محمد مصطفی ﷺ، برای اویس سلام و درود فرستاده است. این مطلب را اضافه بر منابع فوق در نوشته های دیگری می یابیم. به برخی از آنها اشاره می شود:

الف - ... و قد ساله سلمان عن هذا الشخص، فقال ﷺ له «ان باليمن لشخصا يقال له «اویس القرنی»، يحشر يوم القيامة امه وحده، يدخل في شفاعته مثل ربيعه و مضر. الامن راه منكم، فليقرأ عنی السلام، و لیامرہ ان یدعولی. (سید حیدر آملی الاسرار و منبع الانوار ص 26).

ب - «... و وی را به عدد ربيعه و مضر شفاعت باشد اندر امت من چون ببینیدش سلام من بدو برسانید و بگوئید تا امت مرا دعا گوید.» (هجویری، همان، ص 100).

ج - «... «سلمان» از آن حضرت سوال نمود که این شخص کیست؟ فرمود: ان باليمن شخصا يقال له اویس القرنی يحشر يوم القيامة امه وحده يدخل في شفاعته مثل ربيعه و مضر الامن راه منكم يقرأ عنی السلام و یامرہ ان یدعونی» (محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 47).

د - «... چون او را دریابید، سلام من برسانید و بگوئید که امت مرا دعا کن» (گزیده تذکره الاولیاء، ص 19 و 20 و مولوی، مقالات شمس تبریزی، ص 276، با مختصر تفاوتی).

ه - و روی عن رسول الله ﷺ ایلعه لوم لوم انه كان يقول يفوح روائح الجنة من قبل قرن و اشوقاه الیک یا اویس القرن. الا و من لقیه فلیقرأه منی السلام (سفینه البحار، ج 1، ص 53).

و - ... قال رسول الله ﷺ ان من بعدی رجل یقال له به شامه (ای علامه) بیضاء، من لقیه فلیبلغه منی السلام، فانه یشفع يوم القيامة لكذا من الناس (القاضی النعمان بن محمد التمیمی المغربی، شرح الاخبار فی فضائل الائمة الاطهارت ج 2، ص 35).

ز - «آن حضرت روزی به اصحاب خود بشارت داد به وجود مردی از امت که او را اویس قرنی گویند و شفاعت او در مثل قبيله مضر و ربيعه قبول می شود، پس به عمر فرمود که: اگر او را درک کردی سلام مرا بدو برسان.» (محمد علی مدرس، همان، ج 4، ص 443 و 444).

35- شیخ حر عاملی، همان، ج 1، ص 276. محمد باقر مجلسی، همان، ج 42، ص 155.

36- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 514 و 515؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، 529؛ ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ص 119؛ ابن کثیر، البداية و النهایة، ج 6، ص 202؛ یوسف النبهانی، جامع کرامات الاولیاء، ص 603؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1968

حدیث 2542/223 و 2542/224 به نقل از: فراء بغوی، مصابیح السنة؛ ص 326؛ مناوی، فیض القدر، ج 3، ص 470؛ و احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 38 (عمر از اویس طلب استغفار می کند.)

- این عبارت نیز از حضرت رسول ﷺ نقل شده است: فان استطعت يستغفرک لک فافعل (ابن اثیر، اسد الغابه، ج 1، ص 153 و ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 529).
- 37- روی ابن سعد فی الطبقات بسنده عن رجل قال قال رسول الله ﷺ: «خلیلی من هذه الامه اویس القرنی» (سید محسن امین، همان، ج 3، ص 514).
- 38- وروی ان رجلا سال ام اویس: من این لاینگ هذه الحاله العظیمه التي قدمه النبى بهامد حالم یمدح به احدا من اصحابه هذا و لم یره النبى ﷺ؟ فقالت: «انه من حيث بلغ اعتزلنا، کان یاخذ فی الفكر و الاعتبار» (دیلمی، ارشاد القلوب، ص 100).
- 39- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص 630، احمد بن حنبل، همان، ج 1، ص 38، قرنی گلیایگانی، همان، ص 137؛ خوئی، همان، ج 3، ص 245؛ شیخ طوسی، همان، ص 98 و 100؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 528؛ محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 47؛ صحیح مسلم، ج 4، ص 1968، باب من فضائل اویس (55) الحدیث 2542/223 به نقل از فراء بغوی، مصابیح السنه، ص 226؛ سید محسن امین، ج 3، ص 515 و 516؛ ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 56؛ حاکم نیشاپوری، همان، ج 3، ص 404؛ یوسف النبهان، جامع کرامات الاولیا، ص 602؛ مناوی، همان، ج 3، ص 470 (صحیح مسلم، فضائل الصحابه، ص 224 و مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 38 و ج 3، ص 48 به نقل از کمال الدین حسین خوارزمی، جواهر الاسرار، ج 1، ص 46).
- 40- و فی حلیه الاولیا، بسنده عن ابی هریره فی حدیث یصف فیہ الاصفیاء الاخفیاء الابریاء. قالوا: یا رسول الله! کیف لنا برجل منهم؟ قال: ذاک اویس القرنی قالوا: و ما اویس القرنی؟ قال: اشهل ذو صهوبه بعید ما بین المنکیبین معتدل القامه آدم شدید الادمه ضارب بذقنه الی صدره رام بذقنه الی موضع سجوده... یتلو القران یمیکی علی نفسه ذو طمرین... مجهول فی الارض معروف فی السماء لو اقسام علی الله لابر قسمه الا و ان تحت منکبه الایسر لمعه بیضاء الا و انه اذا کان یوم القیامه قیل للعباد: ادخلو الجنة، و یقال لاویس: قف فاشفع، فیشفعه الله عزوجل فی مثل عدد ربیعه و مضر (سید محسن امین، همان، ج 3، ص 513 و ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 81 و 82).
- 41- الف - «... وی مردی است بسته و میانه بالا و شعرانی و بر پهلوی وی یک درم سفید است و بر کف دستش سفیدی است چو برص...» (هجویری، همان، ص 100).
- ب - «... و او مردی شعرانی بود. و بر پهلوی چپ و بر کف دست وی چند یک درم سفیدی است، اما نه برص است.» (گزیده تذکره اولیاء، ص 19).

ج - ... ان رسول الله ﷺ قد قال «ان رجلا ياتيكم من اليمن يقال له اويس لا يدع باليمن غير ام له و قد كان به بياض فدعا الله فادهبه الا مثل موضع الدينار او الدرهم، فمن لقيه منكم فامروه فليستغفر لكم (احمد بن حنبل، الزهد، ص 412 و صحيح مسلم، ج 4، ص 1968 باب من فضائل اويس (55) الحديث 2542/223 به نقل از فراء بغوی، مصابيح السنه، ص 226.

د - ... قال رسول الله ﷺ ان من بعدى رجل يقال له: اويس به شامه (ای: علامه) بياض، من لقيه فليبلغه منى السلام... (القاضي النعمان بن محمد التميمي المغربي، شرح الاخبار في فضائل الائمة الاطهار، ج 2، ص 35). نشانه های اويس با مختصر تفاوتی در منابع زیر نیز آمده است:
احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 38 و 39.

42- «نقل است که چون رسول - عليه الصلاة و السلام - وفات خواست کرد، گفتند: «يا رسول الله مرقع تو به که دهيم؟ گفت: «به اويس قرنی.» (گزيده تذکره الاولياء، ص 20).

43- ر.ک: فصل اول، ص 32، پاورقی شماره 1.

44- ابونعيم اصفهانی، همان، ج 2، ص 80؛ ابن عسقلانی، لسان الميزان، ج 1، ص 529؛ ابن حجر

عسقلانی، الزهد، ص 413.

45- 1.... عن اسير بن جابر، قال: كان عمر بن الخطاب اذا اتى انداد اليمى، سالهم «افيكم اويس بت عامر؟» حتى اتى على اويس، فقال: انت اويس بن عامر؟ قال: نعم. قال: من مراد ثم من قرن؟ قال: نعم، قال: كان بك برص فبرأت منه الا موضع درهم؟ قال: نعم. قال: لك والده؟ قال: نعم. قال: سمعت رسول الله ﷺ يقول: «ياتى عليكم اويس بن عامر مع امداد اهل اليمن من مراد ثم من قرن، كان به برص فبرا منه الا موضع درهم، له والده هو بها بر لو افسم على الله لابره فان استعت ان يستغفر لك فافعل.» فاستغفر لى. فاستغفر له. فقال له عمر: اين تريد؟ قال: الكوفه. قال: الا اكتب لك الى عاملها؟ قال: اكون في غرباء الناس احب الى. (ابن اثير، اسد الغابه، ج 1، ص 153؛ ابن حجر عسقلانی، الزهد، ص 416 و ابن جوزى، صفه الصفوه، ج 3، ص 43 و 44).

مطالب فوق با مختصر تفاوتی در منابع ذیل نیز آمده است: سيد محسن امين، اعيان الشيعه، ج 3، ص 515؛ مسند احمد بن حنبل، ج 1، ص 38؛ حاكم نيشابورى، همان، ج 3، ص 404؛ ابونعيم اصفهانی، همان، ج 2، ص 79 و 80 و ابن حجر عسقلانی، الزهد، ص 413.

46- ابن اثير، اسد الغابه، ج 1، ص 151؛ ابن جوزى، صفه الصفوه، ج 3، ص 52 و 53؛ ابونعيم اصفهانی، همان، ج 2، ص 80؛ محمد على عالمى دامغانى، پيغمبر و ياران، ص 346 و 347؛ سيد محسن امين، همان، ج 3، ص 515 و حاكم نيشابورى، همان، ج 2، ص 365 و ج 3، ص 404 و 405.

47- شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص 99 و 100؛ محمد علی مدرس، همان، ج 4، ص 443 و 444؛ علامه مجلسی، همان، ج 42، ص 156. در منابعی که ذیلا می آید؛ داستان دیدار عمر و اویس با اختلافاتی نقل شده است:

عطار، گزیده تذکره الاولیا، ص 20 - 23؛ ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 82 و 83؛ هجویری، همان، ص 100؛ ابن جوزی، همان، ج 3، ص 46 - 48؛ کمال الدین حسین خوارزمی، جواهر الاسرار، ج 1، ص 47 - 50 و خوئی، معجم رجال الحدیث ج 3، ص 245 و 246.

48- ابن جوزی، همان، ج 3، ص 48 و 49. این داستان با تفاوتی در منابع ذیل آمده است: حاکم نیشابوری، همان، ج 3، ص 404 و 405 و ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 146.

49- عطار، گزیده تذکره الاولیاء، ص 24.

50- سید محین امین، همان، ج 3، ص 514 و 515؛ ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 79؛ حاکم نیشابوری، همان، ج 3، ص 404؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 528؛ محمد علی عالمی دامغانی، همان، ص 347.

51- نبی مکرم ﷺ می فرماید: من سوف الحج حتی یموت، بعثه الله یوم القیامه یهودیا او نصرانیا (علامه مجلسی، همان، ج 77، ص 58).

52- حدثنا عبدالله حدثنی ابد خیشمه زهیر حرب النسائی، حدثنا الولید بن مسلم، عن جابر، حدثنی عطاء الخراسانی، قال: ذکروا الحج فقالوا الاویس: او ما حججت؟ قال: لا. قالوا: و لم؟ قال: فسکت فقال: رجل منهم عندی راحله.. قال آخر عندی زاد. فقبله منهم و حج به. (احمد بت حنبلی، الزهد، ص 416؛ حاکم نیشابوری، همان، ج 3، ص 406 و سید محسن امین، همان، ج 3، ص 515).

53- الف - «زهاد ثمانیه یا زاهدان هشتگانه در اصطلاح علمای رجال از «ریبع بن خثیم»، «هرم بن حیان عبدی»، «اویس قرنی»، «عامر بن عبد قیس»، «عبدالله بن ثوب»، «مسروق بن اجدع»، «حسن بصری»، و «اسود بن یزید» یا برید یا بریر (به اختلاف نسخ) بودند. چهار تن اولی حقا از زهاد اتقیاء و اصحاب حضرت امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ و چهار تن دیگر باطل و از زهاد اشقیاء و مخالف آن حضرت بودند. زهد ظاهری و ورع صوری ایشان از راه تدلیس و تلبیس و مردم فریبی بوده است. بعضی از اهل فن به عوض اسود بن یزید مذکور، جریر بن عبدالله بن بجلی را چهارمین آن زهاد اشقیاء دانسته اند» (محمد علی مدرس، رحانه الادب، ج 2، ص 395).

ب - علی بن محمد بن قتیبه، قال سئل ابو محمد الفضل بن شاذان، عن الزهاد الثمانیه؟ فقال: «الربیع بن خثیم» و «هرم بن حیان» و «اویس القرنی» و «عامر بن عبد قیس» و كانوا مع علی ع و من اصحابه و كانوا زهاد اتقیاء و اما «ابومسلم» فانه كان فاجرا مراثیا و كان صاحب معاویه و هو الذی كان یحث الناس علی قتال علی ع و قال لعلی ع: ادفع الینا الانصار و المهاجرین حتی نقتلهم بعثمان، فابی علی ع ذلك، قال ابومسلم: الان طاب الضراب، انما كان وضع فحاً و مصیده. و اما «مسروق» فانه كان هشار المعاویه و مات فی عمله ذلك بموضع اسفل من واسط علی دجله یقال له الرصافه و قبره هناك. و «الحسن» كان یلقى اهل كل فرقه بما یهوون و یتصنه للریاسه كان رئیس القدریه. و اویس القرنی مفضلاً علیهم کلهم. قال ابو محمد: ثم عرف الناس بعد (شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص 97 و 98). لازم به ذکر است که در رجال کشی عفت نفر از زهاد ثمانیه را نام می برد و احتمال دارد که هنگام نسخه برداری اشتباه روز داده باشد.

ج - برای شناخت بیشتر زاهدان هشتگانه، به منابع زیر می توان مراجعه کرد:

ابن جوزی، همان، ج 3، ص 48، عبدالعزیز، دائره المعارف الاسلامیه، ج 3، ص 88؛ سید محسن امین، همان، ج 3، ص 513؛ محمد هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، ص 155 - 157؛ عبدالرزاق گیلانی، مصباح الشرعیه و مفتاح الحقیقه، ص 445؛ قرنی گلیایگانی، همان، ص 137 و ابن عبدربه، عقد الفرید، ج 3، ص 117 و 118.

54- اسراء (17) آیه 108.

55- دخان (44) آیه 38 - 42.

56- دخان (44) آیه 38 - 42.

57- داستان دیدار هرم بن حیان و اویس قرنی بر گرفته از منابع زیر است:

ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 84 - 86؛ ابن جوزی، همان، ج 3، ص 48 - 52؛ سید محسن امین، همان، ج 3، ص 515؛ هجویری، همان، ص 102؛ حاکم نیشابوری، همان، ج 3، ص 406؛ ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 146 - 148؛ احمد بن حنبل، الزهد، ص 414 و 415؛ عطار، گزیده تذکره الاولیاء، ص 24 - 26؛ محمد علی عالمی دامغانی، همان، ص 350 - 352؛ یوسف النبهانی، جامع کرامات الاولیاء، ص 603؛ عبدالرزاق گیلانی، همان، ص 480 - 481؛ شیخ طوسی، اختیار معرفه الرجال، ص 99؛ علامه محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 2، ص 2202 و خواجه یوسف همدانی، رتبه الحیات، 66 و 67.

58- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 46 (به نقل از حبیب السیر).

59- تعداد کسانی که در ذیقار به فرمایش امام علی عَلَيْهِ السَّلَامُ با ایشان بیعت کرده اند، به سه صورت در روایات آمده است:

الف - هزار نفر بیعت خواهند کرد: محمد تقی شوشتری، همان، ج 2، ص 221؛ محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 46 - 47؛ علامه مجلسی، همان، ج 42، ص 147؛ محمد هاشم خراسانی، همان، ص 155؛ محمد علی عالمی دامغانی، همان، ص 344 و 345.

ب - صد نفر بیعت خواهند نمود:

شیخ طوسی، همان، ص 98؛ عنایه الله علی قهپائی، مجمع الرجال، ج 1، ص 242 و خوئی، همان، ج 3، ص 245.

ج - عده معینی بیعت خواهند کرد. علامه محمد تقی شو. شتری، همان، ج 2، ص 221 و 222.

60- 1 - « و روی اعلام الوری عن امیر المومنین عَلَيْهِ السَّلَامُ انه قال بذی قار (و هو جالس لاخذ البيعه): ياتيكم من قبل الكوفه الف و جل، لايزيدون رجلا و لا ينقصون رجلا! يبایعونی علی الموت. قال ابن عباس: فجعلت احسبهم، فسويت عددهم تسعماه و تسعه و تسعين رجلا، ثم انقطع مجی القوم. فقلت: انا لله و انا اليه راجعون! ماذا جمله علی ما قال! فبيننا انا متفكر في ذلك اذ رايت شخصا قد اقبل حتى دنا و اذا هو رجل غليه قباء صوف معه سيفه و ترسه و ادواته! فقرب من امير المومنين عَلَيْهِ السَّلَامُ قال: امدد يدك لايباعك؛ فقال: علی ماتبايعنی؟ قال: علی السمع و الطاعته و القتال بين يديک حتى اموت او يفتح الله عيلک. فقال له: ما اسمک؟ قال: اويس، قال عَلَيْهِ السَّلَامُ: انت اويس القرني؟! قال: نعم. قال: الله الکبر! اخبرني حبيبي رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ اني ادرك رجلا من امته يقال له اويس القرني، يكون من حزب الله و رسوله، يموت علی اشهاده، يدخل فی شفاعته مثل ربيعه و مضر. (اعلام الوری، 173) (محمد تقی شوشتری، همان ج 2، ص 221؛ قرنی گلیایگانی، همان، ص 144. 145. علامه مجلسی، همان، ج 42، ص 147). علامه مجلسی روایت را از ارشاد شیخ مفید نقل می کند و این عبارت را نیز در پایان می آورد: «قال ابن عباس: فسری عنا». این روایت در اثبات الهداه شیخ حر عاملی، ج 1، ص 370، به اختصار نقل شده است.

61- و وری من جبهه العامه: عن يعقوب بن شبيه، قال حدثنا علی الحكيم الاودی، قال: حدثنا شريك، عن يزيد بن ابی زياد، عن عبدالرحمان ابن ابی لیلی، قال: لما كان يوم صفین، خرج رجل من الشام علی دابته، قال: افیکم اويس؟ قلنا: نعم: ما تريد منه؟ قال: سمعت رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ يقول: اويس القرني خیر التابعین باحسان. قال: فعطف دابته فدخل مع علی عَلَيْهِ السَّلَامُ. شیخ طوسی، همان، ص 100، ضمنا در ص 98 با مختصر تفاوتی از طریق شیعه نقل شده است.

منابع ذیل نیز روایت فوق الذکر را نوشته اند:

محمد تقی شوشتری، همان، ج 2، ص 219 و 220؛ ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 56؛ حسین دشتی، معارف و معاریف، ج 1، ص 311 و خوئی، معجم الرجال الحدیث، ج 3، ص 513.
62- الف - سید محین امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 513.

ب - «و در مناقب ابن آشوب است که دو شمشیر حمایل داشت و فلاخنی هم برای پرتاب سنگ به سوی دشمن به همراه آورده بود.» سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی امیر المومنین علیه السلام، ص 560.

63- سید محین امین، همان، ج 3، ص 512.

64- موضع وفاته، المشهور - و هو الاصح - انه قتل بصفین مع علی علیه السلام و دفن بها کما مر. قال الکشی: قتل بصفین فی الرجالة - مع علی ابن ابی طالب علیه السلام و روی بسنده من طریق العامة، عن شریک: قتل اءویس مع علی علیه السلام فی الرجالة بصفین. و فی تاریخ دمشق لابن عساکر: فی مقال لسعید بن المسیب: ان اءویسا قاتل بین یدی علی یوم صفین حتی استشهد اءمامه فنظروا، فاذا به نیف و اربعون جراحة من طعنة و ضربة و رمية. و فی المستدرک للحاکم: ذکرته فی جملة من استشهد بصفین بین یدی اءمیرالمومنین علی ابن ابی طالب - سمعت اءبا العباس محمد بن یعقوب یقول: سمعت العباس بن محمد الدورى: یقول: قتل اءویس القرنى بین یدی اءمیرالمؤمنین علی بن ابی طالب یوم صفین. و بسنده عن شریک، قال: و ذکروا فی مجلسه اءویس القرنى فقال: قتل مع علی ابن ابی طالب فی الرجالة. «انتهی».

و یاءتی عند ذکر شهوده صفین روایة الکشی: انه لم یزل یقاتل بین یدی اءمیرالمومنین علیه السلام حتی قتل فوجد فی الرجالة. و روایة الحاکم: انه مازال یحارب بین یدی اءمیرالمومنین علیه السلام بصفین حتی قتل. و روایتہ الاخرى انه استشهد اءویس فی الرجالة بین یدی علی ابن ابی طالب. و روی نصرین مزاحم فی کتاب صفین، عن حفص بن عمران البرجمی، عن عطاء بن السائب، عن اءبى البختری، قال: اءصیب اءویس القرنى مع علی بصفین.

و فی المیزان الاعتدال: بسنده عن زید بن علی: قتل اءویس یوم صفین، و فیہ، بسنده عن سعید بن المسیب، فی حدیث: انه لما شهر، هام علی وجهه فلم یوقف له علی اءثر دھرا ثم عاد فی اءیام علی فقال بین یدیہ فاستشهد بصفین. فنظروا فاذا علیہ نیف و اربعون جراحة. و فی خلاصة تذهیب المال شهد صفین مع علی و قتل یوم اءمیرالمؤمنین «انتهی».

و فی الاصابة فی ذیل حدیث اسیر الاتی ان اویسا قال: اللهم الرزقنی شهادة توجب لی الجنة و الرزق، قال اءسیر: فلم یلبث الا یسیرا حتی ضرب علی الناس بعث علی، فخرج صاحب القطفیہ

ءوئس و ءرءنا معه ءءى نزلنا بءضرة العءو. قال ابن المءارك: فءءءنى ءماء بن سلمة، عن الجرئرى، عن ابى نضرة، عن ءسئر، قال: فناءى مناءى على: يا ءئل الله: ءركبى و ابشرى. فصف الناس لهم فانءضى ءوئس سئفه ءءى كسر ءفنه فءلقاه، ثم ءعل ءقول: يا ءبها الناس تموا تموا الئمن وءوه، ثم لا ىنصرف ءءى ىرى ءءنة فءعل ءقول ذلك و ىمشى اءءاء ته رمئة فاصاءت فؤاءه فءرءى مكائه كءنما ماى منء و هو صءءء السنا (انءهى).

و فى مناقب ابن شهر آشوب عنء ذكر ءرب صفئ: وءءى ءوئس القرنى منءلءا بسئفئ و ىقال كان معه مرماة و مءلاة من ءصى، فسلم على ءمئر المؤمنئ و ورءعه و برزمع رءالة رببعة، فءقل من ىومه فصلى علیه امئر المؤمنئ ءلئ و ءفنه (انءهى). وءاءءى ءبر ءئله بصفئ مفصلا فى ءواءر الترءمة.

«ءءعان الشئعه - سئء مءسن امئن، همان، ء 3، ص 512 و 413».

مطالب مرءوط به ءضور اوئس ءر صفئ و شءاءء او، ءر منابع بسئارى آءمه اسء كه به آئها اشارة مى شوء:

سئء مءسن امئن، همان، ء 3، ص 512 - 516 (21 مورء): قاضى نعمان ءمئى مرءبى، شرح الاءبار فى فضائل الائمء اطهار، ء 2، ص 12 و 35؛ قاضى نوالله شوشءرى: مءالس المومئئ، ء 1، ص 282 و 283؛ ابن ءر عسقلانى، الاصابه فى ءمئئ الصءابه، ء 1، ص 120؛ ءاكم نئشابورى، همان، ء 2، ص 366 و ء 3، ص 402 و 403 و 408؛ مءمء باقر مءلسى، همان، ء 33، ص 25 و ء 42، ص 147 و 155 - 157؛ ابن اءئر، اسء الغابه، ء 1، ص 153؛ مءمء على عالمى ءامغانى، همان، ص 345؛ ءا ء شئء عباس قمى، سفئه البءار، ء 1، ص 53؛ شئء ءر عاملى، اثباء الهءاه، ء 1، ص 276؛ مءرسى ءهار ءهى، سئرى ءر ءصوف، ص 428؛ مءمء معصوم شئرالى، همان، ء 2، ص 46 و 47 و 55 و 56؛ ءسن بن على بن على ءاوء ءلى، كءاب الرءال، ص 63؛ ارءلى، كشف الغمه فى معرفه الائمء، ص 261 و 262 و 265؛ ابومنصور عبءالقاهر بءءاءى، الفرق بئن الفرق، (ءرءمه) ص 32 و 33 و 319؛ مءمء بن على ارءبئلى، ءامع الرواء، ص 110؛ ابوحامء ءزالى، منها ء العابءئئ، (بءءش ءرءم ءرءمء الاعلام، ءءقق مءموء مصءطفى ءلاوى). ص 426؛ هءوئرى، همان، ص 101؛ مءمء على مءرس، رءءانه الاءب، ء 4، ص 444 و 445؛ ىوسف النبهانى، ءامع كراماء الاولفاء، ء 603؛ ابن طاووس، الملاءم و الفءن، ص 109؛ نصب بن مزاءم، وقعه صفئئ، ص 324؛ عطار نئشابورى، ءذكره الاولفاء ص 28؛ شئء طوسى، همان، ص 98 و 100؛ عناهه الله على قهپائى، مءمع الرءال، ء 1، ص 28؛ شئء ءسن بن زئئ ءءئن، ءءرئر الطاووسى، ص 74؛ عبءالعزئز، ءائره المعارف الاسلامئه، ص 88؛ سئء مءمء بءارى،

منهاج الطالبین و مسالک الصادقین، ص 237؛ شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج 1، ص 141؛ سید هاشم رسولی محلاتی، زندگانی امیر المومنین، ص 560؛ احسان الله علی استخری، اصول تصوف، ص 13؛ دائره المعارف تشیع، ص 603؛ خوئی، همان، ج 3، ص 244 تا 247؛ محمد رشاد، خفیف شیرازی، ص 172؛ قرنی گلپایگانی، همان، ص 137؛ محمدی اشتهاردی، اویس قرنی، ص 21؛ حسینی دشتی، همان، ج 1، ص 311؛ حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص 630؛ زرکلی، الاعلام، ج 1، ص 375؛ لغتنامه دهخدا، ج 8، ص 509؛ ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 325؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 527؛ معلم بطرس بستانی، دائره المعارف، ج 4، ص 701؛ جعفر سبحانی، شخصیت‌های اسلامی شیعه، ج 1، ص 88 و 92 تا 96؛ محمد علی موحد، سفرنامه ابن بطوطه (ترجمه)، ج 1، ص 135؛ ابن جوزی، همان، ج 3، ص 56 و 57 و ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 86.

65- حدید (57) آیه 3.

66- بقره (2) آیه 115.

67- نور (24) آیه 35.

68- یونس (10) آیه 58.

69- فاطر (35) آیه 3.

70- حج (22) آیه 78.

71- مائده (5) آیه 54.

72- عنکبوت (29) آیه 45.

73- بقره (2) آیه 152.

74- انشقاق (84) آیه 6.

75- ص (38) آیه 76.

76- ص (38) آیه 72.

77- درباره اسناد این کلام شیوای رسول اکرم ﷺ ر.ک: به پی نوشت فصل «از ولادت

تا شهادت» شماره 30.

78- انفال (8) آیه 24.

79- دیوان حافظ، ص 34.

80- سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص 26.

81- مثنوی معنوی، دفتر چهارم، ص 369.

- 82- «الصحبه: درازی مدت همنشین و دوستی. صاحب: دوست، همدم، جمع: صحب، اصحاب، صحبه، صحابه، صحاب و صحبان. الصحابه (جمع صاحب است.) یاران پیغمبر اسلام از مهاجرین و انصار، الصحابی: منسوب به صحابه است.» (فرهنگ لاروس، ص 1308 و 1309).
- «صحابی: منسوب به صحابه - ان که درک صحبت پیغمبر را کرده.» (فرهنگ معین، ج 2، ص 2130).
- 83- سید جعفر سجادی، فرهنگ معارف اسلامی، ج 3، ص 124. ابن اثیر نیز در اسد الغابه، ج 1، ص 12، به معانی گوناگون صحابی پرداخته است.
- 84- 2 - المعجم الوسیط، ج 1 ص 507.
- 85- اصول کافی، ج 3، ص 317.
- 86- المعجم الوسیط، ج 1، ص 81. و با مختصر تفاوتی: المنجد، ص 59، سید جعفر سجادی، همان، ج 2، ص 51.
- 87- آل عمران (3) آیه 31.
- 88- درباره اسناد و مدارک مربوط به «خیر التابعین» بودن اویس، به فصل «از ولادت تا شهادت»، ر.ک: ص 36، پاورقی شماره 1.
- 89- احمد بن علی بن شعیب نسائی (225 - 303 ق.) معروف به شیخ الاسلام، از فقها و محدثان اهل سنت بوده و خصائص امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام و السنن از تالیفات اوست.
- 90- نسائی، خصائص امیر المومنین علی بن ابی طالب علیه السلام نقل از موسوی همدانی، علی در کتب اهل سنت، ص 139.
- 91- علامه شیخ عبدالحسینی امینی (1302 - 1390 ق.)
- 92- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 514؛ رجال کشی، ص «به نقل از محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 2، ص 218 و 219؛ محمد معصوم شیرازی، طائق الحقائق، ج 2، ص 38؛ قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 136 و خوئی، معجم الرجال الحدیث، ج 3، ص 247.
- 93- آل عمران (3) آیه 52.
- 94- تفسیر مجمع البیان ج 4، ص 86 و 88.
- 95- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 1.

96- «... و در می پیش مرتضی معامله نهاد؛ و از گستاخی استغفار کرد. و از زواهر انبا و اسرار ولایت استفاضه نمود، و از آن دریای حقایق اغتراف واجب دید، و از مزایای عطایای او فیض ها دریافت».

کمال الدین حسین خوارزمی، جواهر الاسرار، ج 1، ص 50.

97- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 1، ص 490 و 491.

98- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 514.

99- 1 - مدرس رضوی، تعلیقات حدیقه الحقیقه، ص 83.

100- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 514.

101- عبدالله بن صالح سماهیجی، صحیفه علویه؛ ص 27.

102- همان، ص 27 - 29.

103- قیشری نیشابوری، رساله قشیریه، ص 88.

104- عنایه الله قهبانی، مجمع الرجال، ج 1، ص 243.

105- حدید (57) آیه 23.

106- نهج البلاغه، حکمت 431.

107- عطار نیشابوری، گزیده تذکره الاولیاء، ص 23 و کمال الدین حسین خوارزمی، همان،

ج 1، ص 50.

108- خواجه عبدالله انصاری، منازل السائرین، ص 54.

109- دیوان حافظ، ص 27.

110- ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 145 و 146 و ابن جوزی، صفه

الصفوه، ج 3، ص 48.

111- عطار نیشابوری، همان، ص 27 و 28.

112- ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 84 و حسین دشتی، معارف و معاریف، ج 1،

ص 311.

113- ابن جوزی، همان، ج 3، ص 54؛ ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 84 و احمد بن

حنبل، الزهد، ص 415.

114- اصول کافی، ج 3، ص 193.

- 115- ابن جوزی، همان، ج 3، ص 52؛ ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 79؛ ابن اثیر، اسد الغابه، ج 1، ص 151؛ حاکم نیشابوری، مستدرک، ج 3، ص 404؛ محمد علی عالمی دامغانی، پیغمبر و یاران، ص 346 و احمد بن حنبل، همان، ص 411.
- 116- قشیری نیشابوری، همان، ص 403.
- 117- کلینی، همان، ج 3، ص 83.
- 118- دیوان حافظ، ص 118.
- 119- عطار نیشابوری، همان، ص 23؛ کمال الدین خوارزمی، همان، ج 1، ص 49 و 50 و قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 143.
- 120- دیوان حافظ، ص 91.
- 121- همان، ص 66.
- 122- درباره زهاد ثمانیه ر.ک: به مقدمه فصل «حکمت یمانی».
- 123- احمد بن حنبل، همان، ص 411 - 416.
- 124- ابن اثیر، همان، ج 1، ص 151.
- 125- «و لهم اعین لایبصرون بها.» (اعراف (7) آیه 179).
- 126- حاکم نیشابوری، همان، ج 3، ص 119. حاکم نیشابوری پس از نقل این روایت، صحت آن را هم از نظر مسلم و هم از نظر بخاری بیان می کند. (نقل از موسوی همدانی، علی در کتب اهل سنت، ص 207.)
- 127- درباره حضور اویس در صفین و بیعتش با امیر المومنین و جهاد و شهادت او رد رکاب مولا علی علیه السلام ر.ک: به فصل «از شهادت تا ولادت».
- 128- آل عمران، (3) آیه 169.
- 129- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 8.
- 130- درباره اسناد و مدارک این حدیث شریف ر.ک: به فصل «از ولادت تا شهادت» ص 33، پاورقی شماره 2.
- 131- دیوان حافظ، ص 168 و 169.
- 132- تکویر (81) آیه 1 - 14.
- 133- قیامت (75) آیه 1 - 15.
- 134- کهف (18) آیه 47 - 49.
- 135- بقره (2) آیه 254 و 255.

- 136- کلینی، همان، ج 3، ص 376 و 377.
- 137- طه (20) آیه 109.
- 138- احزاب (33) آیه 23.
- 139- کلینی، همان، ج 3، ص 346.
- 140- زخرف (43) آیه 86.
- 141- المنجد (اعلام) ص 235 و کمال الدین حسین خوارزمی، همان، ج 1، ص 288.
- 142- «در اخبار چنین آمده است که: روزی در حضرت خواجه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذکر کثرت اغنام مضر و ربیعه می کردند. خواجه صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ گفت: در امت من مردی از بندگان خدای هست که فرادی قیامت به عدد موی گوسفندان این دو قبیله، عصاة امت به شفاعت او به بهشت روند. صحابه پرسیدند که: یا رسول الله نام او چیست؟ گفت: او ایس قرن (کمال الدین حسین خوارزمی، همان، ج 1، ص 46).
- 143- درباره داستان دیدار او ایس و عمر و اسناد و مدارک آن ر.ک: به فصل دوم «مقام عرفانی حکیم یمانی»، ص 41، پاورقی شماره 1.
- 144- در مورد اسناد و مدارک این حدیث ر.ک: به فصل اول کتاب حاضر «ولادت تا شهادت» ص 32، پاورقی شماره 1.
- 145- حجر (15) آیه 29.
- 146- دیوان حافظ، ص 180.
- 147- بقره (2) آیه 156.
- 148- مثنوی، دفتر اول، ص 74.
- 149- ان اصحاب الیسر رووا: ان هرم بن حیان کان صاحب او ایس القرنی و انهما اول ما التقیما قال له هرم: السلام علیک یا او ایس بن عامر. فقال: و علیک السلام یا هرم بن حیان. فقال هرم: اما انی قد عرفتک بالصفه فکیف عرفتنی؟! قال: ان ارواح المومنین لتشام کما تشام الخیل فتعرف بعضها بعضا. عبد الرزاق گیلانی، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص 480 نقل از مامقانی، تنقیح المقال
- 150- یوسف (12) آیه 94.
- 151- مثنوی، دفتر سوم، ص 316.
- 152- همان، دفتر دوم ص 108.
- 153- دیوان حافظ، ص 42.

154- حکم نیشابوری، همان، ج 3، ص 156 (نقل از موسوی همدانی، علی در کتب اهل سنت، ص 346).

155- علامه مجلسی، بحار الانوار، ج 70، ص 242.

156- ابن منظور، لسان العرب، ج 15، ص 462، اعلمی مهرجانی حائری، دائره المعارف، ج 29، ص 206، فخرالدین طریحی، مجمع البحرين، ص 333 و 334؛ صحیح مسلم، ج 1، ص 73؛ محمد عبدالروف المناوی، فیض القدیر، ج 1، ص 93 (به جای «الایمان یمان» عبارت «الفقه یمان» را آورده است). صحیح بخاری، ج 8، ص 98؛ المغازی، ص 64، صحیح مسلم، ج 1، ص 72، الحدیث 84 - 52/87 به نقل از فراء بغوی، مصابیح السنه، ص 227. الا ان الایمان یمان و الحکمه یمانیه: (فروزانفر، احادیث مثنوی، ص 73 و سید مصطفی حسینی دشتی، معارف و معاریف، ج 5، ص 2436).

157- ر.ک: همین نوشتار، فصل اول.

158- انفال (8) آیه 29.

159- دیوان حافظ، ص 346.

160- الف - و قی یقی و وقایه و وقیا و واقیه فلانا: صانه و ستره عن الاذی. تقول «و قاء الله السوة و من السوء» و وقیا و قیا الامر: اصلحه... التقوی: الاسم من اتقی مخافة الله. العمل بطاعته. (المنجد، ص 915).

ب - و فی: الوقایه حفظ الشیء مما یوذیه و یضره، و قیت الشیء اقیه و قایه و قاء قال: «فوقاهم الله - و وقاهم عذاب السعیر...» و التقوی جعل النفس فی وقایه مما یخافرمود هذا تحقیقه، ثم یسمى الخوف تاره تقوی، و التقوی خوفا حسب تسمیه مقتضی الشیء بمقتضیه و المقتضی بمقتضاه، و صار التقوی فی تعارف الشرع حفظ النفس عما یوثم... و لجعل التقوی منازل قال: «و اتقوا یوما ترجعون فیہ الی الله - اتقوا ربکم - و من یخش الله و یتقہ - و اتقوا الله الذی تساءلون به و الارحام - اتقوا الله حق تقاته...» (راغب اصفهانی، مفردات، ص 530 و 531).

161- علامه طباطبائی، المیزان، ج 9، ص 54.

162- «اتقوا الله و یعلمکم الله و الله بکل شیء علیم» (بقره (2) آیه 282).

163- حجرات (49) آیه 13.

164- سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص 26.

165- و فی الاصابه: اویس بن عامر و قیل عمرو المرادی الزاهد المشهور ادرك النبی

و روى عن عمر و روى عنه بشیر بن عمرو و عبدالرحمن بن ابی لیلی ذكره ابن سعد فی صلی الله علیه و آله و سلم

الطبقة الاولى من تابعى اهل الكوفه و قال: كان ثقه (سيد محسن امين، اعيان الشيعه، ج 3، ص 514).

166- و ذكر البخارى اويسا فى الضعفا، و قال الذهبى فى الميزان: و لو لا ان البخارى ذكر اويسا فى الضعفاء لما ذكرته اصلا، فانه من اولياء الله الصادقين (ابن جوزى، صفه الصفوه، ج 3، ص 56).

167- «زهاد ثمانيه يا زاهدان هشتگانه در اصطلاح علمای رجال عبارتند از «ربيع بن خثيم»، «هرم بن حيان عبدی»، «اويس قرنی»، «عامر بن عبد قيس»، «عبدالله بن ثوب»، «مسروق بن اجدع»، «حسن بصری» و «اسود بن یزید» یا برید یا بریر (به اختلاف نسخ) بودند. چهار تن اولی حقا از زهاد اتقيا و اصحاب حضرت امير المومنين عليه السلام و چهار تن دیگر باطل و از زهاد اشقياء و مخالف آن حضرت بودند. زهد ظاهری و ورع صوری ایشان از راه تدليس و تلبیس و مردم فریبی بوده است.» (محمد علی مدرس، ریحانه الادب، ج 2، ص 395؛ شیخ طوسی، رجال کشی، ص 97، 98؛ عبدالرزاق گیلانی، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص 445؛ ابن جوزی، همان، ج 3، ص 48؛ محمد هاشم خراسانی، منتخب التواریخ، ص 155 - 157؛ عبدالعزیز، دائره المعارف السلامیه، ج 3، ص 88 و سید محسن امین، اعیان الشيعه، ج 3، ص 513).

168- روز بهان بقلی شیرازی، شرح شطیحات، ص 365.

169- اصول کافی، ج 1، ص 60.

170- سید محسن امینی، همان، ج 3، ص 516. و با مختصر تفاوتی: ابو حامد محمد غزالی، منهاج العابدین، ص 199 و 200 و ابو حامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 529.

171- حجر (15) آیه 99.

172- نهج البلاغه، حکمت 93.

173- محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، ج 2، ص 47 و عطار، تذکره الاولیاء، ص 28.

174- 1 و 2 کلینی، همان، ج 2، ص 254.

175- کلینی، همان، ج 2، ص 254.

176- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516، ابو حامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 1، ص 437.

177- کلینی، همان، ج 3، ص 343.

- 178- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 47 و عطار، همان، ص 28.
- 179- نور (24) آیه 35.
- 180- کلینی، همان، ج 1، ص 237.
- 181- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516. این گفتار او ایس در سایر منابع بدین صورت آمده است:
- الف - « و ان حقوق الله لم تبق لیا ذهبا و لا فضة » قرنی گلپایگاین، منهاج الدموع، ص 143 و شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 53.
- ب - « و ان علمه بحقوق الله لم یتک فی ماله فضة و لاذهبا » ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 1، ص 83.
- ج - « و حقوق الهی برای ما طلا و نقره نگذاشته » محمد علی عالمی دامغانی، پیغمبر و یاران، ص 347.
- د - « ان عرفان المومن بحقوق الله لا یتقی له فضة و لاذهبا، حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 406.
- 182- حدید (57) آیه 11.
- 183- عطار، گزیده تذکرة الاولیاء، ض 27؛ بدیع الزمان فروزانفر، شرح احوال و تحلیل آثار عطار، ص 305؛ عطار، الهی نامه، ص 288 - 290.
- 184- عطار، الهی نامه، ص 288 - 290.
- 185- شیخ ابوالحسن خرقانی، نور العلوم، ص 82.
- 186- کلینی، همان، ج 1، ص 289.
- 187- همان، ج 3، ص 322.
- 188- همان، ص 306.
- 189- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516؛ حاکم نیشابوری، همان، ج 2، ص 365.
- 190- حاکم نیشابوری، همان، ج 2، ص 365 و 366؛ سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516.
- 191- اسراء (17) آیه 82.
- 192- سید محین امین، همان، ج 3، ص 513 و ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 81.
- 193- دخان (44) آیه 1 - 3.

194- همان، آیه 42.

195- احمد بن حنبل، الزهد، ص 415.

196- در ایام حج سال 1415 هجری قمری، توفیق رفیق شد و به زیارت غار حراء رفتیم، غار حرا بر پیشانی جبل النور و مشرف بر مناره های مسجدالحرام می درخشید، در آستانه آن خلوتگه یار، از این دل خسته، بر این قلم شکسته، به بهانه کلام اویس درباره قرآن، کلماتی تدین شرح جاری شد:

این جا غار حراست، مکان مقدسی که فرشته وحی بر قلب نازنین سیدالمرسلین صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نازل شد، این جا محل نزول قرآن است، آن گاه که پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ به اقرا باسم ربك الذی خلق دعوت شد؛ چهل بهار از عمر پربار و عزیزش می گذشت، سر آغاز وحی، شروع خیر کثیر است و طلوع قرآن دلپذیر.

و اینک، ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بر قلب ما نیز عنایتی کن و بر دل ما اشارتی، که به قول اویس، قرآن بر ایمان شفا و رحمتی باشد، نه زیان و خسارتی.

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! بلاشک در این غار، عطر وجود تو استشمام می شود، عطر وحی مشام آدمی را نوازش می دهد، عطر اقرا باسم ربك الذی خلق روح و جان را به نیایش و ستایش می کشاند.

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! جرعه ای از کوثر قرآن بر کام ما تشنه لبان بریز، ای عزیز! ما به دنبال سراب بسیار دویده ایم، اما اینک به این جا رسیده ایم، مطمئن هستیم که به سرچشمه وحی دست یافته ایم، از چشمه سار اقرا باسم ربك الذی خلق ما را جرعه ای و قطره ای بچشان، که یک قطره اش انسان را نه فقط سیراب، که کامیاب و نه فقط کامیاب، که سرمست می کند.

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! یاریمان بده که به نام پروردگارت بخوانیم و علم و معرفت را در طریق حق پیاموزیم و عمل کنیم.

ای محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ! ما را یاری کن که قرآن بر ایمان شفا و رحمت باشد، نه زیان و خسارت.

(بامداد چهارشنبه 74/2/13 - غار حراء).

197- ابونصر طاهرین محمد الخاتقانی، گزیده در اخلاق و تصوف، ص 179.

198- کلینی، همان، ج 1، ص 61.

199- همان، ج 4، ص 390.

200- نهج البلاغه، حکمت 366.

- 201- کلینی، همان، ج 3، ص 174.
- 202- همان، ص 324.
- 203- عطار نیشابوری، گزیده تذکرة اولیاء، ص 26.
- 204- نهج البلاغه، حکمت 74.
- 205- سید محسن امین، همان، ص 516. ابن جوزی در کتاب صفه الصفوه، ج 3، ص 55. این سخن اوئیس را بدین گونه می نگارد: «قال هرم بن حیان لاویسی القذرنی: اوصی، قال: توسد الموت اذا نمت و اجعله نصب عینیک».
- 206- محمد (47) آیه 27 و 28.
- 207- نحل (16) آیه 31 و 32.
- 208- ابونعیم اصفهانی، حلیة الاولیاء، ج 2، ص 83؛ صفة الصفوة، ج 3، ص 54. و با مختصر تفاوتی در این منابع نیز آمده است:
- حاکم نیشابور، المستدرک، ج 3، ص 406. قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 143؛ محمد علی عالمی دامغانی، پیغمبر و یاران، ص 347 و شیخ عباس قمی؛ سفیة البحار، ج 1، ص 53.
- 209- کلینی، همان، ج 3، ص 198.
- 210- ابن جوزی، همان، ج 3، ص 50 و ابونعیم اصفهانی، همان، ج 2، ص 85.
- 211- انبیاء (21) آیه 35.
- 212- جمعه (62) آیه 8.
- 213- مومنون (23) آیه 99-100.
- 214- زمر (39) آیه 30.
- 215- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516.
- 216- عطار، تذکرة الاولیاء، ص 28 و محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، ج 2، ص 47.
- 217- عطار، تذکرة الاولیاء، ص 28 و محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقائق، ج 2، ص 47.
- 218- کلینی، همان، ج 3، ص 185.
- 219- مطالب مربوط به تواضع در مسجدالحرام و مقابل «رکن یمانی» به تاریخ 74/2/16 نوشته شده است.
- 220- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 47؛ عطار، تذکرة الاولیاء، ص 28 و حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، ص 630.
- 221- 68. کلینی، همان، ج 3، ص 405.

- 222- همان، ص 124.
- 223- مزلب مربوط، «پندآموزی» در مکه مکرمه و به تاریخ 74/2/14 نوشته شده است.
- 224- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 48؛ عطار، همان، ص 28 و حمدالله مستوفی، همان ص 630 پ
- 225- مطالب پیرامون «صداقت» در مسجدالحرام و به تاریخ 74/2/12 نوشته شده است.
- 226- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 48؛ عطار، همان، ص 28 و حمدالله مستوفی، همان، ص 630.
- 227- عصر (103) آیه 1 و 2.
- 228- نهج البلاغه، حکمت 55.
- 229- مطالب درباره قناعت در تاریخ 74/2/12 و در مسجدالحرام نوشته شده است.
- 230- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 48؛ عطار، همان، ص 28 و حمدالله مستوفی، همان، ص 630.
- 231- نهج البلاغه، حکمت 109.
- 232- مطلب نحت عنوان «زهد» در مسجدالحرام و به تاریخ 74/2/12 به رشته نگارش درآمد.
- 233- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 48؛ عطار، ص 28 و حمدالله مستوفی، همان، ص 630.
- 234- فاطر (35) آیه 15.
- 235- علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 72، ص 49.
- 236- مطالب پیرامون «فقر» در مسجدالحرام و به تاریخ 74/2/11 نوشته شده است.
- 237- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 48؛ عطار، همان، ص 28 و حمدالله مستوفی، همان ص 630.
- 238- کلینی، اصول کافی، ج 1، ص 18.
- 239- مطالب مربوط به «تقوی» در مسجدالحرام و در تاریخ 74/2/10 نوشته شده است.
- 240- سید محمد بخاری، منهاج الطالبین و مسالک الصادقین، ص 295.
- این کلام او ایس با مختصری تفاوتی در منابع زیر نیز آمده است:

- حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 406؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 516؛ ابنعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 3، ص 83؛ قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 143 و شیخ عباس قمی، سفینه البحار، ج 1، ص 53.
- 241- نهج البلاغه، حکمت ص 376.
- 242- مطلب پیرامون «چهره حق» در مدینه منوره و به تاریخ 74/2/28 نوشته شد.
- 243- تلونصر طاهر بن محمدالخاقانی، گزیده در اخلاق و تصوف، ص 142.
- 244- دیوان حافظ، ص 302.
- 245- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516.
- 246- نحل (16) آیه 120.
- 247- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516 و حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 405.
- 248- مائده (5) آیه 32.
- 249- زمر (39) آیه 53.
- 250- مائده (5) آیه 32.
- 251- این مطلب در مسجدالحرام و به تاریخ 74/2/25 به رشته نگارش در آمده است.
- 252- بدیع الزمان فروزانفر، شرح احوال و تحلیل آثار عطار، ص 457.
- 253- کلیچه: نان کوچک روغنی.
- 254- بدیع الزمان فروزانفر، همان، ص 457.
- 255- عطار نیشابوری، مصیبت نامه، ص 154.
- 256- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 516.
- این کلام اویس در منابع زیر با مختصر تفاوتی نیز آمده است:
- ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 53؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 406؛ ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 83؛ عبدالرزاق گیلانی، مصباح الشریعه و مفتاح الحقیقه، ص 431؛ علامه مجلسی، بحارالانوار، ج 71، ص 307 و ج 73، ص 439؛ عطار، گزیده تذکره الولیاء، ص 26؛ ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 439؛ حسین دشتی، معارف و معاریف، ج 1، ص 311 و قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 143.
- 257- بقره (2) آیه 197.
- 258- قلم (68) آیه 106.

259- برای شرح این کلام او ایس، توفیق رفیق شد تا در روز عید سعید غدیر و در مدینه منوره و در جوار حرم سید انبیا و محمد مصطفی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، مطالبی بدین شرح از دلی شکسته بر قلمی شکسته جاری شود.

این جا مسجدالنبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ندینه منوره است، مدینه، بهشت روی زمین است. این جا یک لحظه همنشین پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شدن به صدها عمر بی او برتری دارد

این جا می توان عطر محمدی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بوید و جای پای پیامبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ را بوسد. این جا احساس غربت معنا ندارد، چه کسی در وطن غریب و تنهاست؟! این جا وطن ایمان آورندگان است، و شاید به همین دلیل می توان را نماز کامل خواند

این جا مدینه، آشیانه کبوتران عشق است که از نقاط دور و نزدیک پر کشیده اند و «او ایس گونه» به زیارت محبوب خویش شتافته اند؛ آنان با روحیه ای سرشار از عشق و مستی، از عمق جان ندا در میدهند که: السلام علیک یا رسول الله.

و امروز، هجدهم ذی الحجه و سالروز عید غدیر است، در چنین روزی، سید انبیا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، سید اوصیا عَلَيْهِمُ السَّلَام را به جانشینی خویش برگزید، و اینک نوبت تک تک ما مسلمانان است که او را برای خویش برگزینیم. والان، صبح روز عید غدیر است و نمی دانم این صبح را به شب و این بامداد را به شامگاه خواهم رساند یا نه؟! به یاد آن روز می افتم که از او ایس قرنی سوال شد که: «روزگار بر تو چگونه می گذرد؟»

او ایس، حکیمانه به این پرسش عامیانه، پاسخ می دهد که: «چگونه است کسی که صبح می کند و نم یاند که ا یا شب را درک خواهد کرد؟! و آن گاه که وراد شب می شود، نمی داند که به صبح خواهد رسید یا نه؟!»

این که نمی دانم آیا این صبح را به شام خواهم رساند یا نه، لطایفی دارد: از سویی تعلق به دنیا را کاهش و تفکر به عقب را افزایش می دهد. از سوی دیگر، این سوال مطرح می شود که اگر این صبح را به شام نرسانم، آیا آماده رفتن به جهان دیگر خهستم یا نه؟!

درست است که این جا و امروز بمیرم، در بهترین مکان و زیباترین زمان مرده ام، اما و صد اما که پرونده پندار و نامه کردارم، مرا در محضر رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ شرمسار خواهد نمود. این خجالت زدگی از هر جان کندن سخت تر دشوارتر است.

خوشا به حال کسانی که همواره در حال توبه و انابه اند، و همیشه، بهترین توشه سفر، یعنی «تقوا» را به همراه دارند که: وتزودوا فان خیر الزاد التقوا و «توشه بردارید که بهترین توشه ها تقواست.»

اکنون اگر امروز زنده ماندم و شب را درک نمودم، آیا تضمینی هست که امشب را تا فردا زنده باشم؟! پس اگر چنین است، چرا با یکدیگر این چنین برخورد و معاشرت می کنیم؟! چرا به جای دست نوازش به یکدیگر سیلی بزنیم؟! چرا به جای دوستی، دشمنی؟! و چرا به جای لبخند، اخم و نیشخند؟! و چرا...؟!!

این جا خانه رسول خدا ﷺ و مهبط وحی است، سید انبیا کسی است که آفرینش به خاطر اوست و یک لبخندش بر همه دنیا برتری دارد، این جا آستانه مقدس محمدی است، این جا گوهری است نهفته که فرشته وحی در گوش جانش زمزمه رده است که: «انک لعلی خلق عظیم». اگر نمی دانیم که این صبح را به شام خواهیم رساند یا نه، پس بیاییم یکدیگر را دوست بداریم، همان گونه که فرزند آمنه ﷺ همه ما را دوست می دارد، بیاییم سبد سبد محبت و صفا به یکدیگر هدیه کنیم و تلاش و کوشش که خلق محمدی ﷺ و سیره علوی ﷺ زوایای جهان درون و برون ما را مطهر و معطر نماید. (28 اردیبهشت 1374، عید سعید غدیر - مدینه منوره).

260- عبدالرزاق گیلانی، همان، ص 480 و 481.

261- کهف (18) آیه 110.

262- یونس (10) آیه 62.

263- مثنوی، دفتر اول، ص 39.

264- نازعات، (79) آیه 40 و 41.

265- نهج البلاغه، خطبه 42.

266- سید امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 516.

حمدالله مستوفی در کتاب تاریخ گزیده ص 630 کلام اویس را این گونه می نویسد:

«در خردی گناه منگر، در بزرگی حالتی نگر که حق تعالی عاصی می شوی.

267- کلینی، اصول کافی، ج 4، ص 159.

268- کلینی، همان، ج 3، ص 429.

269- همان، ج 4، ص 158.

270- ابوحامد محمد غزالی، منهاج العابدین، ص 199 و 200 ابونصر طاهر بن محمد

الخاتقانی، گزیده در اخلاق و تصوب، ص 114 و عطار، گزیده تذکره الاولیاء، ص 26

271- حجر (15) آیه 97 - 99.

272- طلاق (65) آیه 2 و 3.

- 273- دیوان حافظ، ص 120.
- 274- ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 87 و ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 498. این کلام اوئیس در سایر منابع بدین صورتهآ آمده است:
- « و انه کان اذا امسى یقول: هذه ليله الرکوع فیرکع حتی یصبح! » محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 2، ص 223.
- « اوئیس بعضی از شبها را می گفت: این شب رکوع است! و در یک رکوع شب را به صبح می آورد، و شبی را می گفت: این شب سجود است! و به یک سجده شب را به صبح می آورد. گفتند: اوئیس این چه زحمتی است که بر خود تحمیل می کنی؟! گفت: کاش از ازل تا ابد یک شب بود و من به یک سجده آن را پایان می دادم. » قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 142؛ محمد علی عالمی دامغانی، پیغمبر و یاران، ص 350 و شیخ عباس قمی، منتهی الامال، ج 1، ص 142.
- 275- دیوان حافظ، ص 30.
- 276- همان، ص 78.
- 277- کلینی، همان، ج 2، ص 446.
- 278- دیوان حافظ، ص 221.
- 279- همان، ص 79.
- 280- همان: ص 144.
- 281- همان، ص 170.
- 282- کلینی، همان، ج 4، ص 293.
- 283- دیوان حافظ، ص 36.
- 284- همان، ص 199 و 200.
- 285- کلینی، همان، ج 4، ص 244.
- 286- دیوان حافظ، ص 31.
- 287- قیشری نیشابوری، الرساله القشیریة، ص 243 و 244.
- 288- اوحامد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 26 و ترجمه رساله قشیریة، ص 393 و 394.
- 289- کلینی، همان، ج 3، ص 209 و 210.
- 290- خواجه نصیرالدین طوسی، اخلاق محتشمی، ص 495.
- 291- عطار، گزیده تذکره الاولیاء، ص 28.

- 292- ترجمه فیض الاسلام، نهج البلاغه، ص 978.
- 293- حج (22) آیه 34 و 35.
- 294- عطار، همان، ص 26.
- 295- دیوان حافظ، ص 90.
- 296- همان، ص 176.
- 297- کلینی، همان، ج 3، ص 131.
- 298- نهج البلاغه، حکمت 131.
- 299- حرام: جنبش.
- 300- تلاید: تراود.
- 301- مولوی، گزیده غزلیات شمس، ص 534 و 535.
- 302- ابو حامد محمد غزالی،، منهاج العابدین، ص 95. سید محسن امین در اعیان الشیعه، ج 3، ص 516، این کلام را چنین نقل می کند: قال له یوما: صلنا یا اویس بالزیاره فقال له: قد وصلتک بما هو خیر من الزیاره و اللقاء و هو الدعا و بظهر الغیب ان لزیاره و اللقاء ینقطعان و الدعاء ینیقی ثوابه.
- 303- شوری (42) آیه 26.
- 304- کلینی، همان، ج 4، ص 270.
- 305- در اصول کافی بای است تحت عنوان الدعاء للاخوان بظهر الغیب دعا برای برادران در پشت سر آنان که روایت فوق نیز این باب نقل شد.
- 306- دیوان حافظ، ص 89.
- 307- همان، ص 281.
- 308- نهج البلاغه، حکمت 27.
- 309- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 516.
- 310- نهج البلاغه، حکمت 366.
- 311- همان خطبه 129.
- 312- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 515؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 3، ص 405.
- این کلام اویس در منابع زیر با مختصر تفاوتی آمده است:
- محمد تقی شوشتری، قاموس الرجال، ج 2، ص 223؛ ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 530؛ ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 53؛ ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 87.

- 313- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 516 و حاکم نیشابوری، همان، ج 3، ص 407. (بیا مختصر تفاوتی).
- 314- کلینی، همان، ج 2، ص 261.
- 315- نهج البلاغه، نامه 53، 993.
- 316- ابن جوزی، همان، ج 3، ص 51.
- 317- دیوان حافظ، ص 352.
- 318- محمد معصوم شیرازی، طرائق الحقایق، ج 2، ص 47؛ عطار، گزیده تذکره الاولیاء، ص 27؛ مدرس رضوی، تعلیقات حدیقه الحقیقه، ص 569 و دهخدا، امثال و حکم، ج 1، ص 252.
- 319- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 515؛ ابن جوزی، همان، ج 3، ص 51 و احمد بن حنبل، الزهد، ص 415.
- 320- ابن جوزی، همان، ج 3، ص 49؛ سید محسن امین، همان، ج 3، ص 514، و ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 529.
- 321- کلینی، همان، ج 4، 195.
- 322- اکثر مطالب پیرامون «تنهایی» در مسجدالحرام و به تاریخ 74/2/14 نوشته شده است.
- 323- محمد معصوم شیرازی، همان، ج 2، ص 46.
- 324- اصول کافی، ج 3، ص 29.
- 325- جن (72) آیه 16.
- 326- اصول کافی، ج 2، ص 288.
- 327- مثنوی معنوی، دفتر اول، ص 97 - 99.
- 328- ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمیز الصحابه، ج 1، ص 120؛ حاکم نیشابوری، المستدرک، ج 2، ص 66 و در اعیان الشیعه، ج 3، ص 512، به جای کلمه «الحیاه» واژه «الجنه» آمده است.
- 329- صحیفه سجادیه، دعای 20، فراز 28، ص 141.
- 330- ال عمران (3) آیه 169.
- 331- دیوان حافظ، ص 27.
- 332- همان، ص 76.
- 333- فصلت (41) آیه 30.
- 334- دیوان حافظ، ص 338.

- 335- همان، ص 302.
- 336- رکن الدین همایون فرخ، حافظ خراباتی، ج 6، ص 4826 و 4216 و 4504 و 4826.
- 337- رکن الدین همایون فرخ، حافظ خراباتی، ج 6، ص 4826 و 4216 و 4504 و 4826.
- 338- رکن الدین همایون فرخ، حافظ خراباتی، ج 6، ص 4826 و 4216 و 4504 و 4826.
- 339- رکن الدین همایون فرخ، حافظ خراباتی، ج 6، ص 4826 و 4216 و 4504 و 4826.
- 340- برای تفصیل و تحقیق این مطالب می توانید ر.ک: به فصلهای «از ولایت تا شهادت»، «مقام عرفانی حکیم یمانی» و چلچراغ حکمت یمانی» از این نوشتار.
- 341- ابوالفرح عبدالرحمن بن ابوالحسن علی بن محمد بن بغدادی، متکلم و محدث و واعظ مشهور قرن ششم.
- 342- ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 56 و 57.
- 343- ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 56 و 57.
- 344- ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 56 و 57.
- 345- احمد بن حنبل، الزهد، ص 415 و 416.
- 346- احمد بن حنبل، الزهد، ص 415 و 416.
- 347- احمد بن حنبل، الزهد، ص 415 و 416.
- 348- شهاب الدین ابی الفضل احمد بن علی بن محمد بن علی الکنسانی العسقلانی المصری الشافعی (773 - 825) مورخ و فقیه.
- 349- ابن حجر عسقلانی، الاصابه فی تمییز الصحابه، ج 1، ص 119 و 120.
- 350- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ص 529 و 530 و 531.
- 351- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ص 529 و 530 و 531.
- 352- ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، مجموعه 2، ص 83 و 86.
- 353- ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 83 و 86.
- 354- عزالدین علی بن محمد بن عبدالکریم بن عبدالواحد شیبانی معروف به ابن اثیر، مورخ و محدث بزرگ در گذشته به سال 630 هجری قمری.
- 355- ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، ج 3، ص 325.
- 356- ابن اثیر، اسدالغابه، ج 1، ص 153.
- 357- مورخ و جغرافی دان معروف و در گذشته به سال 750.

- 358- در شمال دهکده نیاق و 20 کیلو متری قزوین واقع شده و در آن کوه، آرامگاهی است که مردم آن را «امامزاده سلطان ویس» می خوانند.
- 359- ص 630 و 631.
- 360- محمد مکرری، گورانی یا ترانه های کردی، ص 62 و 67 و 190.
- 361- محمد بن مکرری، گورانی یا ترانه های کردی، ص 62 و 67 و 190.
- 362- محمد مکرری، گورانی یا ترانه های کردی، ص 62 و 67 و 190.
- 363- ابو عبدالله محمد بن عبدالله بن محمد بن ابراهیم طنحی (703 - 779)، عالم و جغرافی دان معروف که در راه فرا گرفتن جغرافی سفرها کرد و نتیجه آنها را در کتابی مشهور به رحله ابن بطوطه جمع آوری کرده است.
- 364- ابن بطوطه کتاب رحله را به صورت داستان املا کرده و «ابن جزی» دبیر دربار سلطان ابوعنان گفته های او را ملخص و منفتح ساخته است. (ترجمه محمد علی موحد، سفرنامه ابن بطوطه، ج 1، ص 135).
- 365- ترجمه محمد علی موحد، همان، ج 1، ص 135.
- 366- معلم بطرس بستانی (دبیه لبنان) 1819 - 1883.) از آثار او دائره المعارف عربی است.
- 367- معلم بطرس بستانی، دائره المعارف، ج 4، ص 701.
- 368- دائره المعارف تشیع، زیر نظر: احمد صدر حاج سید جوادی، کامران فانی و بهاءالدین خرمشاهی، ج 2، ص 603.
- 369- زرکلی، الاعلام، ج 1، ص 375.
- 370- تذکره شوشتر، ص 1 به نقل از رکن الدین همایون فرخ، حافظ خراباتی، ج 6، ص 4826.
- 371- علامه سید محسن امین (1282 - 1369ه. ق) از دانشمندان لبنان و تحصیل کرده نجف است و از تالیفاتی اعیان الشیعه است.
- 372- سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 513.
- 373- حیره شهری بوده در یک فرسنگی کوفه که از بین رفته است.
- 374- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 513.
- 375- معلم بطرس بستانی، دائره المعارف، ج 4، ص 701.
- 376- روزنامه کیهان، شماره 15392، مورخ 74/4/20.

- 377- سید محسن امین، همان، ج 3، ص 512 و 515 و 516.
- 378- حجج (22) آیه 46.
- 379- سید حیدر آملی، جامع الاسرار و منبع الانوار، ص 26.
- 380- ابن اثیر، اسدالغابه، ص 151.
- 381- ابن جوزی، صفه الصفوه، ج 3، ص 52.
- 382- ابن حجر عسقلانی، لسان المیزان، ج 1، ص 527.
- 383- ابن مسکویه، الحکمه الخالده (جاویدان خرد)، ص 134 و 135.
- 384- ابونعیم اصفهانی، حلیه الاولیاء، ج 2، ص 79.
- 385- احمد بن حنبل، الزهد، ص 415.
- 386- احمد بن حنبل، مسند، ج 1، ص 38 و 39 و ج 2، ص 541.
- 387- سید محسن امین، اعیان الشیعہ، ج 3، ص 513 و 514.
- 388- سید محسن امین، اعیان الشیعہ، ج 3، ص 513 و 541.
- 389- سید محسن امین، اعیان الشیعہ، ج 3، ص 513 و 514.
- 390- سید محسن امین، اعیان الشیعہ، ج 3، ص 513 و 514.
- 391- کلیات قاسم انوار، ص 57 و 58.
- 392- دیوان انوری، بخش غزلیات، ص 918.
- 393- بنا بر ضرورت شعری کلمه زود با نقطه به کار رفته است.
- 394- دیوان اوحدی مراغی، ص 598.
- 395- محمد بن بدر الجاجرمی، مونس الاحرار فی دقائق الاشعار، ص 197.
- 396- خلاصه شرح تعرف، به تصحیح احمد علی رجائی، ص 437.
- 397- دیوان حافظ، رحمۃ اللہ علیہ 34 و 265 و 269.
- 398- دیوان حافظ، ص 34 و 265 و 269.
- 399- دیوان حافظ، ص 34 و 265 و 269.
- 400- بهاء الدین خرمشاهی، حافظ نامه، ج 1، ص 290.
- 401- حمدالله مستوفی، تاریخ گزیده، 630.
- 402- دیوان اشعار، خواجهی کرمانی، ص 102 و 247 و 439.
- 403- دیوان اشعار، خواجهی کرمانی، ص 102، 247، 439.
- 404- دیوان اشعار، خواجهی کرمانی، ص 102، 247، 439.

- 405- همان، ص 479.
- 406- همان، ص 659.
- 407- همان، ص 748.
- 408- دیوان خاقانی شراونی، ص 884.
- 409- شیخ طوسی، رجال الکشی، ص 199؛ سید محسن امین، اعیان الشیعه، ج 3، ص 516؛ قاضی نعمان تمیمی، شرح الاخبار فی فضائل الائمه، ج 2 ص 4؛ عبدالعزیز، دائره المعارف الاسلامیه، ص 88؛ محمد رشاد، خفیف شیرازی، ص 179؛ قرنی گلپایگانی، منهاج الدموع، ص 136 و خوبی، معجم الرجال الحدیث، ج 3، ص 245.
- 410- دیوان سلطان ولد، ص 286.
- 411- سمعانی، روح الارواح، ص 563.
- 412- دیوان سنایی غزنوی، ص 216 - 228.
- 413- دیوان سنایی غزنوی، ص 528 - 532.
- 414- دیوان سنایی غزنوی، ص 697 - 698.
- 415- همان، ص 484 - 486.
- 416- شیخ حسن بن زین الدین، التحریر الطاووسی، ص 75.
- 417- شیخ طوسی، اختیار معر الرجال المعروف برجال الکشی، ص 99.
- 418- شیخ حرا عاملی، اثبات الهداه، ج 1، ص 276.
- 419- قاضی نورالله شوشتری، مجالس المومنین، ج 1، ص 282 و 283.
- 420- قاموس الرجال: محمد تقی شوشتری، ج 2، ص 218 - 223.
- 421- محمد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ خاتم پیامبران، مقاله «محمد رَضِيَ اللهُ عَنْهُ در آیین اسلام» به قلم علامه طباطبایی، ج 1، صفحه 442.
- 422- عطار، تذکره الاولیاء، ص 19.
- 423- دیوان عطار، ص 726.
- 424- عطار، منطق الطیر، ص 82.
- 425- عطار تذکره الاولیاء، ص 28.
- 426- دیوان سید حسن غزنوی، ص 39.
- 427- ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 145 و 498.
- 428- ابوحامد محمد غزالی، کیمیای سعادت، ج 2، ص 145 و 498.

- 429- محمد باقر مجلسی، بحارالانوار، ج 2، ص 147.
- 430- محمد علی مدرس، ریحانه الادب، ج 4، 443 و 444.
- 431- مولوی، مثنوی معنوی، ص 206.
- 432- مولوی، مثنوی معنوی، ص 336.
- 433- مولوی، مثنوی معنوی، ص 369.
- 434- مولوی، مثنوی معنوی، ص 599.
- 435- کلیات دیوان شمس تبریزی، ص 357.
- 436- عبدالحسین زرین کوب، سرنی، ج 1، ص 398.
- 437- مقالات شمس تبریزی، به تصحیح محمد علی موحد، ص 276 - 278.
- 438- مکاتیب و منشآت، مجموعه آثار یغمایی جندقی، ج 2، ص 332.

فهرست مطالب

2	مقدمه
5	فصل اول : از ولادت تا شهادت
5	زادگاه اویس
6	چرا اویس «قرنی» است؟
7	اویس در آغوش اسلام
9	رویش بدون گویش
10	شغل اویس
14	پیامبر ﷺ در نگاه اویس
18	اویس در نگاه پیامبر ﷺ
22	اویس، میراثدار ارزشها
25	فرار از شهرت
27	اویس به سفر حج می رود
28	هرم بن حیان در جستجوی اویس
32	اویس قرنی و چاووش علوی
32	اویس و جنگ صفین
33	امام علی در انتظار اویس
34	نهد و نود و نه به اضافه «یک»
35	اویس راهب و مجاهد
37	فصل دوم : مقام عرفانی حکیم یمانی
37	مقام عرفانی حکیم یمانی

39.....	1 - نسیم رحمانی
45.....	2 - حواری علوی
49.....	3 - زهد و آزادگی
55.....	4 - مقام شهادت
58.....	5 - مقام شفاعت
62.....	6 - رایحه های بهشتی
66.....	فصل سوم : حکمت یمانی
73.....	چلچراغ حکمت یمانی
73.....	چراغ اول: پند پذیری
74.....	چراغ دوم: دلپروری
77.....	چراغ سوم: انس با خدا
79.....	چراغ چهارم: خداشناسی
81.....	چراغ پنجم: معرفت حقوق خدا
83.....	چراغ ششم: بت شناسی
84.....	چراغ هفتم: دین پروری
86.....	چراغ هشتم: همنشینی با قرآن
89.....	چراغ نهم: معجون خوشبختی
93.....	چراغ دهم: ره توشه
94.....	چراغ یازدهم: مرگ آگاهی
97.....	چراغ دوازدهم: مرگ باوری
98.....	چراغ سیزدهم: مرگ پدیده همگانی
100.....	چراغ چهاردهم: قیامت ترسی
101.....	چراغ پانزدهم: تواضع
103.....	چراغ شانزدهم: پندآموزی

- 104..... چراغ هفدهم: صداقت
- 106..... چراغ هجدهم: قناعت
- 107..... چراغ نوزدهم: زهد
- 109..... چراغ بیستم: فقر
- 110..... چراغ بیست و یکم: تقوا
- 111..... چراغ بیست و دوم: سخن حق
- 112..... چراغ بیست و سوم: چهره حق
- 114..... چراغ بیست و چهارم: بیماری دلنشین
- 115..... چراغ بیست و پنجم: جهد و کوشش
- 116..... چراغ بیست و ششم: بدهکاری به مردم
- 119..... چراغ بیست و هفتم: زمان آگاهی
- 119..... چراغ بیست و هشتم: خوف و رجاء
- 122..... چراغ بیست و نهم: گناه شناسی
- 124..... چراغ سی ام: حقیقت عبادت
- 127..... چراغ سی و یکم: شب زنده داری
- 129..... چراغ سی و دوم: اصالت نماز
- 131..... چراغ سی و سوم: خشوع در نماز
- 133..... چراغ سی و چهارم: دعا برای دوست
- 135..... چراغ سی و پنجم: امر به معروف و نهی از منکر
- 137..... چراغ سی و ششم: مسئولیت اجتماعی
- 138..... چراغ سی و هفتم: جامعه پذیری
- 140..... چراغ سی و هشتم: تنهایی
- 142..... چراغ سی و نهم: ولایت
- 144..... چراغ چهلم - شهادت

146.....	فصل چهارم : جایگاه اویس در نگاه بزرگان
146.....	سهیل، ستاره ای تابان در آسمان عرفان
149.....	اختلاف در وفات و محل دفن
154.....	آرامگاه اویس
155.....	شهادت اویس و حقانیت امام علی <small>علیه السلام</small>
156.....	اویس در نگاه بزرگان
157.....	سید حیدر آملی
157.....	ابن اثیر
158.....	ابن جوزی
158.....	ابن حجر عسقلانی
158.....	ابن مسکویه
158.....	ابونعیم اصفهانی
159.....	احمد بن حنبل
159.....	سید محسن امین
160.....	انوری
160.....	اوحدی مراغه ای
160.....	مجیرالدین بیلقانی
161.....	تاج الاسلام
161.....	جامی
161.....	حافظ
162.....	حمدالله مستوفی
162.....	خواجوی کرمانی
163.....	خاقانی شروانی
163.....	دعبل خزاعی

164.....	سلطان ولد
164.....	سمعانی
164.....	سنایی غزنوی
165.....	شیخ حسن بن زین الدین
165.....	شیخ طوسی
166.....	شیخ حر عاملی
166.....	قاضی نوالله شوشتری
167.....	علامه محمد تقی شوشتری
167.....	علامه سید حسین طباطبایی
167.....	عطار نیشابوری
169.....	سید حسن غزنوی
169.....	ابو حامد محمد غزالی
169.....	علامه مجلسی
170.....	مدرس خیابانی
171.....	مولوی
174.....	یغمای جندقی
175.....	پی نوشت ها:
211.....	فهرست مطالب